

دنیایا

۲

اردیبهشت ۱۳۵۵

در این شماره :

- طبقه کارگرایان و متحدینش در مرحله کنونی مبارزات انقلابی (۲)
- نظری به برخی جوانب نوشته‌های چریک‌های فدائی خلق (۱۱)
- خاتمه دادن به تسلط غارتگران و سارتباران امپریالیسم بر ایران شرط استقلال واقعی است (۱۹)
- خیمه شب بازی مبارزه با فساد (۲۳)
- در حاشیه رویدادهای جهان و ایران : معمای " اندیشه مائوسه دون " ، " دیالک تیک " اعلیحضرتی ، کیسینجر و فلسفه تاریخ (۲۹)
- درباره برخی جهات استعمارنو (۳۴)
- انور السادات در سراشیب (۴۱)
- یک آشنایی با اتل و ژولیوس روزنبرگ (۴۷)
- انقلاب امریکا و محتوی طبقاتی آن (۵۲)
- در جستجوی عبث " راه سوم " (۶۰)
- حوزه مصلحیه قم توطئه تازه شاه را افشا میکند (۶۳)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
بنیادگذار و کتبتقی ارانی

سال سوم (دوره سوم)

طبقه کارگر ایران و متحدینش

در مرحله کنونی مبارزه انقلابی

وضع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران

ایران کشوری است در حال رشد، با نزدیک به ۳۵ میلیون جمعیت که نزدیک به ۴۵٪ آن در شهرها و در حدود ۵۵٪ آن در روستاها زندگی میکنند. ایران کشوری است کثیرالطنفه که در آن خلقهای متعددی مانند فارسها، آذربایجانیها، کردها، بلوچها، ترکمنها، عربها و غیره با هم زندگی میکنند.

از لحاظ اقتصادی جامعه ایران از زیربوغ مناسبات کهنه فئودالی بتدریج بیرون آمده و هم اکنون در راه رشد سرمایه داری افتاده است. بقایای مناسبات ملاکی و اربابد رعیتی هنوز بصورت مالکیت بزرگ بر زمینهای کشاورزی (۱) و در بخشی از مناسبات تولیدی مالکان و دهقانان بصورت پوشیده موجود دارد. رشد صنعتی در ایران در ده سال گذشته چشمگیر بوده است. ولی بهیچ وجه قابل مقایسه با امکاناتی که در ایران باثروت سرشارش وجود داشته نمیشد. با آنکه از امکانات عظیم، بسیار کم استفاده شده است معذک در این مدت تعداد زیادی واحد های بزرگ و متوسط و کوچک صنعتی از کارخانه ذوب آهن و ماشین سازی، که به کمک کشور اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برپا شده، گرفته تا انواع کارخانجات مونتاژ اتومبیل و راد یوتولویزیون و کارخانه های شیمیائی و پانددگی و غیره، بوجود آمده است.

با اصلاحات ارضی محدود رژیم و رشد مناسبات سریع سرمایه داری در روستا و رشد صنعتی تحول پرآمنه ای در ترکیب طبقاتی جامعه ایران و در تقسیم جمعیت بین شهر و ده و مناسبات شهر و ده بوجود آمده است.

با وجود رشد سریع مجموعه جمعیت ایران، مهاجرت وسیعی از ده به شهر در ده سال گذشته انجام گرفته و در جریان است. سهم نسبی جمعیت روستا از ۶۲٪ در ۱۳۴۵ به نزدیک ۵۵٪ در سال ۱۳۵۵ پائین آمده است.

با وجود ثروت و درآمد سرشار ملی، وضع زندگی اکثریت زحمتکش مردم ایران هنوز بسیار دشوار است و بخش عظیمی از زحمتکشان هنوز در فقر سیاه زندگی میکنند و از تهیه ابتدائی ترین احتیاجات زندگی محرومند. بیش از ۶۰٪ مردم ایران هنوز بیسوادند و از بهداشت عمومی برای اکثریت بزرگی از زحمتکشان ایران جز تبلیغات رادیوئی چیزی وجود ندارد.

در مقابل این فقر تراکم ثروت در نزد قشر بالائی جامعه ایران با سرعت غیر قابل تصویری در ۱۲ سال اخیر شدت یافته است. در کمتر کشوری از جهان چنین شکاف عمیقی میان درآمد قشرهای کم

۱ - مالکین بزرگ هنوز بیش از ۵۰٪ از مجموعه زمینهای قابل کشت ایران را در دست دارند.

درآمد و برآمد جامع وجود دارد .

سرمایه‌گذاری انحصارهای امپریالیستی در اقتصاد ایران در ۱۴ سال اخیر با سرعت بیسابقه‌ای توسعه یافته است . کنسرسیوم امپریالیستی مانند گذشته تمام صنایع نفت ایران را در دست دارد و بوسیله آن میلیارد ها از ثروت ملی کشور ما به جیب غارتگران امپریالیستی سرازیر می‌شود .

از لحاظ سیاسی در ایران رژیم اختناق پلیسی حکومت مطلقه حکم فرماست . رژیم باتوسل به همه شیوه‌های برقراری اختناق از شیوه‌های کشتاپوی نازی‌ها گرفته تا مدرن‌ترین شیوه‌های امریکائی اسرائیلی ، باتوسل به زندان ، شکنجه ، اعدام و کشتار مخفیانه هرگونه مخالفت با خود را سرکوب میکند .

وجود ده‌ها هزار زندانی سیاسی در سیاه چاله‌های رژیم ، اعدام و کشتار بیشتر از ۲۰۰ نفر از مخالفین رژیم تنها در یکسال گذشته شاهد گویای وضع سیاسی موجود در ایران است .

طبقه کارگر ایران

با رشد سریع مناسبات سرمایه داری در اقتصاد ایران و رشد صنعتی در ده سال گذشته طبقه کارگر ایران از لحاظ کمی رشد بیسابقه‌ای یافته و با این رشد وزن طبقه کارگر در مجموعه جنبش رهاستی بخش ملی ایران به میزان زیادی افزایش یافته و بهمان اندازه با مسئولیتش برای تجهیز و رهبری همه آن نیروهائی که می‌توانند در مراحل گوناگون مبارزات انقلابی آینده متحد شوند ، سنگین تر شده است .

مطابق آخرین آمار موجود تعداد مزد و حقوق بگیران در ایران اکنون به ۵ میلیون می‌رسد که از آن

در بخش تولیدات صنعتی بیشتر از ۲ میلیون نفر
در ساختمان در حدود ۱ میلیون نفر
در خدمات و بازرگانی در حدود ۱ میلیون نفر
در بخش کشاورزی در حدود ۱ میلیون نفر

کار می‌کنند . مقایسه این که اکنون از ۲۱۴۰۰۰۰ نفر مزد و حقوق بگیران بخش تولیدات صنعتی بیشتر از ۳۶ هزار نفر در کارخانجات و کارگاه‌های صنعتی بابت بیشتر از ۱۰ کارگر مشغولند با اعداد مشابه از سال ۱۳۴۳ که در آن از ۱۰۸۶۰۰۰ نفر مزد بگیران صنعتی تنها ۱۴۶ هزار نفر در کارخانه‌ها و کارگاه‌های بابت بیشتر از ۱۰ نفر کارگر مشغول بوده اند نشان دهنده رشد سریع بخش کارگران صنعتی و تمرکز آنان در کارگاه‌های بزرگ در این سالهاست .

از مجموعه کارگران بخش تولیدات صنعتی در حدود ۲۰٪ در صنایع نفت ، فلزات ، شیمیائی ، معادن ، ماشین سازی ، صنایع تهیه سائیل حمل و نقل و لوازم الکتریکی ، بیشتر از ۳۵٪ در صنایع نساجی و قالیبافی ، بقیه در صنایع تهیه محصولات مصرفی غذایی و غیر غذایی کار می‌کنند .

طبقه کارگر ایران دارای سنت‌های درخشان مبارزات انقلابی است . در تمام دوران جنگ دوم جهانی و پس از آن تا برقراری مجدد رژیم اختناق سیاه بوسیله کودتای امپریالیستی " سیا " و ارتجاع ایران در سال ۱۳۳۲ طبقه کارگر ایران - با وجودیکه در آن دوران از لحاظ کمی در مجموعه جامعه - به مراتب از امروز ضعیف‌تر بود - پیشاپیش هم‌نیروهای انقلابی در نبرد های دامنه داری برای بدست آوردن خواسته‌های خود ، تأمین آزادی و کوتاه کردن دست غارتگران امپریالیستی گام برمیداشت .

در جریان تحولات دوران اخیر صدها هزار دهقان کنده شده از روستا به کارخانه‌ها و کارگاه‌های شهری روی آورند . پیوستن این گروه عظیم دهقانان در پیروزی صفوف کارگران برای دوران کوتاهی مبارزات تشارکری را سرد کرد ، ولی این پدیده گذرا و کوتاه مدت بود . خیلی زود زیر تأثیر تشدید تناقضات

درونی جامعه ، زیرتاثير استقامت روحش آوری که با حمایت رژیم اختناق در کارگاهها و کارخانه های ایران حکمفرماست ، زیرتاثير آموزنده نسل سابقه دار کارگران که انباشته گرانیهائی از سنت های درخشان مبارزات انقلابی را با خود دارد ، خود آگاهی طبقاتی نسل نوین کارگری به سرعت رشد کرده و میکند .

شاهد گویای این واقعیت مبارزاتی است که طبقه کارگران در سالهای اخیر علیرغم رژیم اختناق سیاه انجام داده و میدهد .

با وجود یکه تقریباً همه اعتصابات مهم کارگری با سرکوب خون آلود از طرف نیروهای مسلح رژیم روبرو میشود ، با وجود یکه در اکثر اعتصابات مهم علاوه بر چند کشته و دهها زخمی در همافرا فعالین اعتصاب با زداشت وعده ای از آنها به زندانهای دراز مدت محکوم میشوند معذلك سیاهه اعتصابات سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و مختصات کمی و کیفی این اعتصابات بهترین شاهد رشد آگاهی طبقاتی کارگران و آماج گیشان برای مبارزه میباشد .

یکی از آخرین و عالیترین این مبارزات ، اعتصاب یکپارچه د روزه ۳۰۰ نفر کارگران کارخانه نساجی شهرشاهی در خرداد ۱۳۵۴ است که بالاخره با حمله وحشیانه پلیس ، ارتش ، کشتار شش نفر از کارگران ، زخمی کردن سیصد نفر ، اعلان حکومت نظامی ، با زداشت صد هافرا ز کارگران و تعطیل کارخانه سرکوب گردید .

باید انتظار داشت که با تشدید تناقضات درونی جامعه که در آن رژیم با وجود درآمد سرشاری و افسانه ای از فروش نفت (در حدود ۲۰ میلیارد دلار) هنوز نتوانسته است ابتدائی ترین احتیاجات زحمتکشان را برآورده سازد ، با تشدید بحران تورم و گرانی که در درجه اول محصول وابستگی اقتصاد کشور ما به اقتصاد امپریالیستی و سیاست ضد ملی ، خرید جنون آمیز تسلیحات ، ساختن پایگاههای نظامی و ریخت و پاش و تحویل درآمد ایران به انحصارهای امپریالیستی است ، بیکار جوشی طبقه کارگر ایران چه در زمینه مبارزات مطالباتی وجه در میدان مبارزات سیاسی شدت بیشتری پیدا کند . در همین ارتباط است که مشخص کردن متحدین طبقه کارگران در دوره های گوناگون مبارزات انقلابی که در پیش است اهمیت ویژه ای پیدا میکند .

انقلاب ایران هنوز در مرحله اولش یعنی در مرحله ضد امپریالیستی و دموکراتیک است و تنها با انجام وظائف این انقلاب است که میتوان راه را برای عبور به مرحله بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی آماده ساخت

برای تدارک و انجام انقلاب دموکراتیک و ملی در ایران متحدین طبقه کارگر عبارتند از :

زحمتکشان روستا - در نتیجه اصلاحات ارضی و رشد مناسبات سرمایه داری در روستای ایران طی ده سال گذشته تغییرات عمیقی در ساختار (استروکتور) طبقاتی روستای ایران بوجود آمده است . از یکطرف بخش کارگران کشاورزی با سرعت روبه تزاید است و از طرف دیگر قشر نسبتاً قابل توجهی از هفتاد و هشتاد درصد حال بوجود آمده است . دهقانان خرده پا و میانه حالان برای حفظ موجودیت اقتصاد خود با مشکلات زیادی برای تهیه بذر ، آب ، کود شیمیائی و اعتبارات روبرو هستند و هنوز از زیر فشار برداشت بهای تکه زمین کوچکی که به آنها فروخته شده کهمر است نکرده اند . اکثریت آنها بطرف ورشکستگی و بیوستن به مهاجرین شهرها و یا انبوه کارگران کشاورزی راند میشوند . مالکین بزرگ اراضی که اکثر آنها همان فئودال زاده و مالک زادگان گذشته هستند بهترین زمینها و بخش عمده آب ضروری برای کشاورزی را در اختیار دارند و علاوه بر امکانات مالی خود از کمکها و اعتبارات دولتی همیزان وسیعی برخوردارند . این مالکان با بکار انداختن روزافزون ماشینهای کشاورزی ، استفادهاز کود شیمیائی و نیروی کار رازان کارگران

کشاورزی واحد های کوچک و متوسط دهقانی رازیر فشار قرار میدهند .

نقش روزافزونی را واحد های بزرگ کشت و صنعت بازی میکنند که عموماً در ست سرمایه های خارجی و سرمایه های بزرگ گردانندگان رژیم هستند . این واحد های بزرگ کشاورزی افزایش می یابند و هرروزه بخشهای تازه ای از بهترین زمینهای قابل کشت و منابع آب (بویژه زیرسدهائی که تازه ساخته میشوند) جنگ میاندازند . اینها در سرراه گسترش خود همه واحد های کوچک دهقانی را می بلعند و دهقانان را بباردوی کارگران کشاورزی میفرستند . موضعگیری زحمتکشان روستا و قشرهای دهقانی نسبت به انقلاب و مکرراتیک و ضد امپریالیستی برپایه موقعیت آنها در جریان تولید میباشد . بدون تردید نزدیکیترین متحدین طبقه کارگر کارگران کشاورزی هستند که در بدترین شرایط مادی زندگی میکنند ، کمترین دستمزد را میگیرند ، کار دائمی ندارند ، از هرگونه حمایت قانون ، بیمه کار خدمات بهداشتی و غیره محرومند . این قشر هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ آگاهی طبقاتی و آماجگی برای مبارزه در حال رشد است .

پس از کارگران کشاورزی در صف متحدین طبقه کارگر دهقانان خرده پای و میانمحال قرار گرفته اند . این دو قشر علیرغم اینکه در دوران اول پرازا اصلاحات ارضی و گرفتن زمین ارز رژیم موجود ، تأییدات مثبتی به رژیم پیدا کرد ، بتدریج بر اثر تشدید روزافزون و غیرقانونی اجتناب تضاد های اقتصاد روستا و برخورد با سیاست ضد دهقانی رژیم هرروز بیشتر آگاه میشوند و دوباره به صفوف نیروهای انقلاب میآیند .

حتی قشر مرفه الحال دهقانان که در سالهای اول پرازا اصلاحات ارضی از امتیازاتی هم برخوردار بود در دوران اخیر بر اثر سیاست اقتصاد ی ضد دهقانی رژیم که برپایه تقویت مالکان بزرگ ارضی و نیز توسعه بی بند و بار واردات محصولات کشاورزی از کشورهای خارج و بویژه از ایالات متحده آمریکا (۱) استوار است ، دچار مشکلات روزافزونی است و ناخشنودیش از وضع موجود بطور محسوس افزایش مییابد .

قشرهای بینابینی - با تحول سریع دوران اخیر در ترکیب اقشار بینابینی در شهر و در تغییرات کمی و کیفی پرداخته ای پیدا شده است . تعداد وابستگان به این اقشار رشد زیادی پیدا کرده و وزن آنها در مبارزات سیاسی سنگین تر شده است . این اقشار عبارتند از :

تولیدکنندگان کوچک - از آنجاکه ایران هنوز مراحل اولیه رشد صنعتی را طی میکند تولیدکنندگان کوچک هنوز وزن و اهمیت قابل توجهی در اقتصاد کشور دارند و برای مدت نسبتاً درازی آنرا حفظ خواهند کرد . این قشرها با وجود یک بخش از آن تا حدودی از استثمار کارگران بهره برداری میکنند در مجموع خود به شدت زیر فشار دائمی سرمایه های انحصاری خارجی ، سرمایه های بزرگ داخلی و اختناق دستگاه بوروکراتیک - نظامی رژیم میباشد . سیاست درهای باز اقتصاد ی رژیم که راه را برای واردات سیل آسای کالاهای مصرفی از کشورهای امپریالیستی آزاد گذاشته است و هیچگونه حمایتی از تولید کوچک داخلی در مقابل این هجوم نمیکند ، موجبات ناخشنودی این قشر را فراهم میکند . این قشر سنت های زیادی در همکاری با طبقه کارگر در مبارزات و مکرراتیک دارد و در جریان تدارک انقلاب ضد امپریالیستی و مکرراتیک آماده اتحاد با طبقه کارگر است .

دکانداران کوچک - این قشر که بخش عمده توزیع کالاهای مصرفی را در سراسر کشور در دست دارد از طرف سرمایه داری بزرگ داخلی و سرمایه های انحصاری بین المللی که با تأسیس شبکه فروشگاهها

۱ - گردانندگان رژیم از این واردات که در سال گذشته میزان آن از ۳ میلیارد دلار تجاوز کرده ، سود هنگفتی که بین ۲۰ تا ۲۵٪ از تمام بها واردات است به کیسه خود منتقل میکنند .

بزرگ حمله برای تسخیر جریان مبادله را در سراسر کشور آغاز کرده است مورد فشار و تهدید جدی است. بویژه در دوران اخیر این فشار از راه دستگاه نظامی - بوروکراتیک رژیم به حد اعلا رسیده است. رژیم میکوشد مسئولیت بحران شدید تورم و گرانی را که خود مسئولش هست بگردن این قشر بیندازد. این قشر هم سنت های جدی شرکت در مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی دارد و بویژه در مبارزات سالهای ۲۸-۳۲ برای ملی کردن نفت شرکت فعال داشته است. این قشر هم اکنون هم از مبارزات دموکراتیک ضد رژیم گروههای خرد و بورژوازی چپ روپشتیبانی میکند.

کارمندان موسسات اقتصادی و کارمندان دولت - این قشر نیز در دوران اخیر رشد کمی نسبتاً زیادی پیدا کرده و در آینده نیز در ورنمای رشد دارد. از لحاظ کیفی جریان تجزیه این قشر به دو سمت متقابل در حال گسترش است. شرایط زندگی اکثریت سنگین افراد این قشر یعنی کارمندان اجزای متوسط که حقوق ماهیانه تنهادرآمدشان است و به دزدی و ارتشاء تن نمیدهند دشوار است و در دوران بحران کنونی روز بروز سخت تر میشود. این ناخشنودی موجب شده است که این کارمندان در چند مورد با وجود اختناق و تهدید با خراج به اعتصابهای دسته جمعی جدی تاحد درگیری با پلیس دست زنند.

قشر بالائی کارمندان دولت و موسسات اقتصادی که بورژوازی بوروکراتیک را تشکیل میدهد، هر روز بیشتر با سرمایه داری بزرگ پیوند پیدا میکند و صرف دشمنان خلق قرار میگیرد.

روشنفکران - قشر روشنفکر در جامعه ایران با سرعت در حال گسترش است. همزمان با این رشد کمی، جریان جدائی بین روشنفکران زحمتکش که اکثریت را تشکیل میدهند، با اقلیتی که وابسته به طبقات حاکمه هستند و یا به خدمت آن در میآیند سرعت و عمق بیشتری پیدا میکند. با وجودیکه رژیم میکوشد با دادن یک رشته امتیازات به بخش معینی از روشنفکران این قشر را در صف هواداران خود نگهدارد معنای آن هم بر اثر فشار مادی و وهم بر اثر احساسات شدید ضد امپریالیستی که با وابستگی روز افزون رژیم به امپریالیسم امریکا پیوسته شدید تر میشود و ناخشنودی شدید از نبودن آزادی و رنج از اختناق سیاه پلیسی، اکثریت روشنفکران ایران خواستار تحولات بنیادی در جامعه ایران هستند. نشانه ایمن ناخشنودی که بصورت مبارزه جدی سیاسی علیه رژیم اختناق ظاهر میکند تعداد بیشمار روشنفکرانی است که در سالهای اخیر بزندان افتاده اند و وعده زیادی از آنان زیر شکنجه جان سپرده و یا تیرباران شده اند. هم اکنون بخش عمده ای از دهها هزار زندانی سیاه جالهای رژیم را روشنفکران تشکیل میدهند. برجسته ترین نمایندگان ادبیات معاصر ایران بزندان افتاده و یا هنوز در زندان میباشند.

دانشجویان - بویژه باید به نقش دانشجویان در ایران توجه کرد. اکثریت مطلق این قشر نمایندگان اقتصادرئینایی جامعه هستند. تعداد آنها در سالهای اخیر به سرعت افزایش یافته و در حال افزایش است. همه فشارها و تبلیغات فریبنده و وعده و وعید و تصمیحات اداری رژیم نتوانسته است مانع از این شود که در سالهای اخیر شرکت مستقیم دانشجویان دانشگاههای ایران در مبارزات علمی سیاسی علیه رژیم، که تقریباً در همه موارد به برخورد با پلیس و تیراندازی خاتمه یافته است، پیوسته گسترش یابد. تعطیل چند ماهه دانشگاهها، اخراج دسته جمعی دانشجویان، نام نویسی مجدد، بازداشت گروهی دانشجویان مبارزان زیدیه های عادی زندگی دانشگاهی ایران شده است. خصلت دیگر مبارزات دانشجویان ایران اینست که بخش مهمی از این جوانان خود را از اینده های آید ثلوثی های کهنه طبقاتی خود رها کرده و به مارکسیسم - لنینیسم روی آورده اند. درست است که اکثر اینسان مارکسیسم - لنینیسم را در جهت ارجوب تصورات خرد و بورژوازی خود درک میکنند، ولی با وجود این گرایش به جهان بینی علمی شرایط را برای اتحاد طبقه کارگر، با بخش مهمی از دانشجویان و روشنفکران ایران در جریان گسترش مبارزات انقلابی آینده بیش از پیش مساعد میسازد.

در چهارچوب موضعگیری افسار متوسط باید به دستخورد. دیگر یعنی روحانیون و ارتش نیز اشاره کنیم :

روحانیون - در ایران روحانیون اکثر از وابستگان به افسار بینابینی جامعه میباشند. شرکت بخشی از روحانیون در مبارزات خلق، برای استقلال و آزادی دارای سنت های تاریخی است. چه در مبارزات انقلابی سالهای انقلاب مشروطیت و چه در مبارزات دموکراتیک سالهای جنگ اول جهانی و پس از آن و همچنین در مبارزات برای ملی کردن نفت و در رساله های اخیر بخشی از روحانیون و بیوزنه قشر جوان آن از مبارزات خلق پشتیبانی کرد و می کند. این بخش در عین اینکه دارای ویژگی های متمایزی است، میتواند در شرایط رشد جنبش رهایی بخش ملی برای انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جنبه خلق شرکت نماید. تا اهرات سیاسی طلاب علوم دینی در قم که به کشتار روحشایان دهها نفر از آنان بوسیله نیروهای امنیتی رژیم و زندانی شدن صد ها نفر انجامید، نمونه ای از این مبارزه جوشی است.

ارتش - ارتش ایران در بخش عمده اثر ارتش مزدور نیست و افراد آن از جوانان کارکرد هفتاد و هشتاد و سایر قشر های بینابینی جامعه میباشند. ترکیب افسران جوان ارتش هم تقریباً همین شکل است. در ارتش مدرن ایران از همان آغاز تا سیس بعوازاات يك سنت ارتجاعي یعنی سنت دفاع از ارتجاع داخلی و امپریالیستی که همیشه حاکم بوده است، يك سنت ترقیخواهانه و ملی هم وجود داشته است که پیوسته با رشد جنبش رهایی بخش ملی گسترش یافته و به نیروی قابل توجهی تبدیل شده است. پسران کودتای امپریالیستی و ارتجاعي ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق رژیم کوشیده است ریشه های این سنت میهن پرستانه و ترقیخواهانه را در داخل ارتش ایران بسوزاند. اعدام دسته جمعی نزدیک به ۶۰ نفر از بهترین افسران ارتش ایران در سال ۱۳۳۳ و زندانی ساختن پیش از ۶۰۰ نفر از آنان و اخراج تند رچی بیش از چند هزار افسران که دلپسند رژیم نبودند، ایجاد يك سیستم وسیع مراقبت متقابل در درون ارتش، عطفی ساختن تصفیه مداوم عناصر غیر مطمئن، دادن يك رشته امتیازات بیوزنه به قشر های بالای افسران مواد برنامه وسیعی هستند که رژیم برای مطمئن ساختن این مهمترین پایگاه فرمانفرمایی خود بکار میبرد.

ولی علیرغم این تلاش در ارتش ایران بهمان علت که کادر جوان آن پیوسته از میان قشر های بینابینی جامعه بیرون آمده است و خواستها و ناخشنودی های این افسار را تا حدودی با خود همراه دارد، نطفه های تمایلات میهن پرستانه و ترقیخواهانه بوجود میآیند و در شرایط مساعد رشد میکنند. هر چندی یکبار خبر کشف توطئه ای از افسران که به بازداشت و محاکمه و اعدام آنها انجامید، منتشر میشود.

در شرایط کنونی در ارتش ایران تحت تاثیر سه عامل برای رشد تمایلات ضد رژیم، احساسات میهن پرستانه و ترقیخواهانه شرایط مساعدی وجود دارد. این عوامل عبارتند از فشار بحران تورم و گرانی به زندگی افسران جوان در مقایسه با رخت و پاش های میلیارد ها دلار ری رژیم و زد بیهای قشر های بالای ارتش، تسلط افسران و رجه داران امریکائی بر ارتش ایران و رفتن و زنند و آقا منشا نه آن با افسران و رجه داران و مبارزان ایرانی، تجاوز نظامی ایران به ژرفا و کشتار مردم بیگناه و بیسلاح، خرید و بدون حساب و بی تناسب جنگ افزار های امریکائی که بخش مهمی از آن حتی با اعتراف خود مستشاران امریکائی بدرد ارتش ایران نمیخورد و پس از مدت کوتاهی بقا هین پاره مبدل خواهد شد. باین ترتیب با وجود یک در شرایط کنونی ارتش مهمترین پایگاه دیکتاتوری رژیم است معدنك باد نظر گرفتن اشرعواملی که هم اکنون وجود دارند و در شرایط رشد آینه جنبش رهایی بخش ملی ایران بوجود خواهند آمد میتوان روی پیدایش امکانات مساعدی برای اتحاد طبقه کارگر با بخشی از نیروهای مسلح حساب کرد.

جنبش های ملی برای خود مختاری — بدون تردید یکی دیگر از نیروهای ذخیره طبقه کارگر جنبش های ملی خلقهای محروم در ایران است . با وجود یکه ستم ملی در ایران ویژگیهای معینی دارد ، معذک هنوز در این زمینه امکانات عظیم بالقوه ای برای تجمیبزجبهه دیگری علیه ارتجاعوامپریالیسم و برای تحولات بنیادی ضد امپریالیستی و دموکراتیک موجود است .

تنها طبقه کارگراست که بی ریا طرفدار خود مختاری ملی خلقهای محروم است و تمام نیروی خود را برای رسیدن به این هدف درگذشته بکار بسته و درآینده نیز بکار خواهد بست . همکاری جنبش های ملی با طبقه کارگرسنتتاریخی درخشان دارد . در سال ۱۳۲۵ برپایه همکاری جنبش ملی با طبقه کارگر در آذربایجان و کردستان مبارزه به پیروزی رسید و برای اولین بار در این استانها حکومتهای خود مختاری بوجود آمدند . این سنت همواره در نزد خلقهای محروم ایران باقی است . تجربه جنبش کرد در جمهوری عراق نشان میدهد که نگهداری جنبش ملی برای خود مختاری در صف متحدین طبقه کارگر میتواند در شرایط معین تاریخی در جارد شواریهای جدی گرد وواز اینجهت وظائف سنگینی بمعهده طبقه کارگر و حزب آن است .

پورروازی ملی ایران — قشرهای متوسط و کوچک بورژوازی ایران با وجود یکه در چهارچوب معینی از اختناق کنونی که هرگونه مبارزه پیگیر طبقه کارگر را برای بدست آوردن خواستههای خود دشوار ساخته است بهره میبرد ، معذک در مجموع از تسلط سرمایه های بزرگ ، از نفوذ روزافزون سرمایه های انحصاری امپریالیستی ، از فشار اختناق پلیسی و زبائین رفتن قوه خرید مردم ناراضی است ، موجود پیوسته تهدید میشود و درنمای آینه به باصورت تورشکستگی و یا تبعیبتورکوارو وابستگی به سرمایه های بزرگ داخلی و انحصارهای خارجی در برابرش است .

بورژوازی ملی متحد ناپایداری است و در شرایط اوج جنبش کارگری با احتمال زیاد از همکاری با طبقه کارگر دست برمیدارد و حتی به نیروهای دشمن خلق پیبوند ملی در شرایط تشدید فشار سرمایه داری انحصاری و سرمایه های بزرگ داخلی وابسته به آن آمادهمکاری برای پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک است و میکوشد این تحول را در چهارچوب منافع طبقاتی خود نگهدارد . با در نظر گرفتن این خصوصیات متضاد ، طبقه کارگر میتواند در دوران تدارک و انجام انقلاب دموکراتیک با این نیرو متحد شود .

لزوم تشکیل جبهه متحد ملی — شرط لازم برای پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک اینستکه همه نیروهایی که در آن زمینغند در جبهه متحد ملی گرد آیند و جبهه های که بتوانند زیر شعارهای واحدی همه نیروهای خلق را تجمیبزنند و میدان نبرد بادشمنی که نیرومند و حیلله گراست و از هیچ جنایتی برای نگهداری پایه های غارتگری خود فروگذار نیست ، رهبری نماید .

برای تشکیل چنین جبهه ای رشد ورسیده شدن عوامل عینی و ذهنی معینی ضروری است . اولین شرط اساسی عبارتست از رشد آگاهی و آمادگی طبقه کارگرو سایر زحمتکشان شهروده برای مبارزه باخاطر بدست آوردن حقوق صنفی و سیاسی خود . این عامل در ایران در دو سال اخیر رشد کرده و اکنون بطوریکه حوادث نشان میدهد بازهم در حال رشد است . ناخشنودی عمیقی تمام خلق را فرا گرفته و بطورغم اختناق پلیسی بیسابقه هرچندی یکبار در این گوشه و آن گوشه بصورت انفجارهای محلی ظاهر میشود . عامل عمده ذهنی برای تشکیل جبهه متحد ملی آمادگی سیاسی و سازمانسی نیروهای گوناگون تشکیل دهند و این جبهه است که بدون تردید رشد سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر رسته اساسی آنرا تشکیل میدهد .

در شرایط کنونی ایران که جنبش از حال رکود طولانی درآمده و نیرو میگیرد بزرگترین مانع پیشرفت

بسوی اتحاد نیروهای خلق تفرقه و اختلاف نظریین سازمانهای سیاسی نمایندند این نیروها میباشند. امپریالیسم و ارتجاع با تمام نیروی خود میکوشند شکافهای موجود بین سازمانها و گروههای سیاسی ضد رژیم را هراندازه ممکن است عمیقتر سازند و از هرگونه نزدیکی این نیروها بیکدیگر جلوگیری کنند . در راه رسیدن باین هدف مائوئیسم در سالهای ۴۰ خدمات زیادی به ارتجاع ایران کرده است . نظریات انحرافی و ضد کمونیستی گروه مائوئیست در آن که از همان آغاز سالهای ۴۰ انتشارش در ایران بوسیله ارتجاع و امپریالیسم در آغاز پوشیده و بعد احتی اشکارا پشتیبانی میشد توانست برای یکدوران چند ساله بخش چشمگیری از نیروهای مبارز ملی ایران را دچار گمراهی نماید و چند دستگی خصمانه ای در میان آنان بوجود آورد .

با افتادن ماسک ریاکارانه انقلابی نمائی از چهره مائوئیسم و آشکار شدن سازش خیانت آمیزش با سایه ترین نیروهای امپریالیستی از یکسو و بر اثر پیروزی انکارناپذیر برنامه تاریخی صلح کنگره ۲۴ حزب کمونیست اتحاد شوروی که با تحمیل روزافزون پیروی از اصول همزیستی مسالمت آمیز ——— امپریالیسم شرایط روزنه روز مساعد تری برای گسترش جنبش های انقلابی ضد امپریالیستی بوجود آورد هم میآورد ، با پیروزی های چشمگیر نیروهای راستین انقلابی در بسیاری از نقاط جهان که همه از پشتیبانی بیدریغ و همه جانبه اتحاد شوروی برخوردار بودند و بر آن تکیه داشته و دارند ، طی دو سه سال اخیر ضربات سنگینی بر پایه های مائوئیسم در ایران وارد شده است . با وجود این هنوز بقایای زهرآلودی کمونیسم بصورت موضع گیری علیه حزب توده ایران ، حزب طبقه کارگر ایران و عدم آمادگی برای همکاری با آن در افکار گروه های انزواطلبان انقلابی ایران که وابسته به افسار بینابینی و بورژوازی ملی هستند وجود دارد .

ولی آنچه اکنون در میدان مبارزات سیاسی ایران بچشم میخورد عبارتست از رشد آگاهی و بیکار جویی نیروهای انقلاب و بالا رفتن و عمیق شدن اعتبار و نفوذ حزب توده ایران در میان خلق و گسترش گرایش بطرف آن .

بدون تردید تصحیح شیوه های کارآمد رساله های اخیر ، انتشار برنامه جدید سیاست در دست حزب توده ایران در زمینه اتحاد همه نیروها در این جریان بسیار مؤثر بوده است . با در نظر گرفتن این واقعیت که در شرایط کنونی و آینده نزدیک گسترش مبارزات انقلابی در ایران موضع گیری خصمانه ای نیروهای انقلابی وابسته به افسار بینابینی نسبت به طبقه کارگر و حزب آن ، در میدان خواستها ی واقعی ضد امپریالیستی و دموکراتیک خلق ریشه اندازد ، میتوان امیدوار بود که با گسترش مجموعه جنبش رهایی بخش ملی در ایران و رشد سازمانی و سیاسی حزب طبقه کارگر و پیگیریش در دنبال کردن سیاست درست اتحاد و برترئیدن شیوه های مناسب مبارزه در هر لحظه تاریخی زمینعبینی و ذهنی برای تشکیل جبهه متحد ملی هر روز آماده تر خواهد گشت .

تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری بعنوان وظیفه مبرم

در انتظار رسیدن شرایط برای تشکیل جبهه متحد ملی برای تدارک و انجام انقلاب ——— امپریالیستی و دموکراتیک وظیفه مبرمی که در مقابل همه نیروهای مترقی ایران و همه کسانی که از ادامه اختناق سیاه کنونی ناخشنودند قرار دارد و آن عبارتست از سرنگون ساختن رژیم دیکتاتوری کنونی ایران .

دیکتاتوری مطلقه کنونی با دستگاه و وحشتناک اختناق که بوجود آورده بصورت عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهایی بخش ملی درآمده و برانداختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت

بسوی انقلاب د موکراتیک است . محتوی سرنگون ساختن د یکتاتوری کنونی با محتوی انقلاب د موکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست . ممکن است د شرایط مساعد و وظائف این د مرحله از مبارزه انقلابی که د پیش راست بهم پیوند یابند ولی این حتمی نیست .

این مسئله از این روداری اهمیت است که برای سرنگون ساختن رژیم د یکتاتوری کنونی طبقه کارگر میتواند علاوه بر نیروهای علاقمند به انقلاب ملی ود موکراتیک بانیروهای دیگری هم که علاقمند به پیروزی انقلاب ملی ود موکراتیک نیستند وحتى ممکن است د آئینده د صرف مخالفین آن قرار گیرند همکاری نماید .

واقعیت جامعه ایران چه د رگذشته وجه د در وران کنونی شاهد آنست که چنین نیروهای وجود دارند : عناصری از سرمایه داری بزرگ ایران با سیاست غارت و چپاول گردانندگان رژیم د یکتاتوری موافقت ندارند . آنها می بینند که بخش عمده د از ثروت ملی ود رأمد ملی ایران به حساب بعد معدودی از گردانندگان رژیم د یکتاتوری کنونی سرازیر میشود ، آنها امید دارند که با برانداختن رژیم کنونی امکانات بمراتب وسیعتری بسرای گسترش فعالیت اقتصادیشان بوجود خواهد آمد . هستند عناصری که بانغون روزافزون سرمایه های امپریالیستی د اقتصاد ایران مخالفت دارند و به همین علت با سیاست رژیم کنونی که از این تجاوز پشیمانی میکند مخالفت دارند . آن عناصر د ورین تطبیقات حاکمه ایران که سمگیری قانونمندانه تحولات کنونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم و خلق ها و بزبان امپریالیسم و ارتجاع می بینند ادامه حاکمیت رژیم د یکتاتوری کنونی را خطر جدی برای آئینده سرمایه داری ایران میدانند و بر آنند که هر چه زود تر بشود راه یونان را د پیش گرفت خطر کم تر ود رخواهد شد .

و دایفه حزب طبقه کارگر ایران اینست که با پیروی از این آموزش لنین بزرگ که میگوید :

" پیروزی بردشمن نیرومند تر از خود فقط د صورتی ممکنست که منتهای د رجمنیرویکا بربرده شود . . . از هر مکانی هر قدر هم کوچک باشد برای بدست آوردن متحد توده ای ، حتی متحد موقت ، مرد د ، ناپایدار ، غیر قابل اعتماد و مشروط حتما و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود . کسیکه این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و بژورنگلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است " (۱) .

همه اینگونه امکانات را مورد توجه د قیق قرار دهد و تمام کوشش خود را متوجه این سازد که از هم نیروها که طرفدار برکناری رژیم د یکتاتوری کنونی هستند ، صرف نظر از اینکه پرا این برکناری چه راهی را د پیش خواهند گرفت ، جنبه واحدی بوجود آید . برنامه این جنبه تنها یک پایه است و آن برانداختن رژیم د یکتاتوری مطلقه و برجیدن بساط اختناق سیاه پلیسی آن .

باید همه امکانات را برای رسیدن به چنین هدفی تجهیز کرد .

اینست مبرترین وظیفه طبقه کارگر ایران و حزب آن ، حزب توده ایران .

نظری به برخی جوانب

نوشته های چریک های فدائی خلق

در آخرین شماره های نشریات چریکی، از جمله "نبرد خلق" و "۱۹ بهمن تئوریک" رساله ها و مقاله های تئوریک و تحلیلی مربوط به "چریک های فدائی خلق" نشر یافته است (۱). در این نوشته ها مسائل وسیعی در زمینه بررسی و ارزیابی تاریخ مبارزات مردم ایران (بخصوص حزب توده ایران) و تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطرح شده است که در واقع موضوعگیری چریک ها (ولا اقل گروههای آزاتان) را در مهمترین مسائل مربوط به مبارزات مردم ایران منعکس میسازند. بررسی انتقادی وسیع و همهجانبه این نوشته ها از عهد امکانات محدود و مجله "دنیا" خارج است. حزب ما تا کنون در برنامه ها، اسناد و مدارک رسمی حزب، در کتابها، جزوه ها و مقاله های مختلف که همگی با تیراژ وسیع انتشار یافته اند، همراه با تدقیق و تنقیح نظریات خود عملاً به بسیاری از مسائل مطروحه در نهضت ما پاسخ داده است که علاقمندان میتوانند با مراجعه بآنها، هم به نظریات اصلی حزب ما و هم به عیار واقعی بررسی ها، ارزیابی ها و نتیجه گیریهای چریک های بیبرند.

نوشته های اخیر چریکی لا اقل از سه منظرشایان توجه است:

- ۱ - پریهادادن بخود ویی ارزش کردن دیگران؛
 - ۲ - تحریف واقعیت های تاریخی؛
 - ۳ - بروز اختلاف نظر ها، همراه با برخی گرایش های نودرین چریک ها.
- ما بدون آنکه به بررسی همهجانبه این نکات بپردازیم، به ذکر برخی ملاحظات اکتفا میکنیم.

۱ - پریهادادن بخود ویی ارزش کردن دیگران

آنچه پیش از همه در این نوشته ها به چشم میخورد، فرارفتن نویسندگان آنها از حد و متانست و فرورتی انقلابی است. در اینکه نویسندگان چریکی، سازمان خود را تنها سازمان واقعا انقلابی مارکسیستی دارای "مشئ سیاسی" و "برنامه استراتژیک و تاکتیکی" صحیح ویی خد شه میدانند، مختارند. ویی برای این "حق" حد و مرزی است که گذشتن از آن انسان را به باریکه گمراهی و عرصه خود بینی و خود ستائی میکشاند.

در این نوشته ها، حزب توده ایران به مثابه "فسیل های مهاجر"ی که "کوله باری از اشتباه های فاجعه آمیز همراه عنوان مسخ شده "حزب برادر" را بدوش میکشند" معرفی میشود (۲). در باره

۱ - تا آنجا که معلوم است "نبرد خلق" ارگان سازمان چریک های فدائی خلق و "۱۹ بهمن - تئوریک" ناشر رساله ها و مقاله های تئوریک آنان است.

۲ - "۱۹ بهمن تئوریک" شهریور ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۲.

زندانیان سیاسی دوران رضاشاه که پس از شهریور ۲۰ اردیبهشتها را می یافتند ، بطعنه چنین گفته میشود : " زندانیان سیاسی که اغلب آنها متهم بداشتن مرام اشتراکی شده بودند ، با احترام و هاله تقدس آزاد شدند " (۱) . این نویسندگان چریکی حتی اولین کمونیست های ایرانی را یکی که بهرحال ، بنیادگذاران و ناشرین بزرگترین و انقلابی ترین جریان سیاسی و اجتماعی وایدئولوژیک دوران ماد را بران بودند ، ازینش زهرآلود قلم خود در امان نمیدارند . " حزب کمونیست کسسه ، صرفنظر از نام آن ، نیز در آن شرایط پیشاهنگ طبقه کارگر محسوب میشد " و . . . کمونیست ها که این نام را خیلی آسان بر خود نهاده بودند . . . " (۲) ، توصیف های ناهنجاری است کسه با آن نویسندگان رساله ها از اولین نسل کمونیست های ایرانی با ناسیاسی تمام یاد میکنند .

اگر ارزیابی این نویسندگان چریک سازمان ها و رهبران جنبش انقلابی کارگری ایران چنین باشد ، معلوم نیست از چه رو بر پایه کدام اصول اخلاقی خود را تنها " وارث کلیه سنن انقلابی جنبش کارگری بشمار " می آورند ؟ (۳) . آیا فدا کردن جان در راه چند عمل تروریستی بی ثمر و حتی زیان بخش ، این حق را به این نویسندگان چریک میدهد که پارا از دایره ابتدائی ترین موازین اخلاق انقلابی فراتر نهند و خود راهمه چیزند انند و دیگران را بهیچ بگیرند ؟

نویسندگان رساله ها و مقاله های چریکی در این راه تنگ نظرانه خرده بورژوازی چنان تند میرانند که گاه همچون سلاطین قاجار که القاب " سلطنه " و " دوله " را از روی هوی و هوس باین یا آن کس عطا میکردند و یا پس میگرفتند ، میخواهند واگذاری و پیاپی گرفتن عنوان " مارکسیست - لنینیست " را در انحصار خود داشته باشند . آنان در باره کسانی که " گول اپورتونیست های رنگارنگ را خورده اند " با بزرگواری خاصی میگویند : " . . . هنوز کمی زود است که عنوان " مارکسیست - لنینیست " را از تعالی آنها بگیریم و باید کمی بیشتر منتظر شد " (۴) . آری ، تند میرانید و بسیار هم تند ! هم در اقدامات خود وهم در خود بینی های خویش . و جای تاسف است .

۲ - تحریف واقعیت های تاریخی

کوششهایی که در این نوشته ها برای نخستین بار از طرف این نیروها در جهت بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، طبقاتی و سیاسی جامعه ایران در مقطع تاریخی نسبتا طولانی بمنظور تعلیل و تبیین " مشی سیاسی " چریک ها بعمل میآید ، پدیده ایست در خور توجه . این کوشش چریک ها ، برخلاف بسیاری از نیروهای اپوزیسیون ، با واقع بینی های معینی همراه است ، (قبول پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ایران ، پیدایش تحولات طبقاتی در جامعه ، بویژه برافتادن مناسبات ارباب - رعیتی ، پذیرش این واقعیت که رژیم بعقب نشینی های معینی ناگزیر شده است و غیره) . ولی این کوشش ها که با کوشش های خرده بورژوازی ، فلسفه بافی های روشنفکرانه و دیدگاه خاص ماژوئیستی (بخصوص در مورد " تئوری " تضاد مطلق کردن مبارزه مسلحانه) همراه است ، ذهنگری ها ، پیشداوریها ، مغلطه ها و تحریف های فراوانی را بر این بررسی ها تحمیل کرده است که نمیتوانست در نتیجه گیریهای نادرست و ارزیابیهای مخدوش این نوشته ها بی تاثیر باشد .

- ۱ - " ۱۹ بهمن تئوریک " مهر ۱۳۵۴ ، شماره ۵ ، صفحه ۳۰ .
- ۲ - همانجا - صفحه های ۲۷ و ۱۹ (تکیه از ماست) .
- ۳ - " نبرد خلق " ، اردیبهشت ۱۳۵۴ ، شماره ۶ ، ص ۱۱۸ .
- ۴ - همانجا ، صفحه ۶ .

مابرسی نظریات چریک ها را در مسائل تئوریک نظیر " تضاد اساسی و تضاد عمده " و کار بست آن در مقیاس ایران و جهان ، تئوری بافی ها در باره " نیم فرماسیون " ها ، سردرگمی های آنان را در مورد طبقات و غیره به فرصت مناسبتری موکول میکنیم و در اینجا فقط بذکر چند نکته در باره تحریف واقعیت های تاریخی از طرف آنان بسند هم میکنیم ، تا نمونه هایی از شیوه های نادرست چریک ها را در برخورد به مسائل نشان دهیم .

اصلاحات ارضی در رساله ای که در شماره های ۵ و ۶ و ۱۹ بهمن تئوریک " تحت عنوان " جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران " منتشر شده ، در جاییکه به تحلیل حوادث سالهای بیست تا کتوتای ۳۲ تخصیص یافته ، چنین ادعا میشود که گویا حزب توده ایران طی این سالها " خواستار اصلاحات ارضی نشد (۱) . در رساله با این ترتیب کوشش میشود تا بر تمام فعالیت حزب توده ایران در جلب دهقانان بمبارزه و تامین اتحاد آنان با طبقه کارگر ، که بطور عمده از راه طرح شعارهای صحیح در باره مطالبات دهقانان میتوانست انجام گیرد ، خط بطلان کشیده شود و این مبارزات نفی گردد .

هر فرد بیغرضی که کوچکترین آشنائی با فعالیت و مبارزه حزب توده ایران دارد ، بخوبی میدانند که حزب ما در تمام این دوران و متناسب با شرایط زمان شعارها و برنامه های مشخصی در باره بهبود وضع دهقانان و اصلاحات ارضی ارائه کرده است . بد و مورد اشاره میکنیم : در ماه ۳ اولین برنامه حزب (مصوب مهر ۱۳۲۱) " تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه بین دهقانان ، با خرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان " مطرح شده بود . در سال ۱۳۲۳ ، زمانیکه هیچیک از احزاب و گروههای سیاسی توجیبی به دهقانان و خواستهای آنان نداشتند حزب توده ایران برای بسیج توده های دهقانی بمنظور ایجاد تحول در روستاها و تامین همبستگی و اتحاد میان کارگران و دهقانان ، سازمانی بنام " اتحادیه دهقانان وابسته به حزب توده ایران " بوجود آورد . در برنامه این اتحادیه " با خرید املاک بزرگ و تقسیم بلاعوض آن میان دهقانان بی زمین و کم زمین ، تقسیم بلاعوض زمینهای خالصه و الغای روابط موجود ارباب - رعیتی " پیشبینی شده بود . این سازمان با این شعارها و برنامه های مترقی بزودی موفق شد چندین صد هزار دهقان را در صفوف خود متحد سازد .

آیا نویسندگان چریک های فدائی خلق که مدعیند تمام تاریخ مبارزات گذشته مردم ایران را از نظر مارکسیسم - لنینیسم و بطور خلاق بررسی نموده اند ، از این واقعیت ها با خبرند یا نه ؟ اگر بی خبرند ، پس این همه ادعا برای چیست ؟ و اگر با خبرند ، پس این تحریف واقعیت های تاریخی چه هدفی را دنبال میکند ؟ ما شواهد و قرائن فراوانی داریم که این تحریفها آگاهانه انجام میگیرد و جز لجن مال کردن حزب توده ایران و گمراه ساختن اذهان جوانانی که متأسفانه از گذشته حزب و مبارزات افتخار آمیز آن بیخبرند ، هدفی ندارد .

" بهبانه اشغال ایران بوسیله شوروی " در رساله مذکور در سالها و مقاله های چریکی ورود ارتش سرخ به ایران را که در نتیجه نقض آشکار مفاد قرارداد ۱۹۲۱ از طرف رضاشاه انجام گرفت ، " اشغال ایران و " مداخله " در امور ایران اربابی میشود . در این رساله چریکی چنین آمده است : " بهبانه این مداخله نفوذ آلمان در ایران و مناسبات رژیم با آلمان هیئتتری بود . حال آنکه آلمان در ایران نیروی واقعی نداشت و حضور مادی آن به تعدادی مستشار نظامی و صنعتی بسا عدهای جاسوس و کادر سیاسی محدود میشد " (۲) . اگر این ادعاهای نویسندگان چریک را با دعاوی

۱ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، مهر ۱۳۵۴ ، شماره ۵ ، ص ۳۱ .
۲ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، مهر ۱۳۵۴ ، شماره ۵ ، ص ۲۸ .

محمد رضا شاه ، این دشمن سوگند خورده مردم ایران و اتحاد شوروی بمنجم ، کوچکترین تفاوتی میان آنها نخواهیم دید . محمد رضا شاه برای تبرئه سیاست خائنانه پدرش در آن زمان و سیامت خائنانه ترخود در این زمان ، " حق " دارد که چنین قضاوت کند و حقایق تاریخی را چنین بشمارانه در گروگان سازد . ولی سختگویان چریک های فدائی خلق را چه انگیزه ای برای تحریف واداشته است ؟ خصومت با اتحاد شوروی و یا احساسات کاذب ناسیونالیستی و یا هر دو ؟ شاید بی اطلاعی آنان از حقایق تاریخی موجب چنین تحریفی شده باشد ؟ ولی ، مگر این نویسندگان مدعی نیستند که بیشتر و بهتر از هر حزب و سازمان و گروه دیگری گذشته و حال ایران را از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم بررسی نقادانه کرده اند ؟ اگر چریک ها تا کنون ادعاهای شاه را بر استدلالات حزب ما ترجیح داده اند ، بهتر است لااقل اکنون واقعیت را از زبان آلبرت شیر ، وزیر تسلیحات آلمان هیتلری بشنوند . شیر مینویسد که هیتلر دریکی از سخنرانی های خود در برابر افسران ارشد نازی چنین گفت : " راه مابوسی شوروی هموار است . من اطمینان دارم که ما از راه ایران به پیروزی نهائی دست خواهیم یافت . . . ما در استان زیاد ی در ایران داریم . . . " (۱) . چنانکه می بینیم صحبت فقط بر سر " بهانه " نفوذ آلمان و یا وجود چند مستشار و جاسوس نیست ، بلکه سخن بر سر هموار کردن راه برای برانداختن نخستین کشور سوسیالیستی ، اتحاد شوروی وداشتن " دوستان زیاد ی در ایران " (که همان عمال داخلی آلمان هیتلری باشند) و دست یافتن به پیروزی نهائی " از راه ایران است . آن واقعیتی که نویسندگان چریک خود یانیده اند و یا خواسته اند بپینند .

حزب توده ایران و امپریالیسم امریکا یکی از خد مات بزرگ حزب توده ایران در رساله های مبارزه در راه ملی کردن منابع صنایع نفت این بود ، که پیش از هر تیریری دیگری به خطر امپریالیسم امریکایی بر دوش افشاء نقش ریاکارانه آن پرداخت . ولی نویسندگان چریکی این خدمت بزرگ را بعثابه خیانتی جلوه میدهند . در رساله مذکور پس از تاکید بر این نکته ، که " تضاد عمده جهان در این سالها تضاد وارد و گاه بود که در راه یکی امریکا و در راه دیگری اتحاد شوروی قرار داشت " ، چنین گفته میشود : " در این مرحله از مبارزه نیز حزب توده با دور ماندن از واقعیت های داخلی ، تضاد جهانی را بجای تضاد جامعه ما گرفت " (۲) .

چریک ها در اینجا میخواهند بگویند که مبارزه حزب توده ایران با امپریالیسم امریکا در رساله های ملی شدن نفت " دور ماندن از واقعیت های داخلی " بود و این مبارزه بعلت نقشه های آزمندانه امپریالیسم امریکا برای جنگ انداختن به منابع نفتی کشور ، بلکه به تبعیت از " تضاد جهانی " ، یعنی تضاد شوروی و امریکا انجام گرفت ! البته از این نویسندگان چریکی که از غرقاب " تئوری " تضاد مائوتسه درون نتوانسته اند خلاصی یابند ، انتظاری بیش از این نمیتوان داشت . ولی همین چریک ها در رجاعیکه مصدق را بعلت نشناختن امپریالیسم امریکا در معرض سرزنش قرار میدهند ، در چارچنان تضادی می شوند که حتی با توسل به " تئوری " تضاد مائو هم نمیتوان آنرا حل کرد .

در رساله مذکور در انتقاد از مصدق گفته میشود : " . . . مصدق در شناخت درست امپریالیسم امریکا و نقش آن در چار اشتباه شد و خیلی دیر به نقش غداره بند این جانی اولیه خود در مبارزه نفست پی برد " (۳) . در صفحه ۳۹ با چنین می آید : " مصدق برای نگهداشتن امریکا از جانب خود بده

۱ - نقل از اطلاعات ، ۲۳ بهمن ۱۳۵۴ .

۲ - " ۱۹ بهمن تنوریک " ، مهر ۱۳۵۴ ، شماره ۵ ، ص ۳۷ .

۳ - همانجا ، ص ۴۱ .

مخالفت خونین کمونیست‌ها با آمریکا تکیه میکرد و ترجیح میداد که آمریکا از او تعلق دشمنانه‌ای نداشته باشد و " آمریکا هنوز مصدق را بهترین رهبر کمن دیکری برای جلوگیری از کمونیسم میدانست " .
 حال سؤال میشود : اگر قضاوت شما درباره مصدق درست باشد ، در اینصورت چه انتقادی به حزب توده ایران میتوان داشت ، که زود تر از مصدق به نقش امریالیسم آمریکا پی برد ؟ در اینجا شما در چارچنان تضاد آشکاری میشوید ، که خود بنحوی سفسطه آمیز بود رعین حال مضحک میخواهید نخواستن را ازین بست آن خارج کنید . شما مینویسید : " نفوذ روبرتزاید آمریکا و امتیازاتی که در دوره اول حکومت مصدق بصورت گسترش فعالیت اداره اصل چهار ترومن و مانند آن بدست آورد و همکاری عناصر وابسته به آمریکا ، مثل امینی ، زاهدی و مانند آنها شواهدی برای صحت نظارت درست حزب توده بدست میداد " (۱) (تکیه از ما است) . " صحت نظارت درست " ؟ ! چنین است آن راه حل " دیالکتیکی " برای گریز از تضاد ناشی از تحریفات آگاهانه واقعیت های زندگی !

در نوشته های چریکی از این تحریف ها و تضاد ها فراوان است که متاسفانه امکان طرح همه آنها وجود ندارد . هر خواننده دقیق و آشنا به تاریخ مبارزات حزب ما مردم ایران ، خود میتواند نمونه های فراوانی از آنها را در این رساله ها بیابد .

۳ - بروز اختلاف نظر ها ، همراه با برخی گرایش های نو

نکته قابل توجه دیگر در رساله ها و نوشته های چریک های فدایی خلق ، گرایش های تازه ای است که در نظریات و اعتقادات آنان بچشم میخورد . این گرایش ها را اگر چه میتوان بطور کلی در جهت " تعدیل " نظریات و اعتقادات اولیه چریک ها در ارزیابی از مواضع سیاسی زحمتکشان ، شرایط عینی و ذهنی مبارزه و انقلاب ، چگونگی برخورد به مبارزه مسلحانه و غیره دانست ، ولی از نحوه برداشت و چگونگی طرح مسائل چنین برمی آید که اختلاف نظر های کم و بیش جدی و عمیق در درون این جریان سیاسی یا " جنبش نوین " وجود دارد که هنوز به حل نهایی خود نرسیده است .
 در رساله " مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی " با اشاره به گرایش های چپ روانه در جنبش چریکی گفته میشود : " این گرایش ها عملاً در درون جنبش ما وجود داشته و هم اکنون چه نیز ما با این گرایش ها درگیر هستیم . وجود همین گرایش ها بسمم خود بر شد جنبش آسیب رسانده و چنان با آن مبارزه جدی نشود ، میتواند کل جنبش را بخطر بیاورد " (۲) . جالب آنکه به اعتراف همین رساله این انحرافات مربوط به دوران اولیه ویا " جنبشی " جنبش نبوده ، بلکه " در سالهای اخیر .. در ریشه مسائل پدید آمده ها شکل نسبتاً مشخص بخود گرفته است " (۳) .
 ما در اینجا نیز برای رعایت اختصار به ذکر چند نمونه از این گرایش ها و یا اختلاف نظر ها اکتفا

میوریم .

درباره طبقه کارگر امیر پرویز پویان در جزوه " ضرورت مبارزه مسلحانه و روش تئوری بقا " که یکی از اولین انتشارات وسیع و پیرسروصداری چریکی بود ، در ارزیابی از طبقه کارگر چنین نوشته بود :

- ۱ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، مهر ۱۳۵۴ ، شماره ۵ ، ص ۳۸ .
- ۲ - " ۱۹ بهمن تئوریک " فروردین ۱۳۵۴ ، شماره ۳ ، ص ۵۸ .
- ۳ - همانجا .

" تجربه ما نشان میدهد که کارگران حتی کارگران جوان ، با همه نارضائی از وضعی که در آن بسر میبرند رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی نشان نمیدهند . . . فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسلط جامعه واحدی تمکین نمایند . . . گروه کتابخوان کارگران مشتری منحط ترین و کثیفترین آثار ارتجاعی هستند . . . غالباً آنها خصائص لومین پیدا کرده اند " (ص ۱۳ - تکیه از ما است) .

این ارزیابی نادرست از طبقه کارگر در زمان خود از طرف حزب ما شدید امورد انتقاد قرار گرفتند و چنانکه می دانیم انتقاد مانیز با سیل اتهامات و افتراآت روبرو شد . ولی اکنون پس از گذشت چهار سال در رساله " جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران " درباره کارگران با نظر دیگری روبرو هستیم . " کسانی که از انحطاط طبقه کارگر سخن میگویند و یا از نفوذ فرهنگ غیر کارگری در این طبقه حرف میزنند باید توجه داشته باشند که آنچه در برابر آنهاست ، نه انحطاط و نه جا نشین شدن فرهنگ دیگری بجای فرهنگ طبقه کارگراست . . . " (۱) (تکیه از ما است) .

اختلاف میان این دو نوشته کاملاً آشکاراست : یکی از " پذیرش فرهنگ مسلط جامعه " که در یک جامعه سرمایه داری ، همان " نفوذ فرهنگ غیر کارگری " است روی آوردن کارگران به " منحط ترین و کثیف ترین آثار ارتجاعی " و پدید آمدن " خصائص لومین " میان اکثر کارگران دم می زند و دیگری چنین افرادی را از داشتن چنین تصوراتی بر حذر میدارد .

در باره هشایر علی اکبر رضائی فراهانی در جزوه " آنچه باید یک انقلابی بداند " ، در مورد عشایر چنین مینویسد : " در ارزیابی نیروهای انقلابی نباید از عشایر غافل ماند . عشایر ایران بخصوص در کردستان و فارس زمینه های مساعدی برای جنبش مسلحانه اند " (ص ۶) . ولی در رساله یاد شده پس از اشاره به همین مناطق کردستان و فارس و یاد نظر گرفتن " سیر طبیعی تبدیل زندگی شبانی به زندگی کشاورزی " و نتایج اصلاحات ارضی و غیره گفته میشود : " در هم ریختگی سازمان ایل باعث شده . . . عشایر برخلاف ستن دیرینه خود نتوانند در برابر رژیم در منطقه زندگی خود دست به شورش هائی بزنند که هدفهای اقتصادی - سیاسی را توأم با خود داشت " (۲) .

در اینجا نیز یاد و برخورد کاملاً متفاوت روبرو هستیم .

" تثبیت مبارزه مسلحانه " نویسنده رساله " میرترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی " که در شماره ۳ " ۱۹ بهمن تئوریک " در فروردین ۱۳۵۴ نشر یافته به تعریف " تثبیت مبارزه مسلحانه " میرد از و مینویسد : " . . . تثبیت مبارزه مسلحانه در عمل بمعنی آنست که سازمانهای چریکی با جریانهای سیاسی - نظامی که این مشی را اعمال میکنند ، موفق شوند بخش مهمی از نیروهای فعال رابسوی خود جلب کنند " و " بدیهی است در حال حاضر گرچه در این راه گامهای امید بخشی برداشته شده ، هنوز تا هدف فاصله داریم و بهمین دلیل باید تاکید بر تاکتیک هائی که روی تثبیت مشی انقلابی تکیه میکنند ، ادامه یابد " (ص ۶۵) .

و اما در شماره ۶ " نبرد خلق " که یک ماه بعد یعنی در اردیبهشت ۱۳۵۴ نشر یافته ، چنین میخوانیم : " اکنون دیگر ما مبارزه مسلحانه را در جامعه تثبیت کرده ایم . درستی مشی تبلیغ مسلحانه را بعنوان شکل محوری مبارزه به اغلب نیروهای آگاه خلق اثبات کرده ایم و آنها را بسوی مبارزه مسلحانه جلب نموده ایم " (ص ۹) .

۱ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، دیماه ۱۳۵۴ ، شماره ۶ ، ص ۶۹ - ۱۶۸ .

۲ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، دیماه ۱۳۵۴ ، شماره ۶ ، ص ۱۷۴ .

با آنکه در این دو نوشته " تثبیت مبارزه مسلحانه " بدو شکل متفاوت بیان شده ، ولی با کمی در قلمیتوان پی برد که هر دو محتوی واحدی برای " تثبیت مبارزه مسلحانه " قائلند . ولی معلوم نیست که سازمان چریک های فدائی خلق که در فروردین ۱۳۵۴ هنوز به " تثبیت مبارزه مسلحانه " دست نیافته بود ، چگونه پس از یک ماه آن دستبندی کند . آیا این تغییر ارزیابی است یا اختلاف نظر ؟

شرایط عینی و ذهنی انقلاب در رساله " مبرمترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی " در مورد اختلاف نظر درباره شرایط عینی و ذهنی در داخل سازمان چریکها بصراحت گفته میشود : " در حالیکه اپورتونیسیم راست . . . برای آغاز مبارزه قاطع با رژیم منتظر فراهم شدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب میماند . . . برخی رفقای ما بعنوان پاسخ باین نظریه تسلیم طلبانه مدعی شده اند که در دوره قبل یعنی فاصله سالهای ۲۳ تا ۲۹ شرایط عینی انقلاب فراهم بوده است . عد های نیز علی رغم واقعیت های غیر قابل انکار سالهای اخیر همچنان اصرار میورزند که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم است و توسل بقره با این استدلال مجاز میباشند " (۱) . این قبیل اختلافات چنانکه از همین رساله برمیآید ، در مسائل دیگری نظیر شیوه و هدف های مبارزه مسلحانه و غیره نیز در میان چریکها وجود دارد .

نوعه هایی را که ما در اینجا ذکر کردیم ، وجود اختلاف نظرهای قدیمی و تازه در مواردی گرایش های تازه را در جهت " تعدیل " (نه تصحیح) نظریاتنا در جهت چریکها را به ثبوت میرساند .

تفسیری بر اختلاف نظرها و گرایشها وجود اختلاف نظر (البته نه در اصول اساسی و بسیار مهم) در شرایط بسیار پیچیده مبارزه اجتماعی و یا کوشش در جهت تصحیح ، تدقیق و تنقیح نظریات گذشته امری است طبیعی . از این جهت در گروشتهایی در درون چریک های فدائی خلق در جهت اصلاح شیوه های چپ روانه و پدید های ناسالم بعمل آید ، این کوششها را میتوان بمثابه گامی مثبت ارزیابی نمود . ولی از مجموع رساله ها و مقاله های منتشره چنین برمیآید که این جریان هنوز نتوانسته است خود را از جنگ چپ گرایشی های ماجراجویانه ، این غده سرطانیه ، که فقط با یک عمل جراحی قاطع و آنهم بموقع ، میتوان از آن رهایی یافت ، نجات بخشد .

وجود این اختلاف نظرها و گرایشها در عین حال نشان میدهد که این حکم که چون ما چریکها را در ایران هستیم و " . . . با واقعیت عینی برخورد مستقیم داریم " (۲) و عمل انقلابی انجام میدهیم ، لذا برای درک واقعیت های ایران بر " فسیل های مهاجر " ارجحیت داریم ، تا چه حد نادرست است (۳) . اگر این تعارض مستقیم را روی تمام درد ها بود ، دیگر میان خود چریکها در ارزیابی مسائل اجتماعی اختلاف نظر پدید نمیآید و چریکها " در سالهای ۱۳۴۴ به بعد " (۴) ، یعنی در تراز حزب توده ایران به ماهیت اصلاحات ارضی پی نمیبندند (۵) و خیلی دیرتر آنهم

۱ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، فروردین ۱۳۵۴ ، شماره ۳ ، ص ۸۹ .

۲ - " نبرد خلق " ، اردیبهشت ۵۴ ، شماره ۶ ، ص ۷ .

۳ - " اگر دیده میشود که بسیاری از " مارکسیست - لنینیست های " ادعایی ایران (در خارج از کشور) دستجات مختلفی را تشکیل داده اند که همه ما مخالفند ، این بدان دلیل است که آنها از واقعیت عینی جامعه ایران و عمل انقلاب بدورند . . . اکثریت نزدیک به اتفاق اینان . . . هیچ تعارض مستقیمی با مسائل ایران ندارند . . . " همانجا ، ص ۶ .

۴ - " ۱۹ بهمن تئوریک " ، فروردین ۵۴ ، شماره ۳ ، ص ۶۰ .

۵ - در تزهائی که در او آخرا سال ۱۳۴۱ از طرف حزب ما در باره تحولات ایران منتشر شد چنین گفته میشود : " محتوی اقتصادی و رفاهی که طبق قانون اصلاح ارضی و متمم آن در ایران انجام شده و همیشه عبارتست از جانشین شدن تدریجی مناسبات سرمایه داری در ده جای مناسبات فئودالی و استثمار فئودالی " (" مردم " ، اول آگست ۱۳۴۱) .

بطور مسخ شده) مسئله کهبراد وریزه شدن قشرها فی از بورژوازی ملی بخصوص صنعتی را مطرح نمی کردند . حزب توده ایران و با بقول نویسندگان جریک این " فسیل های مهاجر " بود ندکه با مجهز بودن به جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و با تکیه بر ارتقا موا اسناد و واقعیت های جامعه ایران پیش از هر سازمان و گروه دیگری توانستند اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران را بررسی کنند و به بسیاری از مسائل بغرنج پاسخ درست بدهند . آنکاریکه تاکنون نیز هیچیک از جریان های سیاسی ایران ، اعم از آنها تیکه " با واقعیت عینی برخورد مستقیم " دارند و یا ندارند ، نتوانسته اند انجام دهند .

مارکس و انگلس و لنین سالها در مهاجرت آنها در شرایط قرن نوزدهم میزیستند و در این شرایط یک سلسله تحلیل های عمیق از واقعیت جوامع خود نشر دادند که در خورد مقایسه با برسیمهای " ژرف اندیشانه " برخی از تئوری با فان خورد بورژوا در داخل کشور نبود . اصل کار عبارت است از اسلوب درست تفکر و شیوه درست تحقیق و مبادی درست تعزیمت فکرو هدف های درست اجتماعی . وقتی اینها درست نباشد نمیتوان واقعیت را دید . صاحب نظران بورژوا و خورد بورژوا که در انبوه جماعت جای دارند ، بسبب معایب موجود در اسلوب و برداشت تفکر خود در قیاس با مارکسیست های مهاجری که مطلب را از راه صحیح طرح و درک میکنند ، دارای دید کاملاً نادرست هستند .

اما چه عواملی باعث شده است که در میان چریک های فدائی خلق اختلاف نظر و گرایشهای جدید ، گرچه در جهت " تعدیل " پدید آید ؟ در اینجا بد و عامل اساسی میتوان اشاره نمود :
 ۱ - واقعیت خود زندگی و ناگامی چریک ها که لا اقل بخش از آنها تریه " تعدیل " نظریات نادرست و داشته است . آنان خود معتقدند که " این گرایش های ناسالم نیروهای جنبش را به ناگامی و نومیدی می کشاند که خود میتواند نقطه عطفی در تغییر ماهیت این چپ روی به راست روی و سازشکاری باشد " (۱) .

۲ - انتقادات صریح ، صادقانه ، بموقع و بدون تزلزل حزب توده ایران . با اینکه نویسندگان جریک به علت برخی خصائل خرده بورژوائی خود ، جسارت اعتراف صریح با این واقعیت را ندارند و ولی با توسل به شیوه های خاص توأم با ناسزا گوئی به حزب توده ایران ، بطور ضمنی تاثیر حزب ما را در این امر تایید میکنند : " طی دو سال اخیر آثار و نتایج این گرایش ها . . . معلوم شده و فقط ضعف هایی که وجود این گرایش در جنبش ایجاد کرده است ، مورد استفاده اپورتونیسم راست قرار گرفته . جنبش را ضربه پذیر ساخته است . . . این انحراف ها مستمسکی برای کوبیدن جنبش به اپورتونیست های خارج از آن میدهد . . . " (۲) (تکیه از ما است) .

نویسندگان جریک باید بدانند که انتقاد های حزب ما از شیوه های نادرست مبارزه آنها برای " کوبیدن جنبش " نبوده ، بلکه بمنظور نشان دادن صادقانه راه درست و موثر مبارزه در شرایط کنونی انجام گرفته است . امید آن داریم که چریک های فدائی خلق فعالیت گذشته خود را بسا مسئولیت و جسارت بیشتر مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند . تصحیح خطاهای گذشته نه فقط مستمسکی برای کوبیدن جنبش نخواهد داد ، بلکه موجبات خرسندی مبارزان راستین را فراهم خواهد ساخت .

خاتمه دادن

به تسلط غارتگرانه و اسارتبار امپریالیسم بر ایران

شرط استقلال واقعی است

می از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امپریالیسم امریکا عامل عمده غارت اقتصادی و مالی، تسلط نظامی و سیاسی خارجی در کشور ماست. این امپریالیسم کینه توزترین دشمن استقلال ملی، تشرقی و دموکراسی در خاور میانه است و نه فقط در دوران اخیر از فعالیت خود در این زمینه نگاسته، بلکه آنرا بیشتر تشدید کرده است. بار سنگین غارت ثروت و درآمد ملی، فشارهای اسارت آور نظامی و سیاسی از جانب امپریالیسم امریکا بر کشورهای منطقه، بیشتر از همه و بیوژه برای ایران تحمیل میشود. این امرزبانهای عظیم و جبران ناپذیری برای گذشته، حال و آینده کشور ما در برداشته و خواهد داشت. مردم ایران پایان دادن به تسلط جابرانه امپریالیسم امریکا را یکی از مهمترین وظایف ملی خود می‌شمرند.

امپریالیسم امریکا بد ستیاری امپریالیسم انگلیس با فاصله پر از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موفق شد قرارداد غیرقانونی نفت با کنسرسیوم رابرتسون را تحمیل نماید. طبق این قرارداد امتیازی و غارت گرانه که در آن امپریالیسم انگلیس مجدداً مواضع خود را در غارت نفت ایران احیاء نمود، انحصارات عمده نفتی امریکا به دریافت ۴ درصد سهام کنسرسیوم نائل شدند، کارتل بین المللی نفت (که نقش عمده را در آن انحصارات نفتی امریکا ایفا میکنند) بر ذخایر و صنایع نفت ایران مسلط شد. دوران غارت نواستعمار و بهره‌کشی وحشیانه تراز منابع طبیعی و نیروهای انسانی در کشور ما آغاز شد. در ۲۲ سالگی که از تحمیل قرارداد اسارتبار کنسرسیوم میگذرد، انحصارات نفتی امریکا یک میلیارد تن از ذخایر نفت خام ایران را غارت کرده اند. یک میلیارد و پانصد میلیون تن دیگر از ذخایر نفت خام ایران در همین دوران بوسیله انحصارات انگلیسی، هلندی و فرانسوی غارت شده است. هم اکنون سهامداران امریکائی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی کنسرسیوم سالیانه بیش از ۳۰۰ میلیون تن نفت ایران را تصاحب میکنند. طبق قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم ادامه چنین غارتی برای مدت بیست سال دیگر برای کلیه اعضا، کارتل بین المللی نفت که سهامداران کنسرسیوم هستند تضمین شده است.

در ۲۲ سال گذشته از زیرین تشکیل شرکت‌های مختلط نفتی در هب انحصار عضو کارتل و خارج از آن به کسب امتیازات مهم نفتی نائل آمده اند. در میان اینان نیز سهم عمده را انحصارات نفتی امریکائی دارند که هم اکنون در پناه کنسرسیوم به غارت "طلای سیاه" ایران در دریا و خشکی اشتغال دارند. با در نظر گرفتن امتیازاتی که در سالهای گذشته در زمینه صنایع پتروشیمی ایران منحصر به شرکت‌های امریکائی داده شده دید می‌شود که امروز امپریالیسم امریکا در همین ماهه عمده ترین اهرم غارت ذخایر و صنایع نفت و پتروشیمی بدل گردیده و در کنار آن امپریالیسم انگلیس و دیگر دول

امپریالیستی. بی‌امان به‌فقرت مهم‌ترین ثروت ملی ایران ادامه‌دهند. پایان دادن به این فقرت و استفاده مستقل از ثروت نفت از راه لغویدون قید و شرط قرارداد فروشر نفت به کنسرسیوم و دیگر امتیازات نفتی، برای تأمین مصالح ملی حال و آینده ایران اهمیت درجه اول دارد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، امپریالیسم آمریکا کشور ما را از ادامه سیاست سنتی بیخرفی و عدم تعهد محروم داشت. امپریالیسم آمریکا ایران را در صف اول جنگ سرد قرارداد، کشور ما را به یکی از حلقه‌های اساسی پیمان‌های نظامی امپریالیستی بدل نمود، ایران را برورد در پیمان بغداد، که پس از خروج عراق سنتونامیده شد، و ادرا ساخت، به‌تحمیل قرارداد های و جانانه نظامی بکشور ما پرداخت، برای نظامیان خود در ایران کسب مصونیت سیاسی نمود و رفته رفته در تسلط نظامی بر ایران مواضع تازه و تازه‌تری را اشغال کرد.

امپریالیسم آمریکا پس از جنگ دوم جهانی با حفظ مستشاران نظامی خود در ارتش و ژاندارمری عملاً به حضور نظامی خود در ایران ادامه داد. پس از کودتای تقویت مواضع مستشاران خود در ارتش و ژاندارمری به ایجاد سازمان امنیت و استقرار احسان و تبه‌کاران حرفه‌ای خود در این سازمان جهانی اقدام نمود تا نه فقط مبارزه مردم ایران را سرکوب نماید، بلکه حتی جناح‌های طبقات حاکمه را نیز زیر نظر قرار دهد. امپریالیسم آمریکا حتی به اعزام "سپاهیان صلح" به کشور ما اقدام نمود تا در سطح وسیع‌تری بر جامعه ایران نظر آرد نماید. موافق اطلاع‌مندی در مجله "اکونومیست" لندن، اکنون تعداد امریکائیان در ایران به ۵ هزار نفر می‌رسد و آنها از جهت اقلیت مسیحی جای دوم را پس از آلمان در ایران اشغال می‌کنند!

امپریالیسم آمریکا با استفاده از تقویت مواضع نظامی و پلیسی خود در ایران کشور ما را به پایگاه تحریراتی تنظیم خود علیه کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادی ملی در منطقه بدل نمود و سیاست تسلیحاتی عنان‌گسیخته‌ای را که بهیچوجه با مصالح دفاعی و امنیتی ایراب ارتباطی ندارد و در ارسال های اخیر باوج خود رسانده شده بکشور ما تحمیل نمود. هدف این سیاست ازین جانب تحریک و تشویق دولت ایران به ایفای نقش ژاندارم در منطقه، انجام وظیفه راهبانی غارت‌تف بوسیله اعضاء کارتل بین المللی و حفظ منافع غارتگرانه آنان در رقیب‌ترین منطقه نفتخیز جهان یعنی حوزه خلیج فارس است. از جانب دیگر امپریالیسم آمریکا از تحمیل سیاست تسلیحاتی عنان‌گسیخته بدست هیئت حاکمه بکشور ما سود مستقیم میبرد و درازاء تحمیل سلاح‌های مرکب‌دار درآمد نفت کشور ما را می‌باید. اینک سه بحساب معاملات فروشر اسلحه چه مبلغ عظیم و بی‌سابقه از درآمد نفت ایران غارت می‌شود از رقم خرید های نظامی ایران در عرض چهار سال گذشته از آمریکا پیداست؛ طبق نوشته روزنامه امریکائی "کریسچن ساینس مونیتور" مبلغ این خرید ها بیش از ۹ میلیارد دلار بوده است.

بدینسان امپریالیسم آمریکا اکنون نه فقط عمده‌ترین غارت‌کننده در خاور میانه است، بلکه عمده‌ترین بازگیرنده در درآمد نفت ایران در برابر تحویل سلاح‌های مرکب‌دار کشور ما است. بنظر می‌رسد حتی این اندازه غارت نیز اشتهای تیز امپریالیست‌های آمریکا را فروغی نشاند. اکنون امپریالیست‌های امریکائی در صدد معامله جنس به جنس با کشور ما برآمده، قصد دارند مفاد بی‌عریض‌تری سلاح‌های مرکب‌دار خود را در برابر ریافت ذخایر طلای سیاه ایران معامله و معاوضه نمایند. بدیگر سخن اکنون امپریالیسم امریکائی زمینه را برای تحمیل معامله "طلابده بلا بحر" بکشور ما آماده می‌کند که خدایان نیتوانند از دید میهن پرستان ایران پنهان بمانند.

امپریالیسم آمریکا در دوره گذشته با استفاده از تسلط خود در زمینه نفت و سیاست تسلیحاتی و نظامی در ایران به ایراد فشارهای گوناگون سیاسی بکشور ما بدرت نمود و به تقویت مواضع غارتگرانه

خود در بخشهای مختلف اقتصاد ملی کشور ما اقدام کرده است. قبل از کودتای ۲۸ مرداد و در دوره ملی شدن صنعت نفت نفوذ سرمایه خارجی در اقتصاد ملی ایران محدود شد و روبه کاهش گذاشت. طی سالهای پس از کودتا، تسلط سرمایه‌های امپریالیستی بر امور بانکی و بیمه‌ای، صنایع و بازرگانی و کشاورزی و خدمات روبه افزایش بود و در این میان بویژه سرمایه‌های غارتگر آمریکائی مواضع عمده تری را اشغال کرده‌اند. اکنون در غارت ثروت و درآمد ملی از راه فعالیت سرمایه امپریالیستی در اقتصاد ملی ایران مقام عمده از آن امپریالیسم آمریکا است.

در بازرگانی خارجی ایران، که بویژه در سالهای اخیر در جهت بازگردانیدن درآمد نفت در ازاء خرید کالاهای گرانبه‌قیمت مصرفی و زائد، منجمه محصولات کشاورزی از آمریکا سیر داده شده و میشود، امپریالیسم آمریکا جای اول را اشغال میکند. طی سال ۱۳۵۳ صادرات آمریکا به ایران بمبلغ یک میلیارد و ۲۲۱ میلیون دلار بالغ شده، حال آنکه واردات آن کشور از ایران تنها ۴۶ میلیون دلار بوده است، بعوضه توجه به این نکته شایان دقت است که در سایه روابط نابرابر و غارتگرانه بازرگانی که آمریکا بکشور ما تحمیل نموده، دیگر دول امپریالیستی نیز بغارت درآمد نفت ایران افزود و حتی واکنش مبالغه‌آمیزی از طرف کشور ما در برابر واردات کالا و اعمال سیاست کران فروختن و ارزان خریدن تصاویر میکنند. طی سال ۱۳۵۳ در برابر چهار میلیارد و ۸۳۳ میلیون دلار واردات از آمریکا، کشورهای عضو بازار مشترک و ژاپن به ایران، صادرات ایران باین کشورها فقط ۲۵۳ میلیون دلار بوده است، یعنی بیش از ۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار درآمد نفت ایران که قسمت اعظم آن میتوانست برای سرمایه‌گذاری مستقیم در اقتصاد ملی کشور ما مورد استفاده قرار گیرد با استفاده از اهرم روابط نابرابر بازرگانی غصب و غارت شده است. در سال گذشته این وضع بزبان کشور ما دستخوش تغییر بیشتری شد.

امپریالیسم آمریکائی بیست و سه سال گذشته با تسلط بر سازمانهای اداری، منجمه تسلط بر سازمان برنامه، راه رشد اقتصادی، اجتماعی سرمایه‌داری وابسته را بکشور ما تحمیل نموده و از این طریق زبان عظیم و جبران‌ناپذیری بکشور ما وارد ساخته و میآورد. مشکلات تکنونی اقتصادی و مالی کشور بحران در کشاورزی و برخی رشته‌های دیگر، رخنه و وسط‌فاسد به مقیاس عظیم در همه دستگاههای دولتی، پیدایش تورم شتابان، گرانی طاقت‌فرسا و اختلال معیشت عمومی مردم ایران - همه از سیاستهای ضد ملی و غارتگرانه‌ای ناشی شده است که امپریالیسم آمریکا بابت دست در بار و دولت در کشور ما به اجرا گذاشته است. ادامه این وضع زبانهای بیشتر از پیش نگرانی آور و جبران‌ناپذیرتری را برای کشور ما همراه خواهد داشت.

امپریالیسم آمریکا همچنین استعمار آموزشی، فرهنگی، تعلیماتی و نظائر آنرا وسیله بسط و حفظ مواضع غارتگرانه خود در کشور ما قرار داده، از راه ادامه فعالیت رادیو و تلویزیون خود در تهران، ایجاد سازمانهای بظواهر فرهنگی با هدف امپریالیستی نظیر جوامع مختلف آمریکائی در شهرها و مختلف باقی‌بزه کردن بازاری قلمرو سیمان در ایران شیوه زندگی مورد علاقه خود را جانشین سنتهای اصیل ایرانی میکند و گانگستریسم و انحطاط معنوی و اخلاقی را به جامعه ما تحمیل نموده و مینماید. فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی بمعنی واقعی کلمه در بیست سال گذشته در معرض هجوم شیوه زندگی آمریکائی - یعنی فساد اجتماعی و اخلاقی در نازلترین سطح آن بوده است. امروز این خطر نیز مانند خطر غارت ثروت و درآمد ملی بویژه از جانب امپریالیسم آمریکا بکشور ما در ایران را در معرض تهدید بسیار جدی قرار داده است.

بالاخره در سرکوب آزادی و بایمال ساختن قانون اساسی و تحمیل آنچنان نظامی که ایران را به

کشورسپاه عظیم زندانیان سیاسی ، اعدامهای جمعی غیرقانونی ، ریختن خون بیگناهان در کجوه و خیابان و تسلط سازمانهای امنیتی و پلیسی بر همه شئون کشور بدل نموده امپریالیسم امریکا در همه سالهای پرازکود تا عمده ترین نقش حامی و مشوق را ایفا کرده ، پشتیبان درجه اول شاه ، مرتجعین د.پار و ولتی بوده است . اکنون میتوان گفت که امپریالیسم امریکا در برابر ایران از ایندانی بدل ساخته اند که تنفس در آن نه فقط برای توده های زحمتکش و احزاب و سازمانهای سیاسی و ملی حامی و مدافع آنان ، بلکه حتی برای اقشاری از خود هیئت حاکمه که بنابه مصالح ذابقائی خود ، تسلط امپریالیسم امریکا را بر آن حال و آینده کشور زیانمند میدانند ، میسر نیست .

ایران در شرایطی در تابعیت سیاسی ، نظامی و اقتصادی امپریالیسم امریکانگاه داشته شده که امپریالیسم امریکانه فقط مواضع خود را به عنوان مقتدرترین دولت امپریالیستی در جهان از دست داده و سیاست تجاوزگرانه اش در جهان منفرد میگردد ، بلکه باننگ تمام از مواضع امپریالیستی و غارت گرانه خود در بسیاری از مراکز حساس جهان رانده شده و اکثر کشورهای در حال رشد چه در آسیا و آفریقا و چه در امریکای لاتین به تسلط امپریالیسم امریکا بر کشورهای خود پایان داده و میدهند .

طی همین دو ساله اخیر ما شاهد طرد امپریالیسم امریکا از هند و چین و پیروزی مبارزات آزاد بیکشر . مل قهرمان ویتنام ، کامبوج ، لاوس بوده ایم . در همین مدت پیمان نظامی سیاتوکه امپریالیسم امریکا آنرا در خاورد و روجنوب شرقی آسیا سرهم بندی کرده بود بهمرنگین خود پایان داد . امروز کشور پادشاهی تایلند بر آن خروج نیروهای نظامی امریکا از آن کشور ضرب الاجل معین نموده است . در منطقه ای که کشور ما در آن قرارداد ترکیه در همین چند ماه قبل به بستن پایگاههای نظامی امریکا و لغو قرارداد های نظامی خود با آن دولت اقدام کرد . پاکستان از سیاست توخارج شد و به بستن پایگاه " پیشاور " مبادرت ورزید . گذشته از طرد کامل تسلط انحصارات نفتی امریکا بر جمهوری عراق و لغو امتیازات آنها در کویت و قطر اکنون حتی از جانب دولت عربستان سعودی پایان دادن به تسلط " آرامکو " مطرح شده و دولت بحرین خواستار خروج امریکا از پایگاه نظامی در آن کشور است .

در این شرایط امپریالیسم امریکا همچنان در مواضع غارتگرانه سیاسی و نظامی و اقتصادی خود در کشور ما باقی مانده و رژیم وابسته و ریاس منافق آن ایستاد هاست . پیدا است که چنین وضعی نمیتواند برای مردم ایران و نیروهای انقلابی و مترقی و ملی کشور ما قابل تحمل باشد . مردم ایران خواهان طرد تسلط امپریالیسم امریکا از مواضع اشغالی خود در کشور ما هستند . مردم ایران میدانند که در نیل به هدف پایان دادن به تسلط امپریالیسم امریکا ، مواضع کشورشان از هر وقت د یگری نیرومند تر است .

امپریالیسم امریکا با ضعف روز افزون مواضع امپریالیستی خود در جهان مواجه است و دیگر قادر نیست با اعمان قدرت از تائین استقلال واقعی کشورها جلوگیری نماید . کشور ما ایران نیز مواضع بالقوه نیرومندی برای احیاء استقلال واقعی خود و رونبه اول پایان دادن به تسلط امپریالیسم امریکا در اختیار دارد .

ایرانی که گفت دارد و بیگفته نخست وزیرش قادر است صنایع نفت خود را مستقل ا اداره کند ، ایرانی که زوب آهن دارد و میتواند به آهن و فولاد تولید داخلی متکی باشد ، ایرانی که قادر است از راه معاملات مستقیم و برابرا کشورهای سوسیالیستی و حتی کسلسله کشورهای سرمایه داری غرب همه احتیاجات خود را تامین نماید ، و بالاخره ایرانی که در همسایگی اتحاد شوروی - حافظ منافع و استقلال خلقهای جهان قرار دارد ، امکانناش از جمهوری عراق که امروز استقلال خود را تامین نموده و به تسلط و نفوذ دول امپریالیستی در کشور خود پایان داده نه فقط کمترین است ، بلکه بر مراتب بیش و بیشتر است .

همه مطلب در اینجا است که نیت مقدس احیاء استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی ایران و رهایی از تسلط (بقیه در صفحه ۲۳)

خیمه شب بازی مبارزه با فساد

پیشینه "مبارزه با فساد" خیمه شب بازی "مبارزه با فساد" پیشینه ای نزدیک به دو دهه دارد. نخستین بار عنوان "از کجا آورده ای" بخود گرفت که جرعه ای زد و خاموش شد. آغاز سال ۱۳۴۱ بود که سپهبد حاجعلی علوی کیا از دوستان نزدیک شاه، رئیس رکن ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران و جاسوس مورد اعتماد دربار، بجرم اختلاس دهها میلیون تومان، غضباملاک مردم، ثبت میلیونها مترمربع بنام خود و استفاده از کامیونهای وزارت راه بران امور شخصی، مورد تعقیب قرار گرفت و با محاکمه او ارگانهای تبلیغاتی رژیم سروصدا برآوردند تا آنکه گویا دوران تصفیه "زدان بزرگ" آغاز شده است. اما پس از چندی کوهموش زائید و سپهبد زد، پس از آنکه مادرها "شرح وتفصیلاتش" نسخوار روزنامهها و مجلات سرسپرده بود، با آنکه محکومیت یافت، بیسروصدا آزاد شد و پویا میلیاردها اموال مسروقه به خوشگذرانی نشست. سپس داستان دخالتهای غیرقانونی در انتخابات دوره بیستم مجلس پیش آمد، انتخاباتی که خود شاه ماناگزیر با اعتراف به اعمال نفوذ در آن، مجلس بیستم را منحل کرد، انتخاباتی که صد ها اعلام جرم علیه رئیس دولت وقت دکتراقبال شد، و جرمهای مسلمی به این جاکر شاه، خوشایند دربار و رئیس کنونی هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران نسبت داده شد. اما درست در روزهای نیکه شاه یعنی از اشد و محاکمه او در میان بود، ناگهان دست غیبی او را بی سروصدا از ایران خارج کرد و ۱۸ هزار تومان هزینه مسافرت او را هم از خزانه دولت برداشت. در همین دوران سو استفاده های کلانی که در مورد اراضی جنگل ساعی شده بود، بر روی دایره ریخته شد، اما باز هم دستهای نامرئی مانع از افشاء نام سو استفاده کنندگان گردید، زیرا پانوشته روزنامه های آنروز اسامی "کله گنده ها" در این لیست جای داشت. سپس دوران "محاکمات بزرگ" فرارسید. خانم د ولومعروف به "سلطان خاویار" که از درباریان سرشناس و مورد حمایت اشرف پهلوی بود، بجرم سو استفاده در شیلات همراه با سرتیپ نویسی، سرلشکر ضریغام و سپهبد علوی مقدم بر صندلی اتهام نشست. در اینجا هم همان دست غیبی خانم د ولورا از روی صندلی اتهام ریود و به تفرجگاههای اروپا فرستاد. سرتیپ نویسی با وجود ۱۸ فقره جرم تبرئه شد و حقوق و مزایای دوران بازداشت را بعنوان نازشست از صندوق دولت گرفت و سپهبد علوی مقدم که متهم به سو استفاده از اموال شرکت واحد اتوبوسرانی بود، بر سرش آب تظہیر ریخته شد.

دراواخر سال ۱۳۴۱ نخستین ارتشبد ارتش ایران، وزیر جنگ و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و نزدیکترین مقام به شاه یعنی ارتشبد هدایت با اتهام سو استفاده از بودجه ساختمانهای نظامی و اختلاس، همراه با سرلشکر معین پور و سرلشکر وثوق بازداشت شد. هدایت و وثوق فقط دو تا سه سال محکومیت یافتند و سپس آزاد شدند. سال ۱۳۴۲ نفیسی شهردار تهران و رئیس "کنگره آزاد زنان و آزاد مردان" با اتهام سو استفاده بازداشت و محاکمه شد. شاه با زمدعی شد که "دوره ای کسه آفتابه زد ها را میگرفتند و منتقدین از تعقیب مصون میماندند گدشت" و روزنامه اطلاعات نوشت:

" مکر میشود که در مملکتی مدعی باشند انقلاب سفید کرده اند و قانون فقط سربقال و جقان را بر تاشد ". اما اینهمه لاف بود . با آنکه شاه ادعا کرد که : " تا کنون سرهای عالی مقامی مشمول این مبارزه با فساد شده اند " . اما هیچ " عالی مقامی " نه تنها سر خود را بعلت زدنی و اختلاس از اموال عمومی فدا نکرد ، بلکه آزادی خود را هم بناخت و باقی حیاتش را با اموال غارتی رنگین و شیرین ساخت . سال ۱۳۴۳ هنگام معرفی کابینه حسنعلی منصور شاه با این جمله که : " باید بدانید که یک تانیه تحمل کوچکترین عوامل فساد نخواهد شد " ، در لبا سر فرشته ای جلوه کرد که کتاب فساد ندارد اما اطرافیان در بارود و لتیان که گوشی دستشان بود به پیروی از " رهبرانقلاب " به خوردن و بسریدن و جاییدن اموال عمومی ادامه دادند .

موج جدید مبارزه با فساد جندی است رژیم شاه صحنه سازی نوینی را از " جهاد با فساد " آغاز کرده است . تقریباً همزمان با تحقیقات سنای امریکا در مورد رشوه دهی و رشوه ستانی انحصارات اسلحه به رجان کشورهای خریدار و میان آمدن نام ایران ، شاه بار دیگر فرمان " مبارزه با فساد " صادر کرد . برای باصلاح رسیدگی به سوء استفاده های شرکت های خارجی کمیته تحقیقی مرکب از وزیر دادگستری ، رئیس دیوان عالی کشور ، سرپرست سازمان برنامه ، وزیر پست و تلگراف و نماینده نخست وزیر صفی اصفیا تشکیل شد که به " کمیته اصفیا " معروف شد . با شرکت هویدا ، آموزگار ، انصاری صادق احمدی ، فردوست و دادستان کل کشور " کمیته عالی مبارزه با فساد " بوجود آمد و در همه وزارتخانه ها ستاد های مبارزه با فساد تشکیل شد . هدف از این گرد و خاک کردن ها آن بود که اولاً در بار شاهه یکی از عمده خریداران اسلحه و اخذان رشوه و حق کمیسیون از انحصارات اسلحه سازی است خود را بری از جرم نشان دهد و ثانیاً خود را مبتکر و پیشاهنگ مبارزه با فساد معرفی نماید . ولی حقیقت روشن تر آنست که بتوان باد و زولکنک آنرا در گردون جلوه داد .

ابتدا سوء استفاده بزرگ کنسرسیوم مخابراتی ایران که بر اساس آن شرکت زمینس قرار داشت فاش شد . این کنسرسیوم در سال ۱۹۷۰ برای ایجاد سیستم مخابراتی قرار دادی با دولت ایران بست . پس از طرح موضوع در سنای امریکا و اینکه کنسرسیوم مبالغی بعنوان حق کمیسیون پرداخت کرده ، از دخالت برخی مقامات دولتی ایران در این سوء استفاده ها صحبت میان آمد . اما کمیته ایرانی رسیدگی به این جرم چنانکه از ابتدا روشن بود ، پس از نشست و پیرخواست ها منکر همه چیز شد و نظر داد که : " تنها منتفع از مبلغ ۲۵۰۰۰۰ دلار پرداختی زمینس بیکی از بانک های سویس خود زمینس میباشد " !! سپس فقره دیگری از رشوه ستانی مقامات ایرانی فاش شد و کاشف بعمل آمد که شرکت امریکائی " نور تروپ " مبلغ ۶ میلیون دلار بعنوان حق کمیسیون میان اعضا خانوادده سلطنتی و از جمله شهرام پهلوی نیا پسر اشرف تقسیم کرده است . پس از آن ما جرای رسوای خرید هواپیما های " تام کت " (اف . ۱۴) از شرکت ورشکسته " گرومن " افشا شد و معلوم گردید که " گرومن " در سال ۱۹۷۳ برای راضی کردن مقامات ایرانی بخرید هواپیما های خود مبلغ ۲۸ میلیون دلار حق دلالی پرداخت کرده است . بچه کسی ؟ به برادران لاوی که دلال رسمی معاملات اسلحه و ما مورانتقان پول به حساب بانکی خانوادده پهلوی در سوئیس بوده اند . طوفانیان جانشین وزیر جنگ و مدیرعامل سازمان صنایع نظامی که از سال ۱۳۴۲ بفرمان شاه مسئول خرید اسلحه بوده ، کوشید در این ماجرا خود و ریا را تریئه کند ، اما نقیض گوشی های او ناموفق ماند . اولاً او اعتراف کرد که خرید های عمده اسلحه فقط زیر نظر شاه انجام میشود . او گفت : " خود شاهنشاه به امریکا تشریف فرما شده و این هواپیما ها را بازید کرده اند " . ثانیاً " از ابتدا افرامینی شرف صد و ریافته بود و موظف شده بودیم با عرف تجارت آزاد در مملکت (یعنی گرفتن حق کمیسیون - م) مبارزه ای نکنیم چون

مايك مملكت د موكراسى و آزاد هستيم " !! باآنكه طوفانيان كوشيد برادران لاوى را افرادى بى ارتباط با خود و برابرنشان دهدولى مطبوعات خارجى فاش كردند كه برادران لاوى از چهار سال پيش با اتفاق شهرام پهلوى نياشركتى در سويس برابى دلالى معاملات اسلحه دولت ايران تشكيل داده اند و مبلغ ۲۸ ميليون دلار حق دلالى بحساب اين شركت ريخته شده است . و همتر از اين بهاي جنگنده هاى " اف . ۱۴ " كه فروندى ۱۶۷ ميليون دلار بوده ، از طرف دولت ايران به بهاي ۲۵ ميليون دلار يعنى يك برابرونيم بهاي واقعى خريدارى شده و از اين راه نيز چند صد ميليون دلار از خزانه دولت بحساب شخصى در بارانتقاى يافته است . علاوه بر آن روشن است كه در اين معامله ۲۳ ميليارد دلارى اسلحه ، مبالغ هنگفتى حق كميسيون به اعليحضرت پرداخت شده است . پير از اين رسوائى ، " جان فين " مفسر امريكائى رسوائى ديگرى را افشا كرد . او نوشت دولت ايران ده فروند هواپيماى نظامى بوئينگ ۷۰۷ مدرن كه به كشورهاي ناتوا از قرار هر فروند ۶۰ ميليون دلار فروخته شده ، بمبلغ هر فروند ۱۲۸ ميليون دلار يعنى به سه برابر بهاي اصلى خريدارى کرده است . تفاوت بهاي كچارفته است ؟ نياز به توضيح ندارد .

تازه ترين مورد رشوه ستانى خاندان پهلوى از انحصارات اسلحه سازى ماجراى شركست هواپيما سازى " لاهيد " است كه بدنيال تحقيقات سنای امريكا معلوم شد اين شركت به مقامات بالائى بسيارى از كشورها و از جمله ايران مبالغى رشوه پرداخته است . البته دولت امريكا تاكنون مانع از افاضاء نام رشوه خواران شده و وزير شاه هم با استفاده از فرصت سكوت كرده است . و اما در مورد سوء استفاده هاى ديگر و اصطلاح مبارزيمان ، تاكنون آنچه افشا شده نشان ميدهد كه سراپاى دستگاه حاكمه ايران رافساد چون موربانه جويده است . در اينجا امكان پرداختن به يك يك آنمانيست ، ما فقط فهرست واره برخى از آنها اشاره ميكنيم :

كشف شبكه سوء استفاده ها و خاى در كارخانه قند اصفهان كه يك ميليارد ري يعنى همدانيان ، يك فرماندار ، دو مدير كل و چند افسر زندان امرى در آن دخالت داشتند ، اختلاس در گمرك و كشف ۱۲۴ فقره دزدى بالغ بر ۶۰ ميليون ريال كه مجموعاً ۱۴ نفرو از جمله يك ناخدايكم و يك ناخدا دوم در آن شركت داشتند ، ۳۰۰ ميليون تومان سوء استفاده در معاملات شركت انگليسى " تيت اند لايلى " كه دو معاون وزارت بازرگانى مستقيماً در آن دست داشتند و وزير بازرگانى بى سروصدا مرخص شد ، سوء استفاده در معاملات ۲۵۰ ميليون توماني وزارت راه و ترابرى ، تقلب و سوء استفاده بزرگ در اوقاف غرب كه بيش از دو ويست قطعه زمين بيهاي بيش از دهها ميليون ريال در قبال اخذ رشوه با افراد معيبي واگذار شده ، جعل اسناد در اداره ثبت احوال ، سوء استفاده هاى كلان در چند طرح عمراني ، صد زرگواهي خلاف واقع در مورد اراضى شعيران كه ۶ مامور عالي رتبه وزارت دارائى در آن دست داشته اند ، سوء استفاده در شهردارى تبريز ، تغيير نقشه شهردار و تبديل اراضى فضاي سيزبه فضاي مسكوني ، سوء استفاده در شهردارى مراغه ، سوء استفاده هاى كلان در خريد اراضى عباس آباد تهران و نيز سوء استفاده پانصد ميليون توماني در بانك بيمه بازرگانان و غيره وغيره . اما اين هنوز منظره واقعى نيست . لا بلابى دستگاهى كه تا مفرقا سخنان فاسد است فوج فوج دزد و مختلس و رشوه خوار خوابيده است ، ولى ماجراى دزدى و رشوه خوارى آنها فقط وقتى به " پرونده " تبديل ميشود كه مصالح عاليه !! اعليحضرت اقتضا كند و الا فوج دزدان و رشوه خواران همچنان زير چتر حمايت دربار ، از هر تعرضى مصون اند .

سپهبد بختيار از فعالين كودتاي خانقانه ۲۸ سرداد ، فرماندار نظامى تهران پس از كودتاي ، نخستين رئيس ساواك و جاني معروف كه سالها حاكم برجان و مال و ناموس مردم ميهن ما بود ، فقط هنگساشي

دزدیهای او، تجاوزات او به اموال عمومی و نوا میسر مردم از جانب رژیم افشاشد که بنا به علت دزدی مفضوب شاه واقع گردید والا همان دستی که سالم‌های پسر از کود تا تا فرار او از ایران یعنی قریب ده سال جنایات او را خدمت جلوه داد، سالهای به دهم از او حمایت میکرد، همچنانکه اکنون از نصیری شاه فرودست ها حمایت میکند. هم اکنون سپهبد نصیری رئیس ساواک و پنهان‌ویلی ۲۰۰ میلیون دلا ری بین کان ونیس خریده است و خانواده خود را بگزر روز میاد آنجا انتقال داده است. اما کسی نیست از این سپهبد دزد بپرسد این پولها را از کجا آورده است زیرا سایه حمایت اعلیحضرت را بر سر دارد.

دربار سرچشمه فساد فسادى که در میان قشرهای بالائی جامعه ایران روز بروز بیشتر تر و پیود میگسترده، از فساد دربار منشا میگیرد. اگر قرار به اجراء قانون "از کجا آورده ای" باشد، باید اجرای قانون از خانواده سلطنتی شروع شود که در عرض پنجاه سال با غارت ثروت ملی زحمتکشسان بی برگ و تنوای کشور ما از هیچ بهیسه چیز رسیده اند. روزی که رضاخان سردار سپه به سلطنت رسید، جزین خانه مسکونی نداشت. اما روزی که ناگزیر به ترک ایران شد، مالک مرغوبترین و پهناورترین اراضی زراعتی ایران بود که از طریق غصب املاک دیگران بچنگ آورده بود. رضاشاه درازا واگذاری نفت ایران به شرکت انگلیسی مبلغ ۲۳ میلیون لیره حق کمیسیون و رشوه گرفته بود که به حساب خود در بانکهای انگلستان و دیگره نهاده بود. ابتداء ولت انگلیس پولها را ضبط کرد، اما بعد با حساب پسرش محمد رضاشاه انتقال داد. امروز آن ۲۳ میلیون لیره به میلیارد ها دلا ری پول نقد جواهرات، املاک و مستغلات، کاخها و ویلاها در دل انگیزترین نواحی کشورهای اروپا و آمریکا، سهام موسسات بزرگ داخلی و خارجی، هتل ها و قمارخانهها بدل شده است. این ثروت کلان از کجا به کف آمده؟ از طریق قاچاق مواد مخدره، گرفتن حق دلالی از شرکتهای نفتی و انحصارات اسلحه حق کمیسیون معاملات بازرگانی، خرید و فروش مستغلات و سوء استفاده از اموال عمومی. خاندان پهلوی عضو شبکه بین المللی قاچاق مواد مخدر است و معاملات زیرزمینی تریاک و حشیش و هروئین دست دارد. سال ۱۹۶۱ اشرف پهلوی بجرم قاچاق هروئین در سوئیس تحت پیگرد قرار گرفت. سال ۱۹۷۳ امیر هوشنگ دولو وجود آن کشوری شاه موقع تحویل تریاک به حسن قرشی بازرگان مقیم سوئیس بازداشت شد. اما شاه به نجات آنم آمد و هر دو را با هوا پیمای شخصی خویش به تهران فرار داد. چندی بعد سه ایرانی با گذرنامه سیاسی در اتریش بازداشت شدند. آنم احامل بستههای حشیش بودند که بر روی آنها جمله "دراستی سفارت ایران در اتریش" نوشته شده بود. چند سال پیش کمیسیون بین المللی مواد مخدر از دولت ایران خواست تا توضیح دهد که در ۱۹۸۶ تن تریاک ضبط شده از قاچاقچیان خرده پاراچه کرده است. دولت ایران نتوانست باین سؤال پاسخ دهد. بعد معلوم شد که تریاکها بوسیله اشرف برای فروش و توزیع میان دستیاران او خارج از کشور حمل شده است. خاندان پهلوی در بسیاری از موسسات بزرگ مالی و صنعتی خارجی صاحب سهم است. و از این راه همه ساله میلیونها دلا ری سود میبرد. کمتر موسسه بزرگ مالی، صنعتی و کشاورزی در کشور است که یکی از افراد خاندان سلطنت عمده سهام آنرا در دست نداشته باشد. انحصار معاملات بزرگ در دست دربار است و هر یک از افراد خانواده پهلوی رشته و پارتیه‌هایی از آنرا بخود تخصیص داده است. مثلا شاه در معاملات اسلحه و اشرف در معاملات مواد غذایی و سیمان دست دارد. اترپیان آوریوم که واردات بخش دولتی فقط در سال ۱۳۵۴ بیش از ده میلیارد دلا ری بوده است، معلوم میشود که از این طریق چه بالغ هنگفتی بنام حق کمیسیون بجدیب افراد خاندان سلطنتی رفته است. سرمایه داری جهانی منابع مالی خانواده پهلوی را بانواع طرق نامشروع تامین نمود و در عوض بگفت آنسان

شاهرگ های اقتصادی و سیاسی کشور ما را در دست ترفته است . مرکز ریافت حق دلالی ها و حقیق کمیسیون ها ، حساب بانکی بنیاد پهلوی در بانکهای سوئیس است که محرک کلانترین سرمایه در ایران جهان و در مورد میزان سرمایه و نقل و انتقالات آن ساکت است . خاندان پهلوی علاوه بر همه اینها با تشکیل سازمانهای نظیر سازمان خدمات شاهدنشااهی و جمعیت شیر و خورشید سرخ و بنیاد پهلوی و موسسات خیریه به غارت و سوء استفاده اموال مردم دست میزنند . سازمان خدمات شاهدنشااهی سالهاست که منبع درآمد های سرشار برای اشرف پهلوی است . جمعیت شیر و خورشید سرخ منبع عواید هنگفت برای شمس پهلوی است وجه پولهای کلانی که برای کمک به زلزله زدگان ، سیل زدگان و مردم مهستی باخته در این سازمان جمع شده و رقم درشت آن بحساب شخصی شمس پهلوی انتقال یافته است . از محل میلیونها درآمد نامشروع است که شاه بیکی از بزرگترین خریداران املاک و مستغلات در آمریکا ، سوئیس ، فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی معروف شده ، که آسمان خراش ۳۲ طبقه اود رنیویورک سرفلک کشیده ، که اشرف پهلوی ویلای "ژان لاپن" را در فرانسه و آهارتما ها و ویلاهایی در خارج خریداری نموده ، که شمس پهلوی قصر آسانه ای مهردشت را بنا کرده و قصر دیگری نظیر آنرا در اهرنسا ساخته ، که ویلاهای زیبای اطراف "کت داور" با افراد خاندان سلطنت تعلق یافته است .

انگیزه شاه از صحنه سازی های مبارزه با فساد دلالی که شاه را به خیمه شب بازی "مبارزه با فساد" و میدارد بر حسب شرایط و زمان گوناگون است . به برخی از آنها اشاره میکنیم :

۱ - رقابت میان جناحهای مختلف سرمایه داری جهان موجب شد که بخشی از پرورنده های رشوه دهی و رشوه ستانی انحصارات امپریالیستی در سنای امریکا مطرح شود و نام ایران در شمار کشورهای رشوه گیریمان آید . در این هنگام در بار رژیم رسوائی جنج و جوش آمد و شاه با جنجال در اطراف مبارزه با فساد خواست در واقع به گریه ایزگم کند . از یکسو خود را قهرمان مبارزه با فساد معرفی نماید و از سوی دیگر خود را امیرا ازین ماجراها و بیخبر از کم و کیف رشوه خواری هانشان دهد . باید گفت که دولت امریکانیزد راین میان به کمک رجال فاسد کشورهای که پایشان در میان آمده و با تمام نیرو مانع از افشاء نام کسانی است که رشوه گرفته اند . علاوه بر این در همان آغاز افشاء رشوه دهی شرکت اسلحه سازی "گرومن" ، مطبوعات خارجی نوشتند که نام آن عده از سران رشوه گیر که پولها به حسابهایشان در بانکهای سوئیس ریخته شده ، فاش نخواهد شد زیرا این بانکها اب از لب نخواهند گشود . بنابراین خاطر اعلیحضرت آسوده است .

۲ - تجاوززدانان درجه د یعنی سران کشوری و لشکری از مرزهای معین رشوه گیری و رشوه خواری ، ناروژدن آنها در پرداخت حق و حساب به دربار و گرفتن لقمه های بزرگ برای خود که منجر به بازداشت ، محاکمه و افشاء آنها شده است .

۳ - رقابت برخی از ثروتمندان بزرگ ایران با خانواده سلطنتی در تجمل پرستی و ولخرجی و برد و باخت های کلان در رقابت که با اشاره جویدست شاه به پشت میز محاکمه کشانده میشوند تا مسهم خلیفه را ببرد ازند .

۴ - در رژیم فساد انگیز و فاسد پرور شاه دامنه دزدی ، احتکار و ارتشاء چنان گسترده است و حقیق و حسابگیری ماموران عالیرتبه دولتی که الگوی در برابر در برابر دارند چنان افزایش یافته که آبروی رژیم راحتی نزد پشتیبانان خارجی اثر بخطر انداخته است . شاه برای ادامه مرحمت پشتیبانانش هر چند یکبار طبل مبارزه با فساد را بصداد میآورد .

۵ - کدی " مبارزه با فساد " گاه پوشش تصفیه حساب میان جناحهای مختلف هیئت حاکمه قرار گرفته و انگیزه سیاسی داشته است . چنانکه " محاکمات بزرگ " دوران نخستوزیری امینی بطور عمدتاً برای افشاکاری از برخی ازرجان وابسته به سیاست انگلیس و کاهش نقش آنان بوده است .

فساد صفت مشخصه رژیم شاه سیستم سرمایه داری که ارکان آن بر استعمار نیروی کار جهتگشائی دردی ، غارت ، ارتشاً و ثروت اندوزی استوار است ، جز مولد فساد و تباهی نیست . رژیم شاه که در راه سرمایه داری وابسته به پیش میزند ، خود سرچشمه فساد ، فاسد زاق و فاسد پرواست و در تالاب عفن این رژیم جز زد و کار تکرر ، رشوه گیری و رشوه ستان ، چاپلوس و سرسپرد ، توانائی خوردن و فریب شدن ندارد . اکثریت کسانی که در دوران پسر از کودتای ناممکن و مرتشی " داد گاهی " شده اند ، در ستچین شاه ، پرورد ه او و یا منصوب وی بر اساس مقامات حساس کشوری و لشکری بوده اند . سالی است که در دستگاه دولتی انتصاب افراد به مقامات بالا ترازمند برکلی فقط بانظر موافق سازمان امنیت میسر است که زیر نظر مستقیم شاه قرار دارد . کادریالائی ارتش نیز بلا استثنا منتخب شاه هستند و آنچه از زد و پیاوسو استفاده های سالهای پسر از کودتاکه به " پرونده " تبدیل شده ، یک و یا چند عضو عالی مقام کشوری و لشکری " زد عمد ه " آن بوده اند که پسر از چندی بد ستور شاه آزاد شده اند و آفتابه زد هاد زندان مانده اند . در زمان ، مختلسین ، رشوه خیرها ، فاسدان و ناپاکان در نظام کنونی میدانی فراخ دارند . تا کسی فاسد نباشد ، تملق نکوید ، نخورد و نخوراند ، راه " ترقی سریع " نیافته است . رژیمی که خود دستیار امپریالیسم و مشوق فساد است نمیتواند قهرمان مبارزه با فساد باشد .

اظهارات کیسون فم و یخان

رفیق کیسون فم و یخان د بیرکل حزب خلقی انقلابی و نخستوزیر جمهوری د موکراتیک تود ه ای لا ثور د رمسکو (۲۱ آوریل ۱۹۷۶) چنین گفت : " هیئت نمایندگی ما کما ز جانب حزب خلقی انقلابی ود ولت جمهوری د موکراتیک تود ه ای کشور کثیر المللا کوس آمده است بسا احساس نشاط و غرور فراوان د بیداررسی د وستانه خود را با کشور مقتدر شورواها و میهن لنین بزرگ و انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر آغاز میکند . د بیدار زمانی است که خلق شوروی با الهام از تصمیمات تاریخی کنگره ۲۵ حزب پرافتخار کمونیست اتحاد شوروی بسوی قله های تابناک کمونیسم پویان است و مردم لا کوس بعلمت پیروزی خود د رنبرد رهائی بخش سراسر امپریالیست های امریکا و اعلام جمهوری د موکراتیک تود ه ای لا کوس به جشن پیروزی مشغول اند . هر اندازه نشاط انقلابیون و خلق لا کوس از این پیروزیها زیاد تر باشد ، بهمان اندازه احساس حق شناسی آنها نسبت بملنین کبیر ، اکثر بزرگ که راه انقلاب لا کوس را روشن ساخت بیشتر است . د ر پیروی این راه لا کوس بر طوق آنها و بورانها غالب شد و به ظفر مندی افتخار آمیزی دست یافت . ما همچنین نسبت به رفیق خود ، برادر خود یعنی نسبت به خلق شوروی امتنان و تشکری عظیم احساس میکنیم زیرا د اتحاد رکنار خلق لا کوس ایستاد و پشتیبانی ویاری به لا کوس را وظیفه عالی انترناسیونالیستی خود شمرد . از فرصت استفاده میکنم و از جانب حزب خود ، نیروهای مسلح ، همه خلق لا کوس ، بمناسبت پشتیبانی گرانبها و کمک موثر و عظیم به انقلاب لا کوس نسبت به حزب پرافتخار کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکزیش و بر راس آن د وست خلق لا کوس رفیق عزیز و محترم لئونید ایلچ برژنف ود ولت شوروی و خلق ۲۵۰ میلیونی برادر شوروی سیاسی صمیمانه و ژرف ابراز میدارم . این پشتیبانی و کمکی است که از عواطف عالی انترناسیونالیسم پرلتری ناشی شده است . "

۱ - معمایی « اندیشه مائوتسه دون »

همه میدانیم ایدئولوژی رسمی در چین "مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون" اعلام شده است. خود این جدا کردن "اندیشه مائوتسه دون" از مارکسیسم - لنینیسم "بحق این کمان را برمی انگیزد که قاعد تأمین "اندیشه" چیزی متمایز از مارکسیسم - لنینیسم است، زیرا اگر مارکسیسم - لنینیسم بود، دیگر جدا ساختن آن منطقی نداشت. اینکه واژه "لنینیسم" بر مارکسیسم افزوده شد، برای آنست که لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم، دوران انقلاب پرلتاری است. "اندیشه های مائوتسه دون" کدام قوانین جهانشمولی را بیان میکند که لنین بیان نکرده؟ اگر منظور "چینی کردن" مارکسیسم است که میگویند به همت مائوتانجام گرفته، در آنصورت باید مثلاً در آلبانی نیز از "مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه های انور خوجا" سخن گفت ولی می بینیم که در آنجا نیز فقط از مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه های مائوتسه دون سخن در میان است!

مطلب مهم است و این معمارانه فقط ما با عقل ناتمام خود نتوانستیم بگشاییم، بلکه نزد یکتارین همزمان و همکاران مائوتسه دون مانند پن د هخوآی، چوئن لای، لیوچائوشی، لین پیاو و دین سیاچونینگ هم نتوانستند باین معمای پیچیده و همه یکی پیرازدیگری در اثر درک غلط اندیشه های مائوتان یاد آمدند. پن د هخوآی، سردار نام آور جنگهای انقلابی چین بود. وی در سال ۱۹۵۹ جراتگر و روش مائوتاناد رست دانست. سرنگون شد. بعد نوبت به لیوچائوشی رسید که همطراز مائوشمرده میشد، زیرا مائو بر اساس سازمان اقدامات نظامی قرار داشت و او بر اساس سازمان حزبی پنهانی شهرها و هر دو صاحب نظران مهم شمرده میشدند. لیوچائوشی به "خروشچف چینی" موسوم گردید و در سرعدهم درک اندیشه مائوتسه دون در تاریکی سرنوشتی نامعلوم فرورفت. بعداً نوبت لین پیاو رسید که او را مائو رسماً و موافق قانون وارث خود اعلام داشت. با آنکه لین پیاو برای درک اندیشه مائوتسه دون تلاش فراوان بکاربرد و آنرا در "کتاب سرخ" گرد آورد، باز از غضب صد رهصون نماند و از اوج عظمت به حضيض ذلت تنزل کرد. چوئن لای تازه بود بنظر میرسید "اندیشه" را درک کرده و در رایام بیماری دن سیاچونینگ را بعنوان کسی که او هم اندیشه را فهمیده است بسر کسار آورد. ولی وقتی جزو ازجهان رخت بریست، معلوم شد او هم اندیشه را درک نکرده بود، زیرا گل گذاری بر سرگورچوئن لای خود یک خیانت ضد انقلابی نام گرفت و شخص برگزیده او یعنی دن سیاچو پینگ بعنوان کسی که براه سرمایه داری میروید و مبارزه طبقاتی را فهمیده و بنابه تصریح شخصی مائو در جلسه "هیئت سیاسی" تضادش با حزب به تضاد آنتاگونیستی تبدیل شده (۱) معرفی و سرنگون شد.

بدین ترتیب داستان اندیشه مائو در چین برای نزد یکتارین همکاران مائو، امری نامفهوم ماند و گویا تنها بانوی ایشان خانم چیانگ چیانگ است که این اندیشه را در چین درک کرده است. مست اینکه همسر مائوتسه دون موفق به درک اندیشه های او بشود امر عجیبی نیست. عجیب اینجا

که بعضی نشریات مائوئیستی ایرانی ، آنچه را که لیو جائوشی ، جوئن لای ، دن سیائوینگ ، لین پیائو ، پین ده خوآی ، یعنی نزدیکترین همکاران مائوورهبیران سرشناس جنبش انقلابی چین درك نکرده اند ، " فوت آینسد " .

۲ - « دیالك تيك » اعليحضرتي

جندی پیشروزنامه های " کیهان " و " اطلاعات " متن روانه شاهخطاب به دبیرکل " حزب " رستاخیز ، هویدارادرباره دستورتظیم " فلسفه کلی اصول انقلاب " بچاپ رساندند .
 درنامه یافرمان اول که باخط خوش نستعلیق نوشته شده وشاه انرا در۲۷ آبانماه ۱۳۵۴ درکاخ جواهرنشان ومجلل " نیاوران " امضاء کرده است ، شاه دستورمیدهد " سیستم فکریجامع اید هولوژیک بربنیان یک دید دیالك تيك علمی ودورنگر " تدوین گرددو " منطق تحولات که در مسیرحیات معنوی وفرهنگ ملی قراردارد " روشن شود . شاه هیئتئ از " برجسته ترین صاحب نظران " رامورانجام این وظیفه میکند . درنامه دوم مورخ ۱۶ آذرماه ۱۳۵۴ شاه دستورمیدهد " گروهی که ازطرف حزب رستاخیزملت ایران مامورتظیم دیالك تيك چهارده اصل انقلاب شصده است فلسفه این اصل (تحصیل رایگان) رانیز جزء " مطالعات خود " منظوردارد .
 شاهنشاه آریامهر ، وارث تاج وتخت . ۲۵۰ ساله ، مظهراستبداد مطلقه ، بزرگترین سرمایه داروزمیندارایران ، ژاندارم منطقه ، دستیارامپریالیسم ، سرکرده شکنجهگران نه فقط از " انقلاب " صحبت میفرمایند (این دیگرکهنه شده وماقاعده تاباید بان عادت کرده باشیم) ، بلکه بمسراغ " دیالك تيك علمی ودورنگر " هم آمده اند .

مادرتاریخ فلسفه بمعنوان اشکال عمده دیالك تيك بادیالك تيك ابتدائی هراکلیت ، دیالك تيك اید هالیستی هگل ، دیالك تيك ماتریالیستی مارکس آشنائی داشتیم ، حالا بحق " چیزهای نشنیده ، باید با " دیالك تيك اعليحضرتي " هم آشناشویم .

عجب روزگارعوض شده است ! زمانی دادستان دادگاهجنائی ، دردوران رضاشاه ، بهبنگام " محاکمه ۵۳ نفر " درپاسخ متهمی که گفته بود " این آقای دادستان اصلا میدانند دیالك تيك چیست که آنرا محکوم میکند ؟ " ، این آقایابادرغیبت انداخت وگفت : " بله ! البته که میدانم دیالك تيك چیست : دیالك تيك ازدیالك تيك می آید ! " . انفجارخنده متهمین دادستان مفرورواورویا دیده رامتعجب کرد ولی اوبالاخره نفهمید که ما بین دیالك تيك (یعنی لهجه) ودیالك تيك (یعنی منطق حرکت و تکامل براساس وحدت ومبارزه متضادها) رابطه ای نیست و صرف اشتقاق کلمه چیزی رانعی رساند .

آنموقع پدرشاه کنونی دکترتقی ارانی رابرای پخش دیالك تيك بوسیله مجله دنیا بد هسال حبس محکوم کرد و بدین هم راضی نشد ، سرانجام اوراشهید ساخت . بعدها بسیاری از زنان ومردان روشن بین وانقلابی باجان وزندگی وامنیت وسعادت خود باح اعتقاد به دیالك تيك رابه دستا بنهای خاندان پهلوی پرداختند ومی پردازند ، حالاناگاه " دیالك تيك علمی ودورنگر " مانند " انقلاب "

وارد گنجینه عوامفریبی بی حد و مرز شاهنشاه شد!

ما بقصد تفنن کوشیدیم این دیالکتیک اعلیحضرتی را قبل از آنکه "برجسته‌ترین صاحب‌نظران" زحمت بکشند و آنرا بیادانند، مستقلاً کشف نمائیم و در واقع هم در این جستجوی خود به برخی نتایج رسیده ایم. مثلاً یکی از قوانین دیالکتیک تبدیل تغییرات تدریجی کمی به تحول کیفی ناگهانی است. وقتی آنرا بر سیرتکامل شاهنشاه آریامهر انطباق میدهیم ببینیم ایشان که پیش از شهریار ۱۳۲۰ و فرار مشعشع پد را جدا از هم میدادند مانند او قلداری نکنند و سلطان مشروطه و "شاه دموکرات" باشند ولی بتدریج از "شاه جوان دموکرات" به "شاهنشاه پیرمستبد" مبدل شدند و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم نقطه این جرخش کیفی است.

یامثلاً یکی دیگر از قوانین دیالکتیک "وحدت ضدین" است. چه نمونه‌ای در این زمینه از حزب رستاخیز بهتر که یک اصل آن نظام شاهنشاهی است (یعنی استبداد) و یک اصل دیگر آن قانون اساسی است (یعنی مشروطه)؛ مشروطه و استبداد، چنانکه حوادث انقلاب مشروطه نشان داد، در واقع ضد یکدیگرند ولی در وجود "حزب رستاخیز" متحد شده‌اند!

فقط تصویری کنیم بتوان در دیالکتیک اعلیحضرتی "قانون تغییر" را گنجاند زیر نظر نظام شاهنشاهی به تعبیر مرداحان رژیم از ۲۵۰۰ سال پیش بوده و قاعدتاً با توجه باشتهای ملوکانه حداقل باید همین اندازه دیرتر هم بماند و طبیعتاً این هزار سال هرگز از "تغییر" در این مقوله دم بزند، باید بروی "اجاق برقی" کمیته ساواک منتقل شود و یاد دریاچه‌خوغ سلطان سزنگون گردد. "برجسته‌ترین صاحب‌نظران"، "تندظیم‌کنندگان دیالکتیک اعلیحضرتی"، در اینجا باید در قبال شاهنشاه بزانود آیند و این ابیات نظامی گنجوی را بخوانند:

آنکه نمرده است و نمرید توئی
ملك تعالی و تقدس تراست .

آنچه تغییر نپذیرد توئی
ما همه فانی و بقایس تراست

۳ - کیسینجر و فلسفه تاریخ

در کرمانگرم کارزار انتخاباتی در ایالات متحده آمریکا، ناگهان "فلسفه" کیسینجری یکی از مسائلی مهم مورد نزاع بدل شد. روزنامه نگارانی از قول او، در یک مصاحبه خصوصی، نقل کردند که وی دو سه سال پیش اظهاراتی کرده که حاکی از بدبینی شدید او نسبت بوضع حال و سرنوشت آتی آمریکا است. کیسینجر گویا این روزنامه نگاران گفته بود: "داستان ما و اتحاد شوروی داستان آتسمن و اسپارت است. اسپارت سختی کشیده، بر آتن به راحت لعیده غلبه میکند. ما به کشور درجه دوم بدل میشویم و شوروی به کشور درجه اول. تمام سعی و همت من معطوف آنست که جای دوم هر چه بهتری را برای آمریکا در جهان تأمین کنم. زیرا جهان منطق ما را کمتر میفهمد و منطق شوروی چربندگی بیشتری دارد. آری تمدن‌ها پدید میشوند و از میان میروند و تمدن آمریکا در کارا قول است و در آن رونق خود را از دست داده است." چنین استعطالی که از قول وزیر خارجه آمریکا نقل می‌کند. مخالفان جerald فورد این سخنان منسوب به وزیر خارجه اثر را دستاویز قرار دادند و چون جerald

فورد گفته است ، در صورت پیروزی ، بازم هنری کیسینجر وزیر امور خارجه اش خواهد بود ، دست به تحريك احساس " نگران بورژوا ما بانه " امریکائی ، یعنی احساس " ارباب گل و ابدی جهان بودن " ، زدند و گفتند با این فلسفه بد بینانه نمیتوان مدبر و مدیر امریکائیسورما بود . کار حمله و هجوم ریگن ها ، والاس ها ، گلد و اترها چنان بالا گرفت که جناب کیسینجر جازد و از بیخ منکراین مصاحبه و این سخنان شد و تصریح کرد که او به آینده امریکا خوش بین است .

ولی روزنامه " اینترنشنل هیرالد تریبون " یاد آوری میکند که اگر این مصاحبه هم درست نباشد با وثوق و اطمینان میتوان از مصاحبه دیگری که بموقع خود در جرید امریکا چاپ شده صحبت کرد ، که طی آن کیسینجر مطالبی شبیه باین مطالب گفته است . توضیح آنکه مخبر از کیسینجر میپرسد که آیا شما نسبت بآینده خوش بین هستید یا بد بین . وی میگوید من بعنوان سیاستمدار که موظف مسائل را بسود کشورم حل کنم باید خوش بین باشم و خوش بین هستم ولی بعنوان مورخ (معلوم شد ایشان هم فیلسوفند و هم مورخ !) بد بینم . زیرا تاریخ چیست ؟ تاریخ عبارتست از شکست تمدن ها نسی که زمانی وجود داشته ، نبرد آزمائشهایی که بی پاسخ مانده ، و بر نیامدن آرزوها و آرمانها و از این جهت تاریخ بیشتر یک تراژدی است .

این انتسابات به کیسینجر خواه درست باشد ، خواه نه ، بهر جهت بسیار نمونه و اروشا خاص است و نشان آن احساس حیرت ، درماندگی ، دلبره و بیچارگی است که سردمداران سیستم های اجتماعی در حال زوال با آن روبرو هستند . آنها نمیتوانند از همکاران سلف خود که در دوران اعتلاء آن سیستم ها میزیسته اند ، قریحه و لیاقت کمتری هم نداشته باشند ، ولی از بدبختی دیگر مانند آن اسلاف خود ناخدا ی دریای آرام نیستند و با مساعد بر شراع کشتی آنها نمی وزد ، بلکه باید دریاهای مخالف ، در دریای طوفانی ، کشتی مصدوم و شکسته ای را اداره کنند و منظر فنا گیر غرق را بارعشه درونی پیوسته در برابر دیده داشته باشند .

کیسینجر از این جهت درست نمیگوید : در واقع تمدن نوین و پراکنده پر لتری سوسیالیستی که از کوره های پیوزان آزمایشهای صهیب گذشته ، آید دیده شده ، کلمه به کلمه درس تاریخ راحتی بدون بودن وسائل آماده و مرتب یعنی در سخت ترین شرایط ، نیکو آموخته و اینند مانند پهلوانی یل در برابر عجزه امپریالیسم سبز شده است ، او را در همه زمینه ها به ندری عظیم و در انماز دعوت میکند و از پیش پیداست که پیروزی از آن کیست .

ولی کیسینجر درست نمیگوید که گویا تاریخ یک تراژدی است ، که گویا تاریخ گورستان آرمانها و آرزوها ، تعد نهای شکست خورد و فروپ کرده است . از زمان ویکو (Vico) فیلسوف ایتالیائی تا شپنگلر (Spengler) فیلیسوف آلمانی در قرن نوزدهم گرفته ، تا برسم به کارل یاسپرس (K. Jaspers) فیلسوف آلمان غربی ، این اندیشه تراژیک تاریخی تکرار شده است . ولی ما مارکسیست ها این اندیشه را نادرست و ناتمام میدانیم .

آری درست است که در تناوب صورت بندیهای مختلف اجتماعی - اقتصادی ، تعد نهادهای فرهنگ های معینی که تبلور می یابند و شکل می گیرند ، جای خود را به صورت بندی تازه و تعد نهادهای تازه میدهند ، لذا تمدن ها سپری هستند . ولی اگر در اینجا چیزهایی محومیشوند ، برای آنست که چیز های تازه ای ، بالاتری جای آنها بگیرند . از این جهت تاریخ همانند یک گیاه روینده و بالنده است و نه یک قبرستان سرد و بی زندگی یا بقول یاسپرس ، یک " بیابان تپه و بی فریاد " .

مسلم است که ما این رشته ممتد تکامل تاریخی را عامیانه بمثابه حرکت داعی بجلوفرض نمیکنیم .

حداقل در گذشته نین نبود: دورانهای رکود و درجا زدن، دورانهای حرکت قهقراعی وحتس
جهش های بزرگ به عقب نیز وجود داشته، ولی اگر از این مراحل گذرای تاریخی صرف نظر کنی—
و تاریخ بشری مشابه کل بنکریم، می بینیم که حرکت انسان حرکتی است دائمیة پیش. از زندگی
جانورآسا و مقبور نیروهای طبیعی به زندگی انسانی و با تسلط بر نیروهای کور طبیعی و دردهای
اخیر حتی بر نیروهای کور اجتماعی. این حرکتی است که ادامه دارد و ادامه خواهد داشت و
د مبد م بالا تریبالا ترمیرود.

آری در ایالات متحده امریکا تمدن ساخته سرمایه داران که در قرنهای هجدهم و نوزدهم
و بیستم در این کشور پیدا آمده خاتمه خواهد یافت ولی مردم امریکا و مد نیت آنها نه فقط باقی است
بلکه با وجود تازه ای خواهد رسید، منتها بر اساس سرمایه داری، نه بر اساس اید فآلم ای ارتجاعی
ریگن ها، والاس ها، فورد ها، کیسینجرها، بلکه بر اساس اید فآلمهای انقلابی توده زحمتکش
امریکا.

ط .

ادامه مقاله: خاتمه دادن به تسلط

غارتگرانه و جابرانه امپریالیسم امریکا با قوت تمام مطرح کرد. نیل باین هدف در زمان ما کاملاً تحقق
پذیر و امرن واقعی است .

با در نظر گرفتن مجموعه شرایط تاریخی و داخلی و جهانی که برای نیل کشور ما به استقلال واقعی
و در زبوه اول رهائی آن از تسلط امپریالیسم امریکا فراهم آمده، حزب توده ایران تشدید
مبارزه برای تحقق خواستههای زیرین را به مقبولی ملی و مترقی و همه مردم ایران و همین پرستان
توصیه میکند:

۱ - قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم بدون تاخیر لغو گردد و قانون ملی کردن نفت ایران تمام و کما
با جرارد آید. در آمد نفت تمام کما به اجرا برنامه های اقتصاد و عمرانی اختصاص داده شود .
۲ - مستشاران نظامی امریکا از ارتش و دیگر موسسات نظامی و غیر نظامی اخراج شوند. قرار
داد های نظامی و جوانیه ایران و امریکا لغو شود. خرید های اسلحه از امریکا موقوف گردد. نیروهای
نظامی ایران از معان فرا خوانده شوند. ایران از بیمان سنتو خارج شود. سیاست تسلیحاتی کسه
امپریالیسم امریکا بکشور ما تحمیل نمود متروک گردد و سیاست دفاعی مبتنی بر حفظ منافع و امنیت ایران
و تحکیم صلح در منطقه و جهان در پیش گرفته شود.

۳ - در سیاست اقتصادی و مالی و سیاست داخلی و خارجی ایران بر مبنای پایان دادن به
غارت و تسلط سرمایه های غارتگر امریکائی و امپریالیستی، طرد دست نشاندهگان امپریالیسم امریکا
و مجریان سیاست آن از امور حساس کشور اقدام فوری و جدی بعمل آید .

حزب توده ایران یقین دارد که در شرایط کنونی تشدید مبارزه مردم و کلیه نیروهای مترقی و ملی در
آنچه که مربوط به طرد امپریالیسم امریکا از مواضع غارتگرانه و سارتاران در کشور ماست نه تنها از نظر
احیاء منافع ملی و استقلال واقعی ایران، بلکه از نظر جلوگیری از سقوط کشور ما در خطرناکی کسه
امپریالیسم امریکا آنرا بدان طرف میکشاند و خطرات عظیم و همیشگی برای کشور ما بار می آورد ضرورت فوری
و حیاتی دارد. وظیفه ما برخلاف دعاوی هیئت حاکمه " نجات " امپریالیسم نیست، بلکه تجسبات
از جنگ امپریالیسم است. در شرایط کنونی مردم ایران و نیروهای مترقی و ملی توان آنرا دارند کسه
تسلط غارتگرانه و سارت بار امپریالیسم بر کشور خود پایان دهند و مبارزه برای استقلال ملی را به
نتیجه منطقی خود برسانند .

در باره برخی جهات استعمار نو

در پی آمد ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم و اوج بیسابقه انقلابات آزاد بیختر ملی ، سیستم مستعمراتی کلاسیک و آشکارا امپریالیسم متلاشی گردید . کشورهای مستعمره از حیثه تسلط مستقیم سیاسی و ولت‌های امپریالیستی رهائی یافتند و در مقابل آنان امکانات واقعی برای رشد و تکامل مستقل پیدا شد . این امر موجب گردید تا پایگاه‌های اقتصادی و سیاسی امپریالیسم در جارتنگناهای جدی گشته و پایه‌ها قدرت و بنیاد های آن بشدت متزلزل گرد و محافل امپریالیستی برای تطبیق خود با شرایط نوین تدابیری اتخاذ کنند .

طبیعی است که این تدابیر تغییر در ماهیت امپریالیسم وارد نمیکند . آنچه تغییر کرد هاست اینست که دیگر غارت‌کشورهای نواستقلال بطور آشکار ، بدون قید و شرط و نامحدود غیر ممکن گردید . ولت‌های امپریالیستی برخلاف گذشته که استعمار این کشورها را " حق مسلم قانونی " خود میدانستند اکنون مجبور شده اند برای رسیدن به اهداف غارتگرانه خویش در کشورهای در حال رشد به راه‌ها و مسائل ، اشکال ، شیوه‌ها و تاکتیک‌های نوین استوار شده ترمتموسل گردند .

بدین ترتیب ولت‌ها و محافل امپریالیستی باتوسل به اشکال و شیوه‌های جدید ، سیاست غارتگرانه خود را در کشورهای نواستقلال دنبال میکنند . اما سیاست جدید امپریالیسم در شرایطی اجرا میشود که از یکسو ولت‌های امپریالیستی به سبب ضعف ترشدن پایه‌های قدرت خود مجبورند بر دیرین از عرصه‌های نفوذ سیاسی خود عقب‌نشینی کنند و منابع مهم سود را در کشورهای در حال رشد در ریجاز دست بدهند و از سوی دیگر نقش‌چینش‌های رهائی بخش ملی در روند انقلاب جهانی مداوم رو با افزایش است . با ایجاد شرایط مساعد داخلی و بین‌المللی مبارزات خلق‌های جهان سوم در راه اجرای وظائف مرحله دوم انقلابات آزاد بیختر . یعنی تحکیم استقلال سیاسی و نیل با استقلال اقتصادی (بعبارت دیگر نیل با استقلال واقعی) و پیشرفت سریع اجتماعی هر چه بیشتر گسترش می‌یابد . و بالا تر از همه ، در شرایط پس از تلاشی و فروپاشیدن سیستم مستعمراتی امپریالیسم این امکان بوجود آمده است که برخی از کشورهای در حال رشد برای نیل به اهداف مذکور از مدار اقتصاد جهان سرمایه داری خارج شده و در راه رشد مستقل و غیر سرمایه داری با سمت گیری سوسیالیستی گام بگذارند .

واقعی بودن این امکان را میتوان در تاریخ پس از جنگ دوم جهانی که گروهی از کشورهای استمدیده و نیمه‌مستعمره سابق در راه ساختن سوسیالیسم گام گذاشته اند و باره رشد غیر سرمایه داری را انتخاب نموده اند ، مشاهده نمود .

مجموعه عوامل بالا است که ولت‌های امپریالیستی را مجبور کرده است تا در مناسبات خود با مستعمرات سابق تغییرات جدی وارد کنند و برای ادامه غارت‌ها و تأمین سودهای انحصاری خویش در مقابل خود هدف‌های تازه‌ای را نیز که دارای مشخصه سیاسی است قرار دهند و با اجرای آن از تبدیل شدن این امکان به واقعیت جلوگیری نمایند . بدین معنی میان ولت‌های امپریالیستی و کشورهای در

حال رشد مناسباً تجدیدی بوجود آمده است که در شرایط کنونی پایه و اساس استعمارنورانشکیل میدهد .

بنابراین استعمارنوعیارتست از سیستم مناسبات (اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، ایده - ثولوژیک ، فرهنگی و غیره) دولت‌های امپریالیستی با مستعمرات و نیمه‌مستعمرات سابق که اهداف عده و استراتژیک آن احیاء و تحکیم نفوذ سیاسی در این کشورها و حفظ و نگهداری آنها در ممالک اقتصاد جهان سرمایه داری بخاطر ادامه استثمار و غارت کشورهای در حال رشد از طریق توسل به شیوه ها ، اشکال و وسایل جدید در شرایط پرازداشی و فروپاشیدن سیستم مستعمراتی کلاسیک است .

شیوه ها ، اشکال و وسایل جدیدی که امپریالیسم برای برقراری استعمارنوعی استعمار کهن بکار میگیرد متنوع است . برخی از آنها اهمیت کوتاه مدت ، گذرا و حتی محلی دارد . برخی دیگر دارای اهمیت درازمدت است و جنبه عمومی پیدا میکند . در زیر به نوع اخیر شیوه ها و اشکال و وسایل تحلیلی نواستعماری نظاری می افکنیم :

الف - صدور سرمایه - صدور سرمایه از مشخصات ویژه استعمارنوا و شیوه های نوین آن نیست بلکه یکی از مشخصات اصلی امپریالیسم است . ولی در شرایط نوین محافل امپریالیستی به صدور سرمایه بکشورهای در حال رشد چنان خصلتی میدهند که به اهرم اعمال سیاست نواستعماری و گاه حتی به اهرم اصلی اعمال این سیاست بدل میشود .

بدین ترتیب در دوران استعمارنورد راهیت صدور سرمایه باین کشورها تغییریری حاصل نشده ولی در شرایط ، جهات و اشکال آن تغییراتی بوجود آمده و حجم و مقیاس آن (بویژه شکل صدور سرمایه دولتی) افزایش سریع یافته است . صدور سرمایه خصوصی و دولتی امپریالیستی با شکل مختلف : سرمایه گذاریهای مستقیم ، (مستقل ، مختلط) ، و گذاری اعتبار ، وام ، " کمک بلاعوض " و غیره صورت میگیرد و با شرایط اسارت با اقتصاد ، سیاسی ، نظامی همراه است . امروزه صدور سرمایه که تحت عنوان " کمک " به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال رشد انجام میگردد نه تنها مانند دوران استعمار کهن هدفش بدست آوردن سودهای انحصارناست ، بلکه بعنوان وسیله موثری برای تحقق بخشیدن به هدفهای سیاسی امپریالیسم معاصر برای راندن کشورهای در حال رشد در جاده سرمایه داری و تحکیم وابستگی های اقتصادی آنها به کشورهای امپریالیستی بکار گرفته میشود .

ب - بازرگانی خارجی نابرابر - بازرگانی خارجی نابرابر با کشورهای مستعمره و وابسته نیز در عین حال که از ویژگی های نواستعماریست و حتی در دوران قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته ، در زمان معاصر چنان ابعاد بیخود گرفته که به محافل امپریالیستی امکان میدهد سیاست نواستعماری خود را از این طریق نیز پیش ببرد و مناسبات بازرگانی را به وسیله ای نغمتنابرای غارت اقتصادی ، بلکه همچنین برای ادامه اسارت و حفظ کشورهای در حال رشد در سیستم اقتصادی خویش بدل نمایند . مناسبات بازرگانی آن گروه از کشورهای نواستقلال که هنوز خود را از امپریالیسم نجات نداده اند با کشورهای پیشرفته سرمایه داری بنابه علل عینی (وابستگی آنها به دولت‌های امپریالیستی و مقام خاص که در اقتصاد جهان سرمایه داری دارند و همچنین وابستگی متقابل کشورهای امپریالیستی به جهان سوم - از نظر مواد خام ، سوخت و غیره) بطور روزافزون در حال توسعه و گسترش میباشد . در شرایط نواستعمار که فبادلات بازرگانی بین این دو گروه از کشورهای تحت عنوان معامله " عادی " بین دوشریک تجارتي " مستقل " و با " حقوق برابر " انجام میگردد در واقع منشا " مبادله نامتعادل به زیان کشورهای جهان سوم است .

مبادله نامتعادل و عدم توازن شدید میان واردات و صادرات (بنفع کشورهای امپریالیستی) زبانهای هنگفتی بهمالیه و اقتصاد کشورهای در حال رشد وارد میسازد ، وین آمد های شوم آن ایجاد موانع در راه رشد سریع نیروهای مولده این کشورهاست . این بمعنای ادامه یافتن وضع عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم میباشد . بنابراین تا آنجاکه عقب ماندگی اقتصادی کشورهای در حال رشد شرایط ، امکانات و زمینه های لازم را برای مبادله نامتعادل فراهم میکند ، دولت های امپریالیستی در حفظ مقام نابرابر آنها در تقسیم کار جهان سرمایه داری علاقمندند .

ب - حفظ و تحکیم مواضع سابق و امتیازات دوران استعمار کلاسیک - کشورهای نواستقلال با هزاران رشته مرئی و نامرئی اقتصادی سیاسی ، نظامی ، ایدئولوژیک ، دیپلماتیک و غیره به متروپول های سابق وابسته هستند . این وابستگی ها که ریشه شوم دوران حاکمیت طولانی استعمار بر این کشورهاست (و فقط با اعلام استقلال و تشکیل دولت های محلی از بین نبرود) برای امپریالیسم جهانی دارای اهمیت استثنائی است . بویژه متروپول های سابق سعی دارند تا بشیوه های نو استعماری ضمن حفظ امتیازات سابق (گرچه با اشکال جدید و " مدرنیزه " کردن آنها) ، از آنها بعنوان اهرمی برای بدست آوردن مواضع جدید استفاده نمایند و وابستگی این کشورها را به سرمایه های بزرگ انحصاری و مالی هر چه بیشتر تشدید کنند .

د - اجرای سیاست استعمار جمعی - استعمار جمعی در سالهای پراچینک دوم جهانی بویژه با نابودی سیستم استعماری کلاسیک و در شرایط تعمیق بحران عمومی سرمایه داری یکی از عمده ترین و خطرناک ترین وسیله غارت و گسترش نفوذ اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و ایدئولوژیک امپریالیسم معاصر بدل شده است . انحصار اول امپریالیستی کوشش میکنند تا علیرغم تضاد های قیامی ، بطور عمده از طریق موسسات سازمانهای مالی ، بانکی ، نظامی و فرهنگی بین المللی و چند ملیتی وارد کردن کشورهای جهان سوم در گروه های اقتصادی نقشه های تبهکارانه خود را در این کشورها همانک و پیاده کنند . هدف از اجرای این سیاست اینست که مشترکاً اقتصاد این کشورها را بسود خود فلج کنند ، رشد آنرا در راه منافع آزمندان خود سوق دهند و مهار نمایند و متفقاً هدفهای سیاسی نواستعماری را تحقق بخشند و امکان مبارزه و مقاومت را از طریق اجرای سیاست هم پیوندی از آنها سلب کنند .

ه - ایجاد ، حفظ و تقویت رژیم های دست نشانده - دولت های امپریالیستی از اداره مستقیم امور سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، نظامی و غیره در مستعمرات سابق محروم شدند . لذا در شرایط جدید سهلترین و مستقیمترین راه ادامه استثمار و غارت کشورهای در حال رشد فقط در پناه دولت های دست نشانده ولی بیچاره مستقن امکان پذیر میگردد . بدین جهت است که دولت ها و محافل امپریالیستی سعی دارند تا در رهبری از کشورهای جهان سوم دولت های دست نشانده و دلخواه خود را از راه کودتا توطئه ، قتل و ترور (و در مواردی با استفاده از شیوه های قهر و غلبه و نظامی رایج در دوران استعمار کهن) بر سر کار بیاورند و تقویت نمایند . در اینجا اصل مهم برای آنها سپردن حکومت به دست آن دسته از محافل و قشرهای اجتماعی است که آمادگی ، امکان و قابلیت بیشتری برای همکاری و تأمین منافع امپریالیستها دارند و به اجرای سیاست ضد کمونیستی علاقمندند و بهتر میتوانند شیوه های نوسو استعماری را بکار برند . در ادامه همین سیاست است که دولت های امپریالیستی در مواقع لزوم از دادن زمام امور بدست ارتجاعی ترین عناصر جامعه و اداره امور کشور با شیوه های استبدادی و فاشیستی بخود تردید راه نمیدهند . با این تفاهت که در شرایط نواستعماری حکومت های وابسته ماوراء ارتجاعی و فاشیستی بنام " میهن " منافع ملی را به چوب حراج میسپارند و شیوه های دیکتاتوری و فاشیستی احیاناً با وجود ظاهری از " احزاب " ، اتحادیه ها و سایر سازمانهای " توده ای " ساخته طبقات حاکمه

و " پارلمان " کنترل شده اجرا میگردد .

و - مبارزه علیه نیروهای مترقی - امپریالیسم معاصر برای غارت ثروت های طبیعی کشورهای در حال رشد و محدود کردن همکاریهای اقتصادی و سیاسی دولت های سوسیالیستی و جلوگیری از رسوخ ایده های کمونیسم علمی در این کشورها به محیط " آرام " و " ثبات " حکومت های آلت فعمل نیز مبرم دارند . اما در شرایط اوج انقلابات آزاد بیخشم ملی و مبارزه و تلاش خلق ها در راه کسب استقلال واقعی و بر ضد هرگونه مظلومیتها هر استعمار نو ، تحقق بخشیدن باین هدفها برای کشورهای امپریالیستی امری است دشوار . برای انحصارات سرمایه داری و سخنگویان آنها هر چه بیشتر مشکل میشود تا این اندیشه و پند ارواهی را به خلیقهای استعمار زده جهان سوم تلقین نمایند که گویا " دوران استعمار سیری شده " و دولت های امپریالیستی در مناسبات خود با کشورهای در حال رشد از اصل " تساوی حقوق " پیروی میکنند و لذا عامل تعیین کننده در مناسبات آنها " همکاری متقابل و برابر " است نه هم آردی . و چون نیروهای مترقی و پیشرو این موعظه ها باورند دارند ، دولت های به اصطلاح مستقل ولی در واقع افزایش ارجان مقاصد و ولت های امپریالیستی با کمک و پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم این دولت ها و با توسل بانواع وسائل قرون وسطائی و " مدرن " تمام سعی و کوشش خود را بکار میبرند تا نیروهای مترقی را سرکوب کنند ، آزادیهای دموکراتیک را پایمال سازند ، احزاب سازمان های مترقی و کارگری را غیر قانونی اعلام دارند و رزمندگان راستین را آزار و شکنجه داده به زندانها گسیل دارند و با آوار و اعدا م نمایند .

ز - برانگیختن و دامن زدن به اختلافات ملی ، قبیله ای ، مذهبی و نژادی - وجود اینگونه اختلافات که در حقیقت ارثیه دوران استعمار است در شرایط استعمار نو نیز در ابعاد وسیعی بوسیله امپریالیسم مورد بهره برداری قرار میگیرد و تا آهرا نراد مناطق مختلف جهان سوم فراوان میتوان مشاهده نمود .

هدف از دامن زدن باین اختلافات از جانب دولت های امپریالیستی ، گسترش نفوذ سیاسی و یافتن پایگاههای جدید اجتماعی است . امپریالیسم در عین حال با استفاده از حربه کهنه " تفرقه بیانداز و حکومت کن " سعی دارد تا خلق های جهان سوم را از راه صحیح مبارزه و شناخت دشمن واقعی و توجه به وظائف مبرم و اساسی که در مقابل این کشورها قرار دارد منحرف نموده و استقرار سیطره سیاسی و اقتصادی ذویش را تسهیل نماید .

ح - تشکیل بلوک های نظامی ، تبدیل سرزمینهای جهان سوم به پایگاه تجار و زوتحریکات ، انعقاد قراردادهای دو جانبه نظامی ، ایجاد ژاندارمهای متعاقب ای و تحمیل سیاست

نژاد آمیزی - امپریالیسم جهانی با اجرای سیاست نظامی خود هدفهای سیاسی و اقتصادی معینی را دنبال میکند : ایجاد اتحاد نامقدس از کشورهای امپریالیستی و وارد کردن کشورهای در حال رشد بانواع بلوک های نظامی بر ضد جامعه کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول علیه اتحاد جماهیر شوروی ، کنترل ارتش کشورهای جهان سوم و استفاده از نیروهای مادی و انسانی آنها و سرکوب هرگونه مبارزات ضد امپریالیستی ، دموکراتیک و انقلابی خلقهای این کشورها تحت عنوان " تجار و غیر مستقیم " .

از سوی دیگر دولت های امپریالیستی با تبدیل این کشورها به بازار فروش اسلحه و تجهیزات جنگی و اختصاص بخش مهمی از درآمد ملی آنان جهت هزینه های نظامی در برابر رشد اقتصاد این کشورها موانع جدی ایجاد میکنند و این امر بنوبه خود به افزایش صد و سرمایه انحصارات سرمایه داری و تشدید وابستگی های مالی و اقتصادی کشورهای در حال رشد منجر میشود .

ط - آنتی کمونیسم ، آنتی سوسیالیسم و استعمارنو - چنانکه گفتیم جنبشهای آزاد پیشتر در حال گسترش است . و نه تنها گسترش می یابد بلکه عمیق تر میشود . آن بخش از محافل ملی و ضد امپریالیستی که شاید کسب استقلال سیاسی را کافی میدانستند در عمل درک میکنند که باید مبارزه را در عرصه های نوین ادامه دهند و مبارزه ملی ضد امپریالیستی را با انقلاب اجتماعی ، تحول بنیادی و توسازی جامعه خویش تکمیل نمایند . در واقع نیز اگر جنبشهای ملی جنبه ها و خصولت های عمیق انقلابی اجتماعی بخورد گیرند و برای جدا کردن کامل کشور از مدار اقتصاد جهان امپریالیستی - که تنها راه نجات واقعی است - بکوشند ، ضربتی که بر پیکر امپریالیسم وارد خواهد شد بی نهایت سنگین خواهد بود . از اینجاست که استعمار نورانی باید فقط بمثابه عکس العمل " ساده " امپریالیسم جهانی در برابر - فروپاشیدن سیستم استعماراتی کهن تلقی کرد . استعمار نوهد فهای عمده استراتژیک و دربردار سیاق دارد که فقط به احیاء " ساده " نفوذ سیاسی دولت های امپریالیستی در کشورهای در حال رشد محدود نمیشود . به بیان دیگر گره کوشش در جهت تحقق یافتن این هدفها شرط لازم برای رسیدن به هدفهای اقتصادی استعمارگران امپریالیستی است ولی کافی نیست . عزت و چپاول دراز مدت کشورهای جهان سوم زمانی تامین و تضمین خواهد شد که امپریالیسم با بیاد کردن هدفهای سیاسی فوق بتواند به نتیجه ای که در حقیقت با سر نوشت تاریخی او بستگی دارد برسد . یعنی با استفاده از وسائل و شیوه های " مدرن " موفق بیاورد آنچنان شرایط لازم و مساعد داخلی در کشورهای در حال رشد کرد که با جلب اقشار و عناصر ارتجاعی و ولتهای دست نشانده ضد کمونیست محلی در راه رخنه و نفوذ اندیشه های کمونیسم علمی در این کشورها موانع ایجاد نموده و تکامل آنها را (در چهار چوب معلوم و معین) در جهت راه رشد سرمایه داری تسهیل نماید و از پیوستن آنان به سیستم جهانی سوسیالیسم جلوگیری کند . برای رسیدن باین نتیجه امپریالیسم جهانی اجرای سیاست آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم راهمترین هدف خود قرار داده است .

آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم که پایه و اساس ایدئولوژیک استعمار نو است ، بویژه در دوران پس از فروپاشیدگی سیستم استعماری هدف عمده و استراتژیک امپریالیسم معاصر را تشکیل میدهد . بدین ترتیب آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم یک پدیده تازه در مناسبات دولتهای امپریالیستی - با کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق است و باین معنی تا درجه زیادی تعیین کننده ماهیت استعمار نو میباشد .

بنابراین دولتهای امپریالیستی بویژه پس از تلاش وورشکست سیستم مستعماراتی کلاسیک همراه همگام با دنبال کردن هدف های کهنه و شناخته شده اقتصاد (غارت منابع و ذخایر طبیعی و انسانی کشورهای در حال رشد) هدف های سیاسی جدیدی را نیز (که در آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم متبلور شده است) در این کشورها دنبال میکنند .

نیل به این اهداف سیاسی و اجرای سیاست آنتی کمونیسم تا آن اندازه برای امپریالیسم جهانی دارای اهمیت حیاتی است که دولتها و محافل امپریالیستی آماده اند در مواردی در بعضی کشورهای در حال رشد حتی از برخی از هدفها و منافع اقتصادی خویش صرف نظر کنند و یا به عبارتی دیگر حاضرند در شرایط معینی سود آتی خود را " فدای " منافع آتی خویش نمایند .

این مسئله در طرح ها ، نظریات و " تئوری " های اقتصاد دانان ، جامعه شناسان و سیاست مداران بورژوازی بازتاب وسیعی دارد . بنظر آنها بمنظور جلب کشورهای جهان سوم برای تأمین هدفهای سیاسی امپریالیسم معاصر و کشاندن این کشورها بمثابه متحدین مورد اعتماد به کارزار ضد کمونیستی باید به رشد اقتصاد آنها ، که یک روند ناگزیری است ، کمک بشود . منتها بشرطی که کمکهای اقتصادی ، مالی و فنی دولتها و انحصارات امپریالیستی روند رشد سرمایه داری و درآمیزی سرمایه محلی

با سرمایه‌های امپریالیستی را در این کشورها تسریع نماید و با حفظ رشته‌های کلیدی اقتصاد یعنی آخرین دستاورد های انقلاب علمی و فنی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری اقتصاد کشورهای در حال رشد را بزند. اقتصاد جهان سرمایه داری تبدیل کند. موافق این نظریات " این امر بمعنای صرف نظر کردن از سود بطور کلی نیست، بلکه " سرمایه گذاری در زمده‌تی است که با آوری آن را باید در آینده انتظارد داشت " .

در این کارزار ضد کمونیستی که امپریالیسم معاصر برای پیش بردن آن همه اهرمها را بحرکت آورده، فعالیت تبلیغاتی ضد کمونیستی و کوشش برای اثرگذاری بر افکار عمومی مردم و ترساندن آنها از کمونیسم جای مهمی اشغال میکند .

در عرصه مبارزات ایدئولوژیک امپریالیستها تمامی دستگاههای عظیم تبلیغاتی - انبساط سازمانهای " علمی "، " تحقیقاتی "، " فرهنگی "، مالی، جاسوسی، مذهبی، رادیو، تلویزیون مطبوعات و غیره را بسیج میکنند تا با اشکال و شیوه‌های گوناگون و با ایجاد انواع " تئوری " ها و ارائه " الگوهای رشد " در مورد راه رشد جهان سوم (که در حساب آخر همه این راه‌ها به سرمایه داری ختم میشود) برتری نظام میرای سرمایه داری را بر سوسیالیسم شکوفا " ثابت " کنند و شیوه تولید سرمایه داری را ضامن پیشرفت و ترقی اقتصاد و اجتماعی آنان جلوه گرانند .

قابل ذکر است که دستگاههای تبلیغاتی امپریالیسم جهانی در این کارزار ضد کمونیستی فقط از منابع " خودی " تغذیه نمیشود . ستایشگران بورژوازی و محافل امپریالیستی در دفاع از نظریات خود از جریانات اپورتونیستی چپ و راست در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و ویژه در سالها اخیر از خط مشی شونیستی و سیخوره جویانه رهبری مائوئیستی چین و نیروان آن نیز بطور وسیع بهره برداری میکنند . این تبلیغات که در زیر لوای آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم انجام میگردد هدف عمدتاً اثر ایجاد و گسترش عناصر شیوه تولید سرمایه داری و ایجاد نیروهای اجتماعی علاقمند به مبارزات ضد کمونیستی (از سرمایه داران و ملاکین بزرگ و همچنین اشراف و اربابان ارتجاعی وابسته به سرمایه‌های بزرگ خارجی) بخاطر حفظ و نگهداری کشورهای در حال رشد در منطقه نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم جهانی است .

البته امپریالیستها برای رسیدن باین هدف فقط به تبلیغات " خشک و خالی " اکتفا نمیکند و نمیتوانند هم اکتفا کنند . آنها از یکسویه فشار و تهدید، توطئه و تطمیع و حتی در مواردی به خشن‌ترین و ظالمانه‌ترین وسایل استعمار کهن (لشکر کشی ها، راه انداختن جنگهای موضعی و منطقه ای، تجاوز و غیره) متوسل میگرددند و از سوی دیگر مجبورند تا در شرایطی که به تسلط مطلق و وضع انحصاری آنها در کشورهای در حال رشد پایان داده شده، هر چه بیشتر در این کشورها به سازش و عقب نشینی تن در دهند، مجبورند در رشد اقتصاد کشورهای جهان سوم (بویژه در مورد ولتهای بزرگ و ثروتمند و کشورهای که از نظر موقعیت جغرافیائی و استراتژیک دارای اهمیت باشند) " سهیم " شوند، ناچارند بجای شعار کهنه " در حداقل زمان و صرف حداقل وسایل بمنظور بردست آوردن حداکثر سود " ازدادن کمکهای اقتصادی، مالی، فنی و غیره بآنها " خست " بخرج ندهند، زیرا از طریق استفاده از وسایل اقتصادی و تن دادن به سازش و عقب نشینی و دستاز شدن با ضرورت زمان است که امپریالیسم جهانی میتواند امیدوار باشد تا به مقاصد سیاسی خود (که در شرایط استعمار نو شرط لازم... و تا درجه معینی شرط اساسی - غارت و چپاول کشورهای در حال رشد و تامین سود های انحصاری است) برسد . (در حالیکه در دوران استعمار کهن کافی بود در ولتهای امپریالیستی فقط با توسل به مسائل سیاسی به هدفهای اقتصادی خویش برسند) .

لیکن کشورهای در حال رشد بیش از پیش با این حقیقت بی‌میرنده که استقلال اقتصاد بی‌معنای استقرار حاکمیت ملی بر تمامی اقتصاد کشور، منابع و ذخایر طبیعی و انسانی و همچنین ایجاد شرایط لازم جهت برقراری آنچنان روابط و مناسبات با دولت‌های دیگر است که بر اساس تساوی حقوق و نفع متقابل استوار بوده و امکان هرگونه اشکال و وابستگی اقتصادی به امپریالیسم را ناممکن سازد .

آنها هرچه بیشتر با این حقیقت واقف میشوند که برای حل این مسائل ریشه‌ای باید در وضع و مقام نابرابری که در سیستم تقسیم کار جهان سرمایه‌داری دارند تغییرات جدی و بنیادی پدید آید . باید مناسبات جدیدی که بر پایه نفع متقابل و تساوی حقوق و احترام به حق حاکمیت و عدم مداخله در امور یکدیگر استوار است جانشین مناسبات کهنه، نابرابر و فاسدترگانه امپریالیستی گردد .

برقراری و گسترش مناسبات بازرگانی و همکاریهای اقتصادی، علمی، فنی، فرهنگی و غیره بین کشورهای در حال رشد و دولت‌های سوسیالیستی توسعه و تعمیق تقسیم کار میان آنها، که دارای اهمیت تاریخی است جوابگوی این خواسته‌های عادلانه است . زیرا کمک کشورهای سوسیالیستی و پشتیبانی آنها از مبارزات کشورهای در حال رشد در راه تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی و کوتاه کردن هرچه سریعتر فاصله عظیمی که آنها را از کشورهای پیشرفته جدا میکند جزء لاینفک سیاست خارجی لنینی کشورهای سوسیالیستی و نمایانگر برقراری نوع جدید مناسبات در روابط بین‌المللی است .

و در برقراری چنین مناسباتی است که کشورهای در حال رشد امکان خواهند یافت تا بطور موثرتر در مقابل انواع فشارها و سایه‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیست‌ها مقاومت نموده و مسائل ملی و مبصرم خویش را با موفقیت حل کنند . پایه و اساس این مناسبات اشتراک منافع سوسیالیسم و جنبش‌های آزاد بیخشم ملی در مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و منافع آژندگانه و فاسدترگانه آن است .

هم‌اکنون مبارزات ضد امپریالیستی و انقلابی خلق‌های جهان سوم که از پشتیبانی بیدریغ و کمک‌های بی‌شائبه و موثر مادی و معنوی اردوگاه سوسیالیسم برخوردار است استعمار نور را در مقابل پدیده‌های بحرانی قرار داده است . شک نیست که با پیشرفت مداوم و پرتوان سیستم جهانی سوسیالیسم، اوج مبارزات کارگری در کشورهای پیشرفته جهان سرمایه‌داری و با تشکیل، گسترش و تحکیم جبهه واحد ضد امپریالیستی کشورهای در حال رشد و مبارزات افشاگرانه خلق‌علیه‌کلیه مظاهر استعمار نو، این بحران بیش از پیش ژرف خواهد شد و روند تلاش استعمار نو تسریع خواهد گردید .

مردم ایران! بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی

در برابر رژیم پهلوی شاه مبارزه کنید! —

انور السادات در سرایشب

۱ - عقب نشینی از مواضع دوستی و همکاری با اتحاد شوروی بخاطر جلب اعتماد امیرالیسم

چهاردهم ماه مارس مجلس ملی جمهوری عربی مصر بنابه پیشنهاد انور السادات رئیس جمهور مصرییمان دوستی و همکاری اتحاد شوروی با مصر را که در سال ۱۹۷۱ بسته شده بود فسخ نمود . این اقدام انور السادات و زمامداران کوتنی مصدر رسمت ادامة آن سیاستی است که طی سالهای اخیر در پیش گرفته اند یعنی در رشدن از مواضع ملی و ضد امیرالیستی و کرنش در برابر امیرالیسم آمریکا .

اقدام زمامداران مصر به لغو پییمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی را نباید از دیگر اقدامات آنان که بمثابه تسلیم در برابر دشمنان خلق مصر و دیگر خلقهای جهان عربی و ایجاد تفرقه و شکاف در جنبه متحد ضد امیرالیستی و علیه تجاوزکاری اسرائیل خلقهای عرب است جدا دانست . زد و بند یکجانبه ایکه انور السادات در خفا از متفقین واقعی خلق مصر و دیگر کشورهای عربی (که در برابر سر در ولت تجاوزکار اسرائیل قرار گرفته اند) با اسرائیل و حامیان امیرالیستی آن انجام داد ، عملاً مصرا از جنبه واحد مبارزه بخاطر آزادی سرزمینهای اشغال شده کشورهای عربی از جانب اسرائیل خارج نمود .

طی سالهای اخیر زمامداران مصر ضمن عقب نشینی از مواضع ملی و ضد امیرالیستی بتدریج در زمینه مناسبات خود با اتحاد شوروی و اصول پییمان دوستی و همکاری میان در کشور را فخر بکاری و اشاعه تهمت و افترا نسبت به اتحاد شوروی را در پیش گرفتند و این امر در مسائل مربوط به حل و فصل سیاسی بحران خاور نزدیک نیز متجلی گردید .

مطبوعات و مقامات دولتی جمهوری عربی مصر در زمانی است که با توسل به اتهام و افترا و تحریف سیاست اتحاد شوروی و مواضع آن در مورد کشورهای عربی بویژه مصر برای لغو پییمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی زمینه فراهم میکردند . هدف این فعالیت تبلیغاتی آنست که با تحریف سیاست اتحاد شوروی ، اقدامات زمامداران مصدر رسمت در رشدن از مواضع ملی و ضد امیرالیستی و روی آوردن به مواضع ضد ملی و ارتجاعی چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی توجیه شود .

پس از انقلاب ژوئیه سال ۱۹۵۲ رئیس جمهور فقید مصر ، جمال عبدالناصر خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی جمهوری نوخاسته مصر را اعلام داشت که در اسناد برنامه ای این کشور مانند " منشور اقدامات ملی " (۱۹۶۲) و اعلامیه ۳۰ مارس ۱۹۶۸ و دیگر اسناد به تفصیل تشریح شده بود . اجرای برنامه تحولات اجتماعی عمیق ، لغو مالکیت خصوصی فئودالی ، برانداختن سرمایه داری بزرگ در شهر و روستا ، طرف سرمایه داری کلان از صحنه سیاسی و اقتصادی کشور ، از هدفهای بود که جمهوری جوان مصر در برابر خود قرار داده بود . استحکام استقلال ملی و حق حاکمیت

کشور، اتخاذ مواضع ضد امپریالیستی و گسترش ارتباط و همکاری نزدیک با کشورهای جهان عرب گسه دارای مواضع ملی و ضد امپریالیستی هستند خط مشی اساسی سیاست خارجی اعلام شد. دولت جمهوری جوان مصر با توجه به تناسب نیروها در صحنه جهانی که بفتح ترقی و صلح و سوسیالیسم در حال درگونی بود و اعتقاد به اینکه کشورهای سوسیالیستی و براس آنها اتحاد شوروی برحسب سرشت خود مواضع اصولی و پیگیر ضد امپریالیستی دارند و یگانگی تکبلی گاه اطمینان بخش همه کشورهای نواستقلال و همه خلقهای آزاد یخواه جهان هستند، گسترش روابط و همکاری نزدیک سیاسی و اقتصادی با این کشورها بویژه اتحاد شوروی را وثیقه تحقق بخشیدن به اهداف تحکیم استقلال ملی و مبارزه ضد امپریالیستی خود قرار داد. جمهوری جوان مصر مانند دیگر کشورهای عربی مرفعی طی همان سال ها همواره از کمک ها و پشتیبانی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در تمام رشته های اقتصاد و سیاسی و در موارد لزوم نظامی برخوردار بوده است. انور السادات برای توجیه عقب نشینی خود از مواضع ملی و ضد امپریالیستی و ایجاد تفرقه در جبهه متحد ضد امپریالیستی کشورهای عربی کار را از تحریف سیاست اتحاد شوروی و بویژه تخطئه همکاریها و کمکهای اتحاد شوروی در زمینه های اقتصاد و نظامی آغاز نمود. در صورتیکه واقعیت کمکهای اقتصاد و نظامی همه جانبه و موثر اتحاد شوروی به مورد پذیرش کشورهای عربی جهان واقعیت روشنی است که با هیچگونه تحریف و اتهامی نمیتوان این کمکها را انکار کرد و باید نقش قاطع آنها برای حفظ استقلال ملی جمهوری عربی مصر تردید نمود. در سال ۱۹۵۶ که تجاوز سه جانبه انگلیس، فرانسه و اسرائیل با حمایت مستقیم امپریالیسم امریکا علیه مصر انجام گرفت تنها موضع قاطع اتحاد شوروی در برابر دولت متجاوز و اخطا راجد دولت شوروی بود که توانست جمهوری مصر را از خطر نابودی مصون بدارد و سه این جمهوری جوان امکان داده شود در راه تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی خویش به پیش برود. اگر نیروهای مسلح مصر توانستند سالهای متعاقب در برابر تجاوز کاران اسرائیلی و حامیان امپریالیستی آنها ایستادگی کنند و در جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ کامیابیهائی بدست آورند مطلقاً به برکت کمکهای نظامی و تسلیحات شوروی بود. پس از جنگ سال ۱۹۶۷ رئیس جمهور فقید جمهوری عربی مصر، جمال عبدالناصر صریحاً اظهار داشت اگر کمکهای نظامی اتحاد شوروی نبود مصر پس از این جنگ در مقابل اسرائیل کاملاً خلع سلاح شده بود. در مورد دیگر کشورهای عربی همه این واقعیت را میدانند که توپخانه ضد هوایی ساخت اتحاد شوروی بود که شهرهای جلگه نیل و نواحی پیرامون قاهره را که در معرض بمباران نیروی هوایی اسرائیل بودند، زیر پوشش آتش خود قرار میداد. در جنگ سال ۱۹۷۳ نیروهای مسلح مصر و دیگر کشورهای عربی که با ارتش تجاوزکار اسرائیل پیکار میکردند با تانک و توپخانه و موشک و دیگر سلاحهای شوروی مجهز نبودند. هواپیماهای "فانتوم"، "اسکای هاتوک" و "میراژ" نیروی هوایی اسرائیل که بر فراز ترعه سوئز در مشق پرواز میکردند با موشکهای ساخت اتحاد شوروی سرنگون میشدند. اتحاد شوروی در آن روزهای بسیاری شوار برای مصروف دیگر کشورهای عربی بطور مستمر ارزاء دریا و هوا سلاح و تجهیزات نظامی ارسال میداشت. کمکهای نظامی اتحاد شوروی به مصروف دیگر کشورهای عربی تنها یکی از جوانب همکاری اتحاد شوروی با این کشورهاست.

پس از کمکهای نظامی در سالهای ۵۶-۱۹۵۵ از جانب اتحاد شوروی به جمهوری عربی مصر در دوران همکاری در زمینه اقتصاد و سازندگی میان دو کشور آغاز گردید. روزنامه الجمهوریه در سال ۱۹۷۱ در مورد همکاری اقتصادی و فنی اتحاد شوروی با مصر چنین نوشت: "تجارب روابط جمهوری عربی مصر با اتحاد شوروی نمونه درخشان همکاری میان یک کشور در حال رشد با کشور سوسیالیستی بزرگی است". سد مرتفع اسوان (سد المالی) که با اعتبارات اتحاد شوروی و کمکهای فنسی

و همکاری کارشناسان شوروی در مصر ساخته شده از منابع اساسی تولید نیروی برق در کشور محسوب میشود که یک سوم تمام نیروی برق مورد نیاز کشور را تامین میکند ، ساختمان این سد در رشد و گسترش امور کشاورزی مصروف العاده موثر بود . کارخانه ذوب آهن حلوان نیز که با کمک مالی وفنی اتحاد شوروی و همکاری کارشناسان شوروی احداث گردیده ، ایجاد صنایع سنگین در جمهوری مصر را پایه گذاری نمود .

در جمهوری عربی مصر دو یگر کشورهای عربی با کمک مالی وفنی همکاری کارشناسان شوروی ، بطور کلی ۴۰۰۰ بنگاه صنعتی ساخته شده و یاد دست ساختمان است . رئیس جمهور و رفیق جمال عبدالناصر در مورد کمکها و همکاریهای اتحاد شوروی چنین خاطرنشان میکند : " اگر همکاری جدی و صادقانه اتحاد شوروی نبود ، نقشهای ما برای آینده همچنان بصورت آرزوهای تکیه تحققی آن در زندگی محال است باقی میماند " . کمکهای اقتصادی و مالی وفنی اتحاد شوروی به جمهوری عربی مصر از عوامل موثر و مهمی است که به آن کشور امکان داد مواضع اقتصادی خود را تحکیم بخشد و با اطمینان در راه رشد مستقلانه اقتصاد کشور گام بردارد .

پیمان دوستی و همکاری که در سال ۱۹۷۱ میان اتحاد شوروی و جمهوری عربی مصر منعقد گردید در واقع تشبیه و تایید منطقی آن روابط نزدیک و همکاری همه جانبه ای بود که طی چندین سال بین دو کشور ادامه داشت . این پیمان بمثابة وثیقه ای میان بخشی برای تامین آتی پیشروی جمهوری عربی مصر در راه استحکام مبانی استقلال ملی و سیاسی و ترقیات اجتماعی و از میان بردن عواقب تجاوز اسرائیل و آزادی سرزمینهای اشغالی از طرف تجاوزکار بود . جمال عبدالناصر بارها در ملاقاتهای خود با رهبران اتحاد شوروی تمایل ب عقد چنین پیمانی را ابراز میداشت . خود انور السادات در سال ۱۹۷۱ در مجلس ملی مصر اظهار داشت : " من کوشش خواهم کرد که با خاطر آینه کشور آینه نسلهای بعدی خلیج مصر میان جمهوری عربی مصر و اتحاد شوروی پیمان دوستی و همکاری منعقد شود " .

روزنامه عراقی " طریق الشعب " در سرمقاله خود مینویسد : " دوستی اتحاد شوروی و مصر و دیگر خلیقهای عرب یک واقعیت زنده ایست که با هیچگونه قرار و تصمیمی آنرا نمیتوان از میان برد " . این روزنامه خاطر نشان میکند که شاخص سیاست زمامداران کنونی مصر از یکسو آنهاست خصوصت آمیز نسبت به اتحاد شوروی و از سوی دیگر نزدیک به امپریالیسم امریکا است . هدف عمده این سیاست عبارت از دست کردن پایه های عینی دوستی و همکاری با اتحاد شوروی است . عقد پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی یک پدیده تصادفی و تحمیلی شده از خارج نبود . مبانی این دوستی و همکاری در جریان مبارزه علیه امپریالیسم و در راه ترقیات اجتماعی استحکام یافته است .

این مطلب جالب توجه است که زمامداران کنونی مصر ضمن تحریف سیاست اتحاد شوروی در مناسبات با جمهوری عربی مصر ادعا میکنند که در مناسبات همکاری با اتحاد شوروی هیچگونه تغییری روی نخواهد داد . این نظر از واقعیت کاملاً مایله و راست . تصمیم زمامداران مصر در مورد فسخ پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی بدین ترتیب در روابط میان اتحاد شوروی با جمهوری عربی مصر مشکلاتی ایجاد خواهد کرد . از جمله روشن است که حل مسالمت آمیز بحران خاور نزدیک ، مبارزه در راه آزاد کردن سرزمینهای اشغالی کشورهای عربی از جانب اسرائیل و تامین حقوق قانونی خلیج عرب فلسطین نیز با دشواریهای تازه ای روبرو خواهد شد . تلاشهای انور السادات برای توجیه اقدام خود به فسخ پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی از جمله با این تحریف که گوید در دوره جنگ ۱۹۷۳ کمکهای لازم و کافی از جانب اتحاد شوروی به مصر نشده است سراپا عاری از حقیقت است .

کافیست در این مورد به قطعنامه مجلس ملی مصر که درباره این کمکها صادر شده اشاره شود. در این قطعنامه در باره کمکهای پیشانیه اتحاد شوروی به مصر سپاسگزاری عمیق ابراز شده است. بدیهی است که این تلاشها فقط بهانه ایست و انگیزه اصلی اقدامات زمامداران کنونی مصر در زمینه ورشده از مواضع همکاری با اتحاد شوروی را باید در دستگیری عمومی سیاست داخلی و خارجی آنان جستجو کرد که به منافع حیاتی خلق مصرو مبارزه خلقهای کشورهای عربی در راه احل عادلانه بحران خاور نزدیک و از بین بردن عواقب تجاوزکاری اسرائیل زیانهای سنگین وارد خواهد کرد.

روزنامه "نیویورک تایمز" خاطر نشان میکند تصمیم انورالسادات در مورد لفظیپیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی هدف کشاندن مصر به ارض راتعقیب میکند. روزنامه "نیویورک دیلی نیوز" مینویسد: "انگیزه اقدام انورالسادات هرچه که باشد این تفرقه هم برای ایالات متحده آمریکا و هم برای اسرائیل پدیده تازه مطلوبی است". به عقیده این روزنامه این چرخش نمود رسیر حوادث بر امکان آن میافزاید که رهبری مصر "به مسیر دلخواه ایالات متحده آمریکا هدایت شود".

۲ - قربانی کردن منافع ملی در راه خدمت به ارتجاع و امپریالیسم

انورالسادات و زمامداران کنونی جمهوری عربی مصر بارتک تد رجیحی مواضع ملی و ضد امپریالیستی روی گرداندن از سیاست دوران زمامداری جمال عبدالناصر در جناح ارتجاعی ترین نیروهای جهان عرب قرار گرفته اند. در جمهوری عربی مصر طی سالهای اخیر گامهایی در سمت محدود کردن مستعربخشد و ولتی اقتصاد و بازگشت به سیاست دوران رژیم پادشاهی که اقتصاد کشور در دست بورژوازی بزرگ متمرکز بود برداشته شده است. دولت کنونی جمهوری عربی مصر همراه با محدود ساختن هرچه بیشتر حقوق زحمتکشان، در راه تثبیت مواضع و پشتیبانی از محتکرین، دلالت و بورژوازی کمپرادوری می گوید. انورالسادات پس از ترک مواضع ملی و ضد امپریالیستی در سیاست خارجی، سیاست اقتصادی "درهای باز" را در کشور اعلام نموده و عملاً به آلت گوشه یفرمان بورژوازی بزرگ مصر و انحصارات امپریالیستی تبدیل گردیده که برای گسترش نفوذ خود در خاور نزدیک تلاش میکند. سیاست اقتصادی "درهای باز" برایه از میان برداشتن تمام محدودیتها در راه رشد سرمایه داری خصوصی در مصر و جلب همه جانبه سرمایه های خارجی به کشور مبتنی است که موجب تشدید تضادهای طبقاتی و اجتماعی خواهد شد. این سیاست مستقیماً در جهت تامین منافع سرمایه داران و محتکرین و تحمیل بار سنگین دشواریهای اقتصادی بر دوش مردم است. اکنون از طرف مخالف ارتجاعی در مصر حتی پیشنهادهایی مطرح میشود که موسسات بخش دولتی به صاحبان صنایع خصوصی فروخته شود. همه این اقدامات با دامن زدن به تبلیغات علیه رئیس جمهوری فقید جمال عبدالناصر و انتقاد از سیاست اقتصادی دوران وی همراه است. هدف این سیاست بسرانداختن آن تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است که در سالهای زمامداری جمال عبدالناصر انجام گرفته است. انورالسادات تحت فشار بورژوازی سابق که امکان توسعه میدان عمل یفان داده شده و بورژوازی تازه بدوران رسیده که از راه احتکار، قاچاق گیری و معاملات تشکوک ثروت انباشته اکنون بسوی ایالات متحده آمریکا و دیگر ول غربی روی آورده، با رژیمهای ارتجاعی جهان عربی رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک محمد رضا شاه نزدیک شده و مصر را هرچه بیشتر از ول ترقیخواه عربی جدا کرده و از مواضع تشریک مساعی با آنها در مسئله حمل و فصل بحران خاور نزدیک، دوری میگزیند. انورالسادات با این اقدامات خود چه در زمینه سیاست داخلی و چه در زمینه سیاست خارجی تلاش دارد حسن نظر جهان غرب و قبیل از همه ایالات متحده آمریکا و همچنین رژیمهای طرفدار امریکائی کشورهای نفتخیز منطقه خلیج فارس را بسوی خود جلب کند و از آنها وام و کمک نظامی دریافت کند.

روزنامه امریکائی "بستون کلب" در ۲۳ ماه مارس خبر داد که انورالسادات دیوید راکفلر رئیس "جیس منهنش بنک" را که پایگاه مالی عمده اسرائیل است دعوت نموده که مستشار مالی وی شود.

نوزدهم ماه مارس هفتنامه انگلیسی "تریبون" نوشت انورالسادات بافسخ پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی خود را در مقابل اسرائیل از یگانه اتوی واقعی بدون اینکه چیزی در عوض بدست آورد محروم نموده. سیاستی که انورالسادات در مسائل مربوط به بحران خاور نزدیک اعمال میکند، با منافع ملی همه خلقهای کشورهای عربی و منافع حیاتی خود خلق مصر در تضاد کامل است و بمنزله خرابکاری در جبهه واحد کشورهای ترقیخواه عربی در برابر امپریالیسم و تجا و زکامی اسرائیل محسوب میشود. اظهار نظر انورالسادات در مورد کنفرانس ژنومربوط به حل و فصل سیاسی بحران خاور نزدیک نمونه روشنی از چنین سیاستی است. در مورد این کنفرانس انورالسادات گفت دولت مصر حاضر است در کنفرانس ژنومربوط به خاور نزدیک شرکت کند حتی اگر سازمان آزاد یخسش فلسطین در آن شرکت نداشته باشد.

رابین، نخست وزیر اسرائیل این اظهار نظر را از نتایج موافقت های موقتی شمرده که میان مصر و اسرائیل بدست آمده است.

انورالسادات طی مصاحبه مطبوعاتی در کویت خاطر نشان کرد: "در صورت وقوع عملیات جنگی بین سوریه و اسرائیل احتمال دارد که مصر به پشتیبانی از سوریه وارد جنگ نشود". این اظهارات انورالسادات که نموداری از سیاست خائنانه وی نسبت به منافع خلقهای کشورهای عربی و سازمان آزادی فلسطین است درست مانند دشنه ایست که از پشت به خلقهای عرب زد میشود. همه مخالف اجتماعی و مطبوعات کشورهای ترقیخواه جهان عرب سراسر سیاست داخلی و خارجی انورالسادات و زمامداران کنونی جمهوری عربی مصر را که در رسمت عقب نشینی از مواضع ملی و ضد امپریالیستی و تسلیم و خوش خدمتی در برابر ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی است بسبب قاطعیت محکوم میکنند و تصمیم زمامداران مصر به لقبو پیمان دوستی و همکاری میان اتحاد شوروی و جمهوری عربی مصر اقدامی مخالف با منافع حیاتی خلق مصر و رسمت راهگشایی برای گسترش نفوذ امپریالیسم امریکادر منطقه ارزیابی مینمایند.

مطبوعات جهان عربی بویژه در ارزیابی مسئله مربوط به مناسبات اتحاد شوروی با کشورهای عربی و کمکها و پشتیبانی آن از مبارزات ضد امپریالیستی و در راه استحکام مبانی اقتصاد ملی و ترقیات اجتماعی خلقهای کشورهای عربی به این مطالب توجه دارند که کمکهای اقتصاد و فنی و نظامی اتحاد شوروی از موثرترین عوامل در این زمینه بوده است.

روزنامه عراقی "طریق الشعب" در سرمقاله خود خاطر نشان میکند: زمانی که مصر باغدارترین نیروهای امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم امریکا مبارزه میکرد در سیمای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی قاطع ترین و نیرومندترین متحد و پشتیبان را برای تحولات ملی و اجتماعی در کشور خود یافت. ساختمان سد مرتفع "اسوان"، پیکار در راه ملی کردن ترعه سوئز، تحولات اقتصاد و اجتماعی سال (۱۹۶۱)، مبارزه با تجا و زکامی اسرائیل در سال ۱۹۶۷، همه اینها در رشد و گسترش روابط اتحاد شوروی با مصر متحد برجسته ای بشمار میروند. در شرایطیکه مبارزات ملی و ضد امپریالیستی و بخاطر ترقیات اجتماعی در سراسر جهان عرب دامن گسترده، مصروف دیگر خلقهای عرب یار و پشتیبان صدیق و روابط مطمئن بخش تری از نیروهای هوادار آزادی و ترقی و سوسیالیسم که اتحاد شوروی در رأس آنان قرار دارد، نخواهند یافت.

عبدالحسین ابومرزاز، عضو هیئت اجرائیه سازمان آزادی فلسطین در مورد اقدام انور السادات در اثربه لغو پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی اظهار داشت: خنقهای عرب آن پشتیبانی سیاسی و کمکهای همه جانبه ای را که از جانب اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به آنها شده است هیچگاه فراموش نخواهند کرد.

هفته نامه فلسطینی "الثوره" مینویسد، اقدام انور السادات به لغو پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی، آخرین گامی است که سادات در راه از زمین بردن دستاوردهای انقلاب ۱۹۵۲ مصر برداشت.

روزنامه "فجر الجدید" چاپ لیبی خاطر نشان میشد لغو پیمان دوستی و همکاری اتحاد شوروی و جمهوری عربی مصر یک اقدام غیر منتظره نبود، بلکه نتیجه آن سیاستی است که زمامداران مصر طی سالهای اخیر در روابط با اتحاد شوروی اعمال میکنند. معامله ماجراجویانه ای که زمامداران کنونی جمهوری عربی مصر با امپریالیسم انجام میدهند نهنها برای خلق مصر بلکه برای همه کشورهای ترقیخواه عربی و امریازه بخاطر حل عادلانه بحران خاور نزدیک برآمد های جدی در بردارد.

روزنامه "باریش" چاپ ترکیه مینویسد: "زمامداران مصر با اقدام به لغو پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی ساده لوحانه امیدوارند که از ایالات متحده امریکا اعتبارات مالی و تسلیحات دریافت کنند، در صورتیکه این اقدام درست موجب وابستگی بیشتر سیاسی و اقتصادی مصر به امپریالیسم امریکا خواهد شد". روزنامه "نشنل هرالد" چاپ هند وستان خاطر نشان میکند سادات که بر پایه اتهامات ناروا به اتحاد شوروی، پیمان دوستی و همکاری با آن کشور را لغو کرد امکان کشاندن مصر بعد از غرب را تسهیل نمود. عطفی را که سادات انجام داده فقط بد و کشور ایالات متحده امریکا و اسرائیل کمک میکند. مردم جمهوری عربی مصر بزودی درک خواهند کرد که سادات با این اقدام سر نوشت آنها را بدستگیر و هائی سپرده که دشمنان واقعی خلق مصر و منافع ملی مشترک همه کشورهای عربی هستند. ششمین کنفرانس اتحادیه های کشورهای عربی که با شرکت نمایندگان پانزده کشور در اسکندریه تشکیل گردید، اقدام انور السادات به فسخ پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی را ماثبای یک اقدام مغایر با منافع ملی همه کشورهای عربی ارزیابی نمود.

ناصر الفرج صد رفق را سیون اتحادیه های کارگران و کارمندان کویت ضمن بیانات خود در جریان بحث و بررسی مسائل سیاسی خاطر نشان نمود و مینماید موافقت نامه جداسازی واحدهای نظامی مصر و اسرائیل در سینا و فسخ پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی از جانب مصر در جهت تضعیف مواضع خلقهای عرب است. این ارزیابی از جانب نمایندگان کشورهای سوریه، لیبی، عراق و جمهوری دموکراتیک یمن تایید گردید.

در ارتباط با چنین ارزیابی در اعلامیه سیاسی کنفرانس در مورد مواضع کشورهای عربی نسبت به کشورهای سوسیالیستی ماده ویژه ای گنجانده شد. در این ماده تاکید شده است که کنفرانس اتحادیه های کشورهای عربی ضرورت گسترش و تعمیق همبستگی و روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها کشور و ست خلقهای عرب اتحاد شوروی را تایید میکنند.

شما خواهید دانست پسران من ، شما خواهید دانست
چرا ما سرود زندگی را شکستیم
کتاب راهچنان بازگذاشتیم و کار را به پایان نرساندیم
تا در زیر خاک بیاراییم
بیش از این اشک نریزید پسرانم ، بیش از این اشک نریزید
سراسر گیتی از چرای این ناراستی آگاه خواهد شد
وسراسر جهان خواهد دانست این بهستان را
اشکهای ما را ، دردهای ما را
شاد و سرسبز پسران من ، شاد و خرم
جهان بر روی مزار ما باید از خواهد بود
گشتارها پایان میزند ، گیتی شکوفان خواهد شد
در صلح و برادری .

از اتل روزنبرگ . زندان سینگ سینگ

يك آشنائی با اتل و ژولیوس روزنبرگ

در باره زندگی این زن و شوهر صفحات زیادی نوشته شده است . روزهای بود که مردم سراسر
امریکا این دو جوان را دشمن خود می‌شمارند و ندانسته در دام سرمایه داری بزرگ امریکا افتادند .
این سرمایه داری می‌خواست بهرقیمتی شده خود و کشور خود را بزرگترین کشورهای دنیا جلوه گرزارد
که حتی دانش را در خدمت دارد و چون در آن روزها اتحاد جماهیر شوروی توانسته بود بمب اتمی را
بسازد هیئت حاکمه امریکا دیوانه و ارنخواست بپذیرد که کشوری که از زیر بار جنگ درآمد و آن آسیبهای
غیر قابل وصف را تحمل کرده اکنون دارای آنچنان دانش پیشرفته ای است که میتواند بمب اتمی هم
بسازد و دیگر امپریالیسم امریکا با وجود منافع سرشاری که از جنگ بدست آورده و قدرت بیسابقه اش ،
توانائی این را نخواهد داشت که سوسیالیسم را از میان ببرد . امپریالیسم امریکا بدنبال آن رفت که این
موفقیت بزرگ دانش شوروی را ناجیز و کوچک سازد لذا با ساختن صحنه ای هولناک بین زن و شوهر جوان
رامتمم کرد که گویا برای شوروی جاسوسی کرده و اسرار بمب اتمی را به این دولت رسانده اند !
زن و شوهری که هیچگونه ارتباطی با تحقیقات علمی آن روزند اشتند و تنها یهودی بودند و صلحد و ست
و تنها آرزومند زندگی بهتر برای کارگران و زحمتکشان . ژولیوس روزنبرگ در اتحادیه کارگران فعالیت
قابل ملاحظه ای داشت و همسرش اتل ، زن جوانی که گرفتار زندگی سخت و پرورش و کودکی بود از مبارزه
شوهرش پشتیبانی میکرد . در ژوئیه ۱۹۵۰ ژولیوس را توقیف کردند و در ماه اوت هم اتل را بزندان
فرستادند .

در همان روزهای صحا کات پرنج حال این زن و شوهر هر آنکس که وارد بود میدانست که این صحنه
سازی هولناکی است . اما مقامات رسمی از دادن هر توضیحی خودداری کردند و بدبختانه نقش
روزنامه نویسیها که باید روشن کردن مردم باشد ، برعکس شد . این روزنامه ها گفته ها ، مدافعات ،

اسناد فراوانی که بیگناهی این زن و شوهر را نشان میدادند منتشر ننمودند و بلکه کوشش کردند که توده آمریکایی را نه تنها در پی خبری مطلق نگاه دارند، بلکه روزبه روز زیاد آن خبرهای نادرست، با دامن زدن به پستترین احساسات یعنی غرور، خودخواهی، برتری نژادی و غیره خشم مردم را علیه روزنبرگ ها زیاد تر و زیاد تر نمایند و حتی پس از محاکمات قاضی و دیگر افراد صلاحیت دار پنهان ننمودند که آنها را اعدام میکنند برای اینکه دولت چنین احتیاجی را دارد. در واقع همان کاری را کردند که در قرون وسطی میکردند یعنی هرکسی را که برای منافع خود مضر میدانند و یا اینکه هرگاه میخواهند مردم را به راه غلط سوق دهند و در غفلت نگاه دارند عده ای را به نام جاد و کرمیوسوزاندند. اما بزرگواری، شجاعت و درستی این زن و شوهر آنچنان نیرومند بود که برعکس خواست دولت و دستگاه حاکمه آمریکا، در سراسر دنیا نه تنها بعنوان شهیدای مظلومی شمرده میشوند بلکه آنها را همانند قهرمانهای حماسه ای دستمیدارند و محترم میشمارند و امروز هم در سراسر دنیا کوشش میشود



آخرین دیدار

که از توبه محاکمات و دلایل اتهام و همه این پرونده رسیدگی شود تا شخصیت بارز بیگناهی مسلم آنها برای حتی آمریکا تظاهرات شود و یک چنین بیداری رسوا کرد. جمعه شب ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳ اتل و ژولیوس روزنبرگ را به روی صندلی الکتریکی نشانند و جریا هولناک برق زندگی آنها را سوزاند و در هم شکست. در کشورهای زیادی از جهان مردم دست به تظاهرات دادند و داری زده بودند تا شاید این جوان بیگناه را از جنگال مرگ به در آورند. اما سرمایه داری خونخوار آمریکا و ادسراها ی فرمایشی این جنایت را مرتکب شدند. نامه های این دو شهید همچون ورق زرد ست بدست میگشت و همانند وصیت نامه ای گرانمای برای انسانها و انمانیت هم آنها را میخواندند، نامه هائی که گویا ترا زهر گفته و گزارش است و پاکی و درستی این دوتن را نشان میدهد

" ما نمیخواهیم بمیریم، ما جوان هستیم و آرزو داریم که زندگی طولانی و پرثمری داشته باشیم. اما اگر راه دیگری برای ادامه زندگی وجود ندارد مگر آنکه آنرا به بهای چشم پوشیدن از شرافت شخصی و مبارزه برای دموکراسی در راه ایدئال بزرگ انسانی، بدست بیاوریم، ما در این صورت برای

خود آتیه ای نمی بینیم و نخواهیم توانست چیزی برای بچه هایمان و آنهایی که زندگی را دنبال خواهند کرد به ارث بگذاریم .

زندگی ، بدون حتی زندگی کردن ، چه معنایی دارد ؟ مرگ هرگز به هولناکی یک زندگی بی ثمر تهنی شده از هرگونه مسئولیت اجتماعی و تکیه بر عقاید خود ، نمیتواند باشد .
 يك مرد وینزن که هرگز کسی نمیبیند است که چنین قهرمانهایی حماسه ای باشند نامه بالا رابه قضاات خود نوشته بودند . ناشناس از نیویورک به پاریس آخرین نامه این مادر رابه فرزندانش چنین مخابره کرد :

" عزیزان من ، بچه های پرستید من

در آتیه شما هم باید این ایمان را بدست بیاورید که زندگی ارزش این را دارد که دنبال ششود ، زندگی شما هم باید به شما بیاورد که به راستی " خوبی " نمیتواند در میان بدی شکوفان کرد ، شما آرام بگیریید ، زیرا باید بداند که ما آرام هستیم و ترسی نداریم و عمیقاً رنگ کرده ایم که تمدن هنوز بدان نقطه از رشد خود نرسیده که برای حفظ زندگی نیازی به ازدست دادن خود زندگی نباشد و برای ما این دلگرمی بزرگی است ، اکنون که دانسته ایم که دیگران مبارزه را دنبال خواهند کرد .
 پراز ابلاغ حکم اقدام به این دو انسان ارجمند آنها با وکیل مدافع خود " بلوک " رو برو میشوند . این مرد که سنال بی پرده اشک میریخت ، زیرا با دادن این حکم دولت امریکا فاشیسم را در کشور خود پایدار نموده بود ، با دادن این حکم آنچه را که این مرد بدان معتقد بود و عمری هم برای آن و حفظ آن کوشید بود یعنی آزادی و قانون در امریکا ، نیست و نابود شده بود . پسرش هم که وکیل دادگستری بود و همیای پدر از روز بزرگ هاد فاع میگردد بنام " مانوئل بلوک " چنین میگوید :

" من هرگز این ملاقات را زیاد نخواهم برد ، در اتاق ملاقات ژولیوس پشت میز نشسته بود و کوشش میکرد که ما وکلای مدافعشان را در داری بدهد و ما را راه نمائی میکرد که چه باید بشیم تا مردم از این جنایت آگاه شوند " . پس از این جلسه مشورتی این زن و شوهر رابه سلولهای جداگانه شان میبرند و ناگهان صدای زیبای " اتل " از بیوارها و راهروها گذشت و یکی از آوازها پیچینی را میخواند :
 " روزی زیبا ، من برخوادم گشت " . صدالرزنی نداشت . همه زندانیان با و لعل این آواز دلنشین را گوش میدادند و عمیقاً مفتون این صدا نوای زیبا شده بسودند . توگویی بوئی از بهار ، از زیباییهای زندگی درون این زندان را ناگهان پر کرده است و ژولیوس قد راست میکند و فریاد میکشد : " اتل ! " از شادی ، از فرور جشمان او میدرخشد و هنگامی که صدای اتل خاموش شد ، یکی از بیست ترین زندانیان هابا صدای کرپش میگوید :

" ژولیوس تویک مادر رخطا هستی ! اما تو خوشبخت ترین مردان دنیا میباشی ، زیرا هیچ مردی در دنیا چنین زنی نداشته که تا این اندازه به او عشق بورزد " .

ببینید تا چه اندازه از این صدا عشق و گرمی تراوش میکرده است که حتی موجودی این چنین بیست راتکان داده است . ژولیوس از پشت نرده هابه او میگوید : " گوش بدار ، مرا محکوم به مرگ کرده اند ، زیرا مرا يك جاسوس بزرگی دانسته اند و گویانم به هر کس که دم خواسته هزار دلار ، هزار و پانصد دلار بخشیده ام و گویا به برادر زن دیوانه ام که مادر را بر روی اسناد ساختگی و گفته های پوچ متهم نموده پنج هزار دلار داده ام . اما عجب من هرگز آنقدر توانائی مالی نداشتم که برای تعلیم این صدای آسمانی چیزی خرج بکنم و من هرگز آنقدر پول نداشتم که به این زن عزیز کوچکترین چیزی هدیه نمایم . در این باره اگر توانی کمی فکر کن . . . " .

اتل رابه زندان " سینگ سینگ " یا آستانه مرگ میبرد تا شاید اراده این زن جوان را در هم شکند

وازاره اوشوهرش را به تسلیم وادارند تا آنها بپذیرند که دست به جاسوسی زده اند و بر همه روشن بود که دولت امریکا آماده است زندگی روزنبرگ هارا به بهای پذیرفتن " همکاری در جاسوسی " بخرد اما اتل و ژولیوس هر دو پاسخ دادند : " این راه بر روی ما دغریسته است . ما بیگناه هستیم واگر ما پشت پایه این حقیقت بزیم بهای بسیار گرانی برای زندگی برارزش و زیبای خود پرداخته ایم " .
اتل از " سینک سینک " در چند متری صندلی الکتریکی چنین مینویسد :

" عشق من ! تومی بینی که من در راه سفر تاریخی خود مان از مرحله دیگری هم گذشته ام ، احماً میکنم که پخته تر شده ام ، در اتاق من کتاب و عکسهای رنگی دارم و عکس بچه هاروبرویم است و هرگاه که دلم بخواهد آنها به من لبخند میزنند . من در خودم این نیرو و این عقیده و امید های زیادی را به آتیه به دست آورده ام تا بتوانم شبهای پر از درد و هولناکی را بگذرانم ، تا فریاد هایم از گلویم بیرون بجهد ، زیرا من چنین حقسی راندارم تا بتوانم به آرزوهای آتشینم آرامش بخشم ، ژولیوس عزیزم من اگر بدانی با چه بی صبری در انتظار پایان این سفر میباشم تا بتوانم پیروزمندان در عرصه یک زندگی گرانبها بگذارم ، یعنی آن چیزی که این دوران امروزی میخواهند از ما بگیرند " .
ژولیوس مینویسد :

" زن عزیزم ! جقد رخود را در برابر تو کوچک می بینم و تا چه اندازه هم از داشتن تو ، ای سرچشمه زندگی من و نیرو ، سر بلند میباشم . نمیتوانم حقیقت این جریان را از مردم بپوشانم . در بیازود همه آنسرا خواهند دانست ، دولت را آرام کن و بدان که ما تنها نیستیم و اگر حکم غیر انسانی که توورا محکوم نموده اکنون بهت همگانی را برانگیخته اما بالاخره امواج اعتراض راهم به حرکت درخواهد آورد ، باور کن من میدانم که تو چه میکنی ، از درد ورنج تو آگاه هستم ، دل من برای تو خونین است ، نمیدانی تا چه اندازه آرزودارم که با تو باشم ، از تو فاع کنم ، پاسداری بنمایم ، به خصوص در این روزها که توبه من نیازمندی ، دلم میخواست تو را در آغوش خود میگرفتم ، اما میدانم که تو ایستادگی خواهی کرد و سیه و ضایفه خودت آگاه هستی و همین جهت مطمئن هستم که روزی ما از تو با هم خواهیم بود ، در زندگی گرانبهای خود مان آنگونه که تو میگوئی و در میان خانواده زیبایمان " .

اندک اندک مردم شروع کرده بودند که به حقیقت پی ببرند ، روزی " بلوک " که با همه توانائی و نیرو برای رهائی این زن و شوهر مبارزه میکرد مدارک کافی بدست آورد که برادراتل همه چیز را برپایه دروغ گزارش داده است و بداند کتر " هارولد اوری " و " روبرت اوینهایمر " که بنام " پدر های بمب اتمی " شناخته شده بودند به نزد قاضی " کافمن " میروند (این قاضی خود پهلوی بود و از ترس اینکه او را بهد فاع از پهلویان متهم نمایند بیش از دیگران در نابودی اتل و ژولیوس کوشید) . اما این مرد این اسناد را نپذیرفت و گفت : " ... برپایه دلایلی تا این اندازه بیگناه نمیتوان دادگاهی را که ایش را داده تجدید نمود " کتر " اوری " پس از این برخورد متاروشختمانک میگوید : " تا به امروز اگر شک در باره ایسن دادگاه داشتیم از میان رفت . اما اکنون مطمئن هستم که روزنبرگ های بیگناه هند و هنگامی که این دادگاه را دیدم کافمن را امید دیدم بلکه " ما کارتی " را امید دیدم . من بی اندازه متاروشختم ، از وحشت و بیشرمی که سراسر امریکارا در بر گرفته بیم دارم و چیزی که برای من در دناک است ، رفتار روزنامه نویس ها است ! من شمارائی روزنامه نگاران نگاه میکردم حتی یک آن یک برق نفرت و خشم در چشمان شما ندیدم ... " .

همه دادگاه هایکی پس از دیگری این حکم را تایید نمودند . تنها دیوان عالی تمیز مقاومت کرد و سه نفر اقصا تا پایان عقیده داشتند که باید سراسر پرونده را از نو رسیدگی نمود ، قاضی " سیلانک " اعلام داشت " هنگامی که موضوع مرگ در پیش است قضاوت نباید عجلوانه باشد " و قاضی دو گلاس هم

اعلام میدارد: "من موافق این رای نیستم و قانون هم پشتیبان من است!"
سه روز پیر از اینکه تقاضای تاخیر حکم اجرای اعدام رد شد ژولیوس به وکیل مدافعش نوشت:
"اگر حکم اعدام درست در آن آژیک جلسه عمومی سازمان ملل تأیید شده است، این پیش آمد رانهاید
اتفاقی دانست."

ژولیوس وائل در زندان یکدیگر را دیدند و او را به پسرهایش چنین مینویسد:

"پا روز چهارشنبه بدیدار من آمد و مانند همیشه خندان و شاد بود و بسیار هم دلخوش شمسد
هنگامی که دید من هم مانند او ایستادگی میکنم و روحیه ای قوی دارم... مایک آن از این دیدار
کوتاه را از دست ندادیم و خود را برای مرحله بعدی مبارزه آماده ساختیم... مادران (گمان
کنم که خودتان با خواندن سنطور بالا متوجه شده باشید) روحیه بازاری دارد و با اینکه ما میدانیم
که شما اشک خواهید ریخت و آرزو مندیم که اجسام کم که هر اندازه هم اندک باشد بتوانسته باشیم بشما
امید خود را متلقین نمایم و امید وارم که بچه هایم کمی آرامش و نیرویه دست آورده باشند و زیرا، و
این را باور کنید، من بی امید نیستم و تمیدانید تا چه اندازه این امید پایدار و درست است."

در دنیا مبارزات برای نجات این زن و شوهر روز به روز گسترش مییافت و حتی پاپ وادار شد بسیاری
رهائی آنها کوشش کند و آن را بخواد. اما این جنایت انجام گرفت و ائل و ژولیوس در آخرین دقیقه
زندگی به وکیلشان نوشتند: "هرگز اجازه ندهید که به شرف و به بیگانه های ما آسیبی برسد."

در سراسر جهان در همه کارخانه ها و در بناها و در انسا نهائی که برای زیستن میبایستی هرلقه نانی را
به زحمت به دست بیاورند و در زیر فشار کار فرمایان و تهدید آنها بودند به یاد این دو شهید که درست
پیر از چهارده سال زندگی زناشویی با هم کشته شدند یک دقیقه سکوت کردند و در سراسر جهان
سوسیالیسم شهادت ائل و ژولیوس به یک عزای ملی مبدل شد. حتی در امریکای آن محیط مرگبار
در آن محیط وحشت و فشار با وجود تهدیدها تعداد زیادی از مردمان آزاده امریکائی در کمیته نجات
روزنبرگ ها شرکت نمودند. و اما در عوض بیشمار بودند آن امریکائیهای که از کشته شدن دو سرخ و
دو یهودی فریاد های شادی سرد اند و روزنامه ها هم تبلیغات هولناک خود را دنبال کردند و در برابر
عظمت روحی و توانائی اخلاقی این دو قهرمان یک جبر را بران اعجاب مرد نوشتند که ائل روزنبرگ،
درست ۸۰۱ روز در "سینگ سینگ" که به زندان مرگ معروف است بسر برده است و برای هیچ زنی
تا آن روز چنین پیش نیامده...

ائل و ساعت پیش از مرگ چنین مینویسد:

"عزیزان من! بچه های پرستیده من! تا به امروز هنوز به نظر میرسید که شاید ما روزی از توبه هم
برسیم و با هم باشیم. اکنون که دیگر غیر ممکن شده است، شما باید از آنچه که ما آموخته ایم آگاه شوید...
مایک زن و یک مرد عادی هستیم."

ژان فرویل نویسنده فرانسوی در شب شهادت این دو انسان بزرگ اشعار زیر را برای آنها
سروده است:

بهار زیبا رنگ عزای خود گرفته
دخیمان برای همیشه نفرت و لعن را برای خود
ستاره ها به یکباره خاموش شدند
و نام شما همچون تندریله ها را میشکند
خشم و هراس در تاریکی میتازند
همانند فریادی بلند از عشق که در سده ها پیروز
و تاخت و تازانها آموخته باناله است
میکند
اقتباسم. ف. ارتکاب در زانته بنام "چهره های از زنان".

انقلاب امریکا و محتوی طبقاتی آن

(بمناسبت ۲۰۰ سالگی انقلاب امریکا)

دویست سال پیش از این در قاره‌ی امریکا نخستین انقلاب اجتماعی بزرگی رخ داد که ملت تازه و کشور تازه ای در جهان بوجود آورد ، تعادل نیروهای زمان خود را زیرورو کرد و فصل نویینی از چگونگی مناسبات سیاسی بجموعه‌ی تاریخ جهان افزود . اینک ایالات متحدہ امریکا دویست سالگی این انقلاب را در محبوحه‌ی یک دوگونگی حیرت‌انگیز در همین زمینه جشن میگیرد . مقامات رسمی امریکا مقدمات وسیع پرشکوه ترین جشنهای ملی کشور خود را تدارک می بینند . مبلغین رنگارنگ بشمار وابسته طبقات حکمفرمای آن سرزمین - در حالی که درباره‌ی ماهیت اصیل و د زیر خاکستر فراموشی مدفون شده‌ی این انقلاب ساکتند - خاطره سنتهای آترانه بمثابه یک حقیقت آموزند بلکه همچون یک اسطوره‌ی افسون کننده ، طلسم تسخیر افکار عمومی قرار میدهند . دستگاه گسترده‌ی تبلیغاتی جهان سرمایه داری که به امپریالیسم امریکا همچون دژ استوار نظام سرمایه داری میگرد در این ارکستر پرسروصدا و تپه‌ی از محتوی انقلابی شرکت میکنند و هدف عمده‌ی این تبلیغات وسیع آنست که خاطره مبهم و غبارگرفته‌ی سنتهای این انقلاب را وسیله تجلیل و آرایش استعمار نوین امریکا با تمام فساد و زوالت و ماهیت ضد انقلابی آن قرار دهند .

جنبش انقلابی امریکا در نباله‌ی مبارزات گسسته و ناپیکریان مردم از همان سالهای نخستین اسکان در قاره‌ی امریکا میاشد که پیوسته میکوشیدند بسود خود مختاری در عرصه‌ی قانونگذاری و قضائی و اداری محلی امتیازاتی از دولت بریتانیا بگیرند . اما دوران اوج این نهضت از نیمه‌ی دهه هفتم قرن هجدهم (۱۷۶۵) آغاز شد .

بریتانیا ی کبیر دره جنگ هفت ساله علیه فرانسه و اسپانیا را (۱۷۵۶-۱۷۶۳) برای کسب سیادت در بانی و قبضه کردن مهاجر نشین های امریکا با پیروزی درخشان نظامی وارضی بر این دو دولت پشت سر گذاشته بود . اما این پیروزی بزرگ که بریتانیا را به بزرگترین امپراطوری آن روزگار مبدل ساخت نطفه‌های اولیه‌ی شکست های آینده را در رطن خود میپروراند .

تضاد های جامعه تشدید شده بود . برای سوداگران مرگ ، پیمانکاران نیازمند یه نظامی که با مقامات نظامی بند و بست داشتند و سهمی از سود های کلان خود از این پیمانکاران را با تهباسا تحویل میدادند و محکومین ما یحتاج عمومی مردم ، جنگ یک مائده‌ی پرپرکت آسمانی بود . در حالی که عامه مردم جز گرسنگی ، تشدید فقر ، و مصائب ناشی از جنگ ، و از دست دادن عزیزانی که در میدان های جنگ قربانی شده بودند ، بهره ای از " عظمت امپراطوری " نمیبردند .

در عین حال این امپراطوری پیروزمند در زیر بارگران یک وام هنگفت ناشی از جنگ در هم فشرده میشد . برای پرداخت این وام راهی بجز وضع مالیاتهای رنگارنگ نوین بنظر نمی رسید و این تحمیل های نوین نیز با مقاومت مردم کار د با ستخوان رسیده روبرو میشد . در بسیاری نقاط بین مودیسان

مالیاتی و مامورین دولتی کار بهزد و خورد کشید و دولت ناگزیر شد بسیاری از این مالیاتها را ملغی سازد. اما خزانه تهی بود. سود اگران و صاحبان مانوفاکتور که جنگ بخاطر تامین منافع آنم ابرپاشده بود، حاضر نشدند از گنج های باد آورد سود های کلان، سهمی بد دولت بپردازند.

بسیاری از اعضای پارلمان وعده ای از رجال متنقد دولتی یاد را بین شرکتها سهم داشتند یا اینکه از خوان احسان آنها متمتع بودند. دولت که در تنگنا قرار گرفته بود خود را ناگزیر دید دست بجیب امریکائیان دراز کند، و بدین منظور یک رشته قوانین مالیاتی گوناگون بعهده مردم امریکا بتصویب پارلمان بریتانیا رسید که بر سر و صد ا تراز همه قانون الصاق تمبوی بود. این قانون مقرر میداشت که بتمام اسناد دولتی، مدارک بازرگانی و قضائی، همه مطبوعات اعم از کتاب، مجله، یا روزنامه متناسب با بهای آنها تمبود ولتی الصاق شود.

سراسر امریکاراطوفانی از اعتراض فرا گرفت. مبارزه از چند جهت آغاز شد. مجالس قانونگذاری محلی و دیگر سازمانهای عمومی بمخالفت برخاستند. در جلسه مشترک نمایندگان نه مهاجر نشین از سیزده مهاجر نشین که در نیویورک تشکیل شده بود، یکی از نمایندگان جوان، پاتریک هنری که بعد هاد رعدا در رهبران رادیکال نهضت قرار گرفت چند قطعنامه تسلیم مجلس کرد که در آنها گفته میشد: در جامعه امپراطوری، امریکائی باید از همان حقوق و آزادی های برخوردار باشد که بموجب قانون اساسی و اصول دموکراسی هر فرد انگلیسی از آن برخوردار است. امریکائیان در پارلمان امریکای طوری نمایندندارند، و بدون حضور نمایندگان امریکای وضع هیچگونه مالیاتی از طرف پارلمان بامر امریکائیان مجاز نیست. مردم امریکادارای یک رشته حقوق طبیعی هستند که هیچ قدرتی حق سلب آنها را ندارد.

در آن زمان، بین طبقات فرمانروا و صاحب امتیاز امریکا، محافظه کاران توری (Tory) علاقمند بعظمت امپراطوری که با هیچگونه سنتد موکراسی میانند داشتند، در این مجالس واجتماعات دارای قدرت و نفوذ زیاد بودند. بین آنها و طرفداران این قطعنامه ها که از آنها بعنوان انقلابیون رادیکال یاد شده است بحث و مشاجره شدیدی در گرفت که اگر فشار از طرف مردم نمیبود این کشمکش ها بسود محافظه کاران تمام میشد. وسیله اعمال این فشار سازمان " پسران آزادی " بود که از طرف روشنفکران جوان بمنظور مبارزه علیه قانون الصاق تمبوی وجود آمده بود. بعد هاد رجنب این سازمان سازمان دیگری بنام " دختران آزادی " بوجود آمد. دختران از یکسو برای خود دارای از خرید هر گونه کالا ی لوکس و آرایشی انگلیسی هم پیمان شدند و از طرفی اعلام داشتند تقاضای نامزدی راتنها از جوانانی قبول خواهند کرد که به " پسران آزادی " بپیوندند.

جامعه امریکا یا مجموعه اضداد

جامعه امریکاد ر استان نهضت انقلابی خود علیه امپراطوری بریتانیا از فده های پراز چرک تضاد های سهمگینسی رنج میبرد. اصول برده داری در قسمت جنوبی این سرزمین رواج کامل داشت. " تمدن شکوفان " این مهاجر نشین ها بر روی دوش بردگان بنا شده بود که بعلت سیاهسی پوست مانند حیوانات خرید و فروش میشدند و هیچ حقی حتی بوجود همسران و کودکان خود نداشتند. در سرزمینهای شمالی گرچه برده فروشی معمول نبود، اما سیاهبویستان همچون گروه بیگانه ای تحت حمایت سفید پوستان زندگی میکردند و اکثر آنها جزیکارهای سیاه گماشته نمیشدند.

در داخل خود جامعه سفید پوستان شدت تضاد کمتر از این نبود. بردگان مزد، امتیازشان بر غلامان زرخرد اولاد ریوست سفید آنها بود و یگراینگه آزاده و با اختیار خود میتوانستند ارباب و مولای خود را برگزینند. این بردگان مزد، قسمت عمده ای افزارمندان، کسبه، خیل بیشماری

کشاورزان و بطور کلی توده‌های پائین جامعه از هیچگونه حقوق سیاسی، حتی بطور صوری هم برخوردار نبودند.

طبقات فرمانروا، اشراف صاحب زمین و الیگارش‌های صاحب کارخانه و سرمایه‌موضع خود را در همه‌جا از جهات مختلف استوار کرده بودند: به حکام و نمایندگان دولت بریتانیا نزدیک میشدند و بیاد ستیاری آنها کسان خود را بربراس مقامات دولتی و قضائی قرار میدادند. با استفاده از موضوع خود و باینده و بست‌های پشت پرده آبادترین و حاصلخیزترین زمینها را بتصرف می‌گرفتند: ویرجینیای سراسر در دست چند خانواده افتاده بود، در نیویورک اشراف و مالکین از برکت ساخت و پاخت با مقامات اداری و قضائی مالکین جزء را زمینهای آنها رانده و همه‌ی اراضی را یک‌کاسه بتصرف درآورده بودند. در ماساچوست و دیگر کلفی ها حال بهمین منوال بود.

باینجهت بود که چون در آستانه انقلاب این اقلیت کوچک که قصد داشت در قدرت دولتی امپراطوری بریتانیا شریک شود، ندای آزادی، برابری، حقوق طبیعی انسانی، حقوق برابری برای انتخاب شدن و انتخاب کردن داد. و این شعار بود که مردم را از جای کند و ب میدان مبارزات عملی کشاند.

در عین حال در داخل طبقات فرمانروا و صاحب امتیاز نیز تقسیم بندیها و تضاد‌های خاصی وجود داشت.

مرجع‌ترین گروه در داخل این طبقات توری (Tory) ها بودند که از آنها بعنوان محافظه کاران یاد کرده‌اند. اینها بهیچگونه " سنت در موکراس انگلیسی " که اینک سپر مبارزه‌ی حاکمیت مطلقه‌ی بریتانیا بود عقیده نداشتند. برعکس " سنت اشرافی انگلیسی " معبود آنها بود. فریفتگی آنها به امپراطوری واحد و تجزیه‌ناپذیر بریتانیا اندازه نمیشناخت. دشمن سرسخت هرگونه دخالت " عوام الناس " در کار کشورداری بودند. نهضتی را که در آمریکا آغاز گردیده بود شوم و بدعا قبیست میدانستند بخصوص که در برابر چشم آنها شرایط مشخصی مجالی بدخالت توده‌های مردم در حسل و فصل مسائل داده بود.

طرفداران نهضت نیز بد گروه عمده تقسیم میشدند. انقلابیون محافظه کار و انقلابیون رادیکال محافظه کاران باندازه‌ی رادیکال‌ها برای گرفتن امتیازات هرچه بیشتر از بریتانیا و شرکت یافتن در قدرت دولتی بیقرار بودند. اما شتابزدگی آنها رانداشتند و هرگونه اعمال شدت را برای گرفتن این امتیازات بطور موکود میکردند. از سوی دیگر باندازه‌ی توری‌ها فریفته طنین‌عنوان امپراطوری عظیم الشان بریتانیا که امریکاجزء متساوی الحقوق آنرا تشکیل بدهد بودند، و باندازه‌ی توری‌ها از هرگونه دخالت و شرکت توده‌های مردم در امر مبارزات بیم داشتند.

رادیکال‌ها معتقد بودند برای گرفتن امتیازات اعمال شدت ضرورت قطعی دارد و الا بریتانیا بهیچگونه گذشتی تن در نخواهد داد و هرگونه تردید و تعلل در این زمینه عواقب وخیم بار خواهد آورد. برای پیشبرد کار قاطعیت شرط اساسی است. این گروه نیز در آغاز نبرد بهیچوجه اندیشه‌ی جدایی از بریتانیا را در مخیله‌ی خود نمی‌پروراند. آنها طالب شرکت در قدرت و حاکمیت بودند و آنرا در چهارچوب نظام امپراطوری بریتانیایی جستند و لوبیا توسل با سلحه. اما بهمین نسبت که مبارزه حد تعیافت و یخته ترمیشد و دخالت توده‌ها گسترش مییافت آنها رانند تر بجلو میرانند تا آنگاه که مسئله برای آنها بدین شکل مطرح شد: ما قدرتش و حاکمیت می‌خواهیم، اگر ممکن شود در چهارچوب امپراطوری و اگر لازم افتد مستقلا و در خارج از آن.

در عین حال رادیکالیزم آنها را در برابر دولت بریتانیا، محافظه‌کاری آنها را در مورد توده‌های مردم امریکا تعدیل میکرد. این آقایان رادیکال با استثناء معدودی که زود یاد ببرد رشمرا را رادیکال‌های خلقی

درآمدند و برابر مردم باندازی هر محافظه‌کاری محافظه‌کار بودند و چنین نبیتی نداشتند که امتیازی از هر قبیل که باشد برای توده‌های مردم قائل شوند. بر روی همین می‌توان گفت که در این اردو و گساره، این اشرافیت ارضی والیگاری امریکایی بود که از اشرافیت ارضی والیگاری " سرزمین مادری " حقوق برابر طلب میکرد بدین اینکه چنین حقوقی برای توده‌های پائین قائل باشد. در این نقطه از مباحثه تا مدتی بود، محافظه‌کاران و رادیکالهای دُبقه فرمانروایان می‌رسیدند. یگانه امتیاز رادیکالها بزمحافظه‌کاران و توریپها آن بود که میگفتند بدن و پشتیبانی مردم و شرکت آنها در مبارزه کاری از پیش نمی‌رود. باید آنها را بموقع بمیدان کشانید و بموقع رام و آرام کرد. توریها جواب میدادند: ای — پلنگ خوابیده هرگز نباید بیدار شوند، اگر آنها بمیدان راه پیدا کنند، افسار خواهند گسیخت و آنگاه دیگر ریه‌پنه‌ی زمین جایش برای ما وجود نخواهد داشت. و باز رادیکالها سرتکان داده و میگفتند خواهیم دید! و توده‌های مردم بی‌اعتنایی برخوردار عقاید بی‌خبر از کنه‌تظاره‌های طبقات فرمانروا به‌آزاد خواهی و پشتیبانی از اصول دموکراسی، در همه جا بمیدان می‌آیند بدن و ریه‌پنه‌ی مبارزه را گسترده تر می‌ساختند و آن عمق و قاطعیت بیشتری بخشیدند.

در حقیقت این اجتماعات خلقی مظهر رادیکالیسم واقعی، و حربه‌ی برنده‌ی نهضت بودند. آنها بطور خود بخودی و تحت تاثیر شرم طبقاتی خود، بدون رهبری آگاه، بدون مجهز بودن به حربه تئوریک و در نتیجه بدون برنامه مشخص وارد میدان عمل میشدند و هر قدر شرکت آنها در مبارزات بیشتر گسترش مییافت رادیکالیسم در مبارزه مفهوم واقعی تری بخود میگرفت. مثالی مشخص ذکر کنیم:

هنگامی که نمایندگان همه‌جانبه‌گرا از سیزده همه‌جانبه‌گرا در تشکیل جبهه‌ی متحدی در برابر بریتانیا در شهر نیویورک اجتماع کردند پاتریک هنری نماینده‌ی جوانی که بعد از اردو رادیکالهای توده‌ای قرار گرفت پنج قطعنامه در زمینه‌های مختلف به جلسه‌ی عمومی تسلیم کرد. در این قطعنامه‌ها برابری امریکائی و انگلیسی در تمام مشغول سیاسی، قضائی و قانونگذاری اعلام میشد. تاکید میشد که جز با حضور نمایندگان امریکادار جلسه پارلمان هرگونه وضع مالیات در مورد امریکائیان مردود است. و " حقوق طبیعی " امریکائیان راهیج نیروی نمیتواند سلب کند. این قطعنامه‌ها با اینکه هنوز از مسئله درخواست جدایی بکلی دور بودند مورد مخالفت جدی توریها و محافظه‌کاران واقع شد. بحث و کشمکش بطول انجامید و توریها تنها هنگامی حاضر بمقرب نشینی شدند که دامنه تظاهرات علیه آنها بالا گرفت و جناح رادیکال توانست قطعنامه‌ها را ولوی اکثریت ضعیفی از تصویب جلسه‌ی عمومی بگذرانند و این نخستین ضربه‌ای بود که بر قدرت و حیثیت بریتانیا وارد شد. از سوی دیگر تصویب این قطعنامه‌ها را مردم بمتابه تسجیل حقوق سیاسی و اجتماعی خویش تلقی میکردند. برای آنها موضوع بدینگونه مطرح بود که اگر پارلمان انگلستان بدون حضور نمایندگان امریکائی نتواند قانونی در باره امریکائیان بتصویب برساند مفهوم آن اینست که در مجالس مقننه‌ی محلی امریکائی نیز همین اصل رعایت خواهد شد و قاطبه‌ی اهالی در آراء عمومی و تعیین سرنوشت خویش حق شرکت خواهند داشت این امیدها توده‌ی مردم را با گسترش روزافزون بمیدان نبرد میکشاند، مبارزات شکل قاطع‌تری بخود میگرفت و این وضع موضع جناح رادیکال هیئت حاکمه را تحکیم میکرد.

تشدید و توسعه مبارزه‌ها دولت امپراطوری بریتانیا را که هنوز مسئله توسل با سلاحه بمنظور سرکوب همه‌جانبه‌گرایان امریکائی مطرح نبود و ادراک بمقرب نشینی کرد و قانون الصاق تمبر بر ازمدها کشمکش که حاصلی برای بریتانیا بر نیارورد طغی شد. ولی این دولت، هم بدان سبب که بیول نیاز مردم است و هم بدان سبب که نمیخواست خود را برابر " ماجراجویان عاصی امریکائی " ناتوان نشان دهد مالیات‌های تازه‌ای وضع کرد و متحد و یتیم‌های تازه‌ای برای صادرات و واردات امریکائی قائل شد و بدین نحو مبارزه‌ها باز هم وسعت گرفت.

جبهه خلقی ضد انقلاب

نتیجه‌ی ناگزیر این وضع‌تکامل مبارزات توده‌ای بود که بتدریج رهبرانی آزموه‌آگاه مبروم مبارزه در بین آنها پدیدار میشد و فعالیت توده‌ای بتدریج شکل کارآتری بخود میگرفت بنحوی که سرانجام طبقات فرمانروا و حتی جناح رادیکال آنرا به‌سراسر افکند و آنها را بفرکانداخت که دست توریها و الیگارشیها را تا حدی در رستند دست جبهه‌ی توده‌ای بازبگذاشتند. این کارآسانی نبود. در سال ۱۹۶۸ الیگارشیهای نیویورک خاصه خاندان دلانسی طریق "معقول" تری برای درهم شکستن این جبهه در پیشرگرفتند. دلانسی پرچم انقلاب برد و شرگرفت: از جبهه‌ی توریها به جبهه‌ی رادیکالها و از آنجا به جبهه‌ی توده‌ای پیوست. تا توانست با رهبران توده‌ای از قبیل ماگد و ناله ایزاف سیزر، جان لمبود یگران گرم گرفت. با اینکه در آن زمان تکامل نهضت توده‌ای تا بدین حد رسید نبود که شمار "بتوانگران اعتماد نکند". آنها در لحظات حساس شمارا تنها خواهند گذاشت و بدنیال منافع شخصی خود خواهند رفت. در بین جبهه‌ی توده‌ای و روشنفکران رادیکال رواج داشت اما چون هنوز زمینه‌ی کاملاً مسلط طبقاتی مبارزات اجتماعی و قوف کامل نداشتند و به انگیزه‌های اخلاقی، اگر نه بیشتر از انگیزه‌های طبقاتی، اما حداقل بهمان اندازه اهمیت میدادند. دلانسی را بین خود پذیرفتند. وی همینه‌گائی برای خود باز کرد و اولین قدم در برد برآمد با رقیب بسیار نیرومند خود خاندان لیونینگستون تصفیه حساب کند و مجلس ایالتی نیویورک را از وجود او دست‌نشانده‌گانش پاک کند. اگرچه اکثریت توده‌ی مردم، خود از حق دادن رای محروم بودند اما پشتیبانی آنها انبوه را در دهندگان را بسود دلانسی بسوی صندوق آراء کشانید و مجلس بطور عمده بدست طرفداران و دست‌نشانده‌گان او افتاد. چون از این کار فراغت یافت در صد در تصفیه حساب با انقلابیون برآمد. دست به تفتیش‌های نفاق افکنانه زد، با ایجاد بدگمانی شکافی در جبهه پدید آورد، سپس خود با ایجاد گروه تازه‌ای به‌همان عنوان قدیمی "پسران آزادی" پرداخت و آنها را از بین طرفداران خود، مترددین و عناصر زرد و بندچی بیکه‌چین کرد و بدین نحو جبهه‌ی خلقی را شدیدا به‌نا توانی کشانید. جمعیتی که وی بدینسان پدید آورد بعد ها مبدل با ستوارترین پایگاه آریستوکراس ارضی و الیگارشی‌های نیویورک گردید. وطولی نکشید که در ایالات دیگر نیز از این مانور سرمشق گرفتند. با وجود این جبهه‌ی توده‌ای نه تنها از هم نپاشید بلکه پیوسته در کار مبارزه و در تشخیص واقعیت ارتباط‌های اجتماعی پخته‌تر و بی‌تر میشد تا آنجا که در صد برآمد با رادیکالهای توده‌ای "سرزمین مادری" علیه مجموع اشرافیت و الیگارشی هر دو سرزمین جبهه واحدی بوجود آورد.

منافع توده‌ها تجزیه پذیر نیست

مصائب ناشی از جنگ جبهه‌ی توده‌ای رادیکال بریتانیا تقویت کرده بود. رادیکالهای توده‌ای آمریکا و همچنین رادیکالهای طبقات فرمانروا بدین نتیجه رسیده بودند که هرگونه جنبش آزاد و یخوامانه علیه طبقات حاکمه‌ی بریتانیا، و هرگونه تشنج انقلابی در آن کشور کار را بر انقلابیون امریکائیان خواهد کرد. همانگونه که الیگارشی‌ها و اشرافیت رادیکال ترجیح میدادند با تفاق دولت "سرزمین مادری" یک فدراسیون عظیم الشان امپراطوری بوجود آورند، بهمان نحو هم رادیکالهای توده‌ای عقیده پیدا کرده بودند که نهضت انقلابی امریکائیان است از مبارزه‌ی عمومی همه‌ی مردم مستمیده در سراسر جامعه‌ی امپراطوری که در جبهه‌ها مختلف باشکاف مختلف جریان دارد. رادیکالهای توده‌ای امریکائی برادیکالهای توده‌ای انگلیسی به‌شبه‌ی متحدین طبیعی خسود می‌نگریستند.

در همان اوان جان ویلکس نامدارترین رهبران توده‌ای انگلستان با سهام "فعالیت‌های مخرب" بزندان افتاد. و این حادثه بر شدت تواضع‌آلودر بین توده‌های مردم موقشرهای لیبرال افزود.

اهالی میدلسکس، اورا بنامندگی پارلمان انتخاب کردند ولی پارلمان از بد یافتن اعتبارنامه او خود داری کرد. چیزی که بود در ایجاد دولت بریتانیا ناگزیر شد اورا از زندان آزاد سازد. ولیکن بمحض آزادی از زندان بملک انقلاب امریکا شافت و بیانیه ای منتشر کرد که از تجاوزات و اعمال غیرقانونی دولت در آن سخن رفته بود. این ادعاهای بود علیه دولت که یکی از مواد آن اعتراض بمتجاوز در حق مردم امریکا بود.

جان هورن توك یکی دیگر از رهبران انگلستان با اعتقادی راسخ فریاد میزد: "آنگاه کسه مردم امریکا در اسارت هستند ما نمیتوانیم آزاد باشیم و آنها بهیچوجه در اسارت نخواهند بود اگر آزادی در کشور ما مین باشد. همه ما ستونهای يك بنا هستیم. یادمه با هم باید ارمینا نیسم یا همه با هم فرو میریزیم."

برخی از رهبران توده ای انگلستان بخصوص از اینجهت اظهار خوشحالی میکردند که نهضت انقلابی زود و بموقع بداد امریکا رسیده است. این جریانها در حدود هشتاد سال پیش از آن بود که قوانین علمی مبارزات طبقاتی بوسیله ی مارکس کشف شده باشد. رهبران آن زمان بمقتضای شرایط موجود اقتصادی وحدود رشد ابزار تولید بمسائل جنبه ای انتزاعی میدادند. برای آنها مملکتهای اخلاقی و ملی هنوز بسیار مهم بود. آنها بدینجهت باستقلال امریکا شاد یا شرمگندند که بزعم آنها این کاریش از آن انجام میشود که افکارناهنجار و فساد علاج ناپذیر جامعه ای انگلیسی بدنیسی جدید راه یابد. آنها از خود می پرسیدند: آیا این عادلانه است که ما که در حال غرق شدن هستیم مهاجر نشین های امریکا را همچا خودمان باعناق این ورطه بکشیم؟ آیا نباید از صمیم قلب خواستار آن باشیم که اقلیك سرزمین آزاد وجود داشته باشد تا چون فساد و گندیدگی جامعه ما را بکلی ویران کند ما بتوانیم بآن سرزمین پنا ببریم؟

با این ترتیب تعجبی نیست اگر بگوئیم بین رادیکالهای توده ای انگلستان و امریکا يك رشته مکاتبات بمنظور هماهنگ کردن مبارزه و تشکیل جبهه ای متحد رد ویدل شد. ولی دشواریهای چندی این کار را ناموفق گذاشت. هنوز زمان برای آغاز چنین نبرد مشترکی علیه الیگارشی و اشرافیت آماده نبود و شرایط ضروری این کار وجود نداشت. وسیله ای این مکاتبه ارتور لی از اشراف عمدی امریکا نماینده آن در دربار سلطنتی بود که بعد ها ما سا از نهضت روی گردان شد. همانطور که در امریکا مشاهده کردیم در انگلستان نیز دستهای ناپاکی برای ایجاد تفرقه در جبهه ای خلق بکار افتاد و چون کارها بر مدارك دیدها و لوی روشن جریان نداشت اکثر جنبه ای شخصی پیدا میکرد. بین رهبران سخت تفرقه افتاد.

در امریکا هم باتوطئه ود سیمسه ماگد و گال را بزندان کشانیدند و تهدیدش کردند که باتهام "علیای مخرب" و "قیام علیه اساس حکومت" محاکمه اثر خواهند کرد. اما وی استوار بر جای ماند و اعلام کرد که جلسهی محاکمه خود را به محاکمه ای دستگاه فرمانروا مبدل خواهد کرد. انتشار این خبر توده های مردم را در سراسر ایالت نیویورک از جای کند. گروه گروه مردم از دهقان و افزارمند و کاسب و کارگزاران کثافت آن ایالت روی بسوی نیویورک روان شدند تا در جلسهی محاکمه وی حضور یابند. کار بجایی رسید که آنها که قصد محاکمه ای ماگد و گال را داشتند با هزاران لطایف الحیل اورا راضی کردند که پیش از فرارسیدن روز محاکمه با سپردن التزام که در حوزهی قضایی نیویورک بماند، از زندان خارج شود. التزام نامه ای که هر دو طرف میدانستند ضمان اجرایی ندارد.

اما بهر حال تنها جبهه جبهه ای خلق آغاز شده بود و میبایست ادامه یابد. عاملین زبردست طبقات فرمانروا توانستند صفوف "پسران آزادی" را از صفوف توده مردم جدا سازند. در نیویورک اجاره داران زمین و مستغلات علیه موجرین خود بپای خاسته و از سپرداخت اجاره بهای کمرشکن

سرباز زدند . آنها امید داشتند که اگر زیر فشار قرار بگیرند سازمان " پسران آزادی " بیاری آنها خواهد شتافت . اما آنگاه که مالکین و اشراف برای سرکوب آنها بد شمعان خود ، یعنی نیروهای دولتی (انگلیسی) متوسل شدند ، این سازمان را دیکال حاضر نشد بسود این " هرج ومرج طلبان ماخل نظم " وارد معرکه می مبارزه شود .

آنچه که در کار او لینا پیش آمد بیروشن ترین نحوی نشان داد که برای طبقات صاحب امتیاز خود تمام موازین اخلاقی ، ملی ، دموکراسی ، و عدالت اجتماعی در آنجا بیابان میرسد که منافع آنها آغاز میگردد . زارعین این منطقه بشدت تحت استعمار ملاکان و اشراف قرار داشتند . از آنها اجاره بهای کمر شکن و حقوق مالکیت سنگین خواسته میشد : مالیاتهای رنگارنگ آنها را از هستی ساقط میکرد . مامورین دولتی که همدست ملاکان و نیروی اجرائی آنها بودند بنوبه خود زارعین رامی چاپیدند . این اجحافات کمر شکن گروههایی از آنها را بقیام واداشت . ملاکان دست توسل بدامن تریان فرماندار کل و نماینده ی دربار سلطنتی زدند . طبیعی است که اشتیاق تریان بسرکوبی این " قانون شکنان " کمتر از اشراف و ملاکها نبود . هرمان هازنند رهبر آنها بودند ان افتاد . فرماندار کل که خود را از هر جهت نیرومند میدید با اردوی مجهزی برای سرکوب " یاغیان " روانه شد . در آلامانس تلاقی فریقین رخ داد . شش هزار مردان جنگی از دوسوی ، دلدتیان نه تنها از لحاظ تعداد بلکه از لحاظ سازوبرگ جنگی در موقعیتی کاملاً مرجح قرار داشتند . زارعین با اسلحه های قدیمی ، مهمات فیرکافی و بدون تجربه جنگی ، با اردوی مجهز دوبرابر خود میبایست مصاف بدهند نتیجه ی این جنگ کاملاً نابرابر از آغاز روشن بود . حمله ی بی امان نیروهای دولتی انقلابیون را در هم شکست : بعد هکیری از آنها از یاد آمدند ، عده ی زیادی زخمی شدند ، صد هاتن از آنها اسیر گردیدند و بعد ها بمنظور اینکه بدیگران درس عبرتی داده شود ، تعداد زیادی از آنها در میدانهای عمومی اعدام شدند .

مورخین امریکائی بطور کلی سالهای ۱۷۷۰ و ۱۷۷۵ را سالهای " فترت و آشوب " نام نهاده اند . بزم برخی از این محققین فاجعه " قتل عام بستن " در سال ۱۷۷۰ که ضمن آن پنج تن از اهالی بستن بدست سربازان انگلیسی کشته شدند ، مردم را بوبرطه نامیدی کشانید و این فترت را باعث شد . برخی دیگر خیانت بازرگانان و سوداگران را منشاء این فترت میدانند که تحریم کالاها انگلیسی را نقض کردند و بار دیگر این کالاها را بی بازارهای امریکاریختند . اما دقت در رویدادهای آن زمان چیزی دیگری بمعنی و جای کوچکترین تردیدی باقی نمیگذارد که این فترت با جریان نبرهای طبقاتی رابطه ی مستقیم دارد .

گفتیم که تا خونتازهای بیرحمانه و کشتارهای فجیع جبهه ی توده ای زاموقناتوانی کشانید . اشراف را دیکال که برای تضعیف این جبهه متن بخیانت سازش بادشمن دادند باین نتیجه رسیدند که توریها در نظریات خود زیاد بی حق نبوده اند . بدینجهت پسران آنکه بادست دشمن جبهه خلق را تا حد لازم در هم کوبیدند بهتر دانستند که تجربه ی تلخ گذشته را تکرار نکنند و تا سرحد امکان بکوشند با همان دشمن سیاسی ولی متحد طبقاتی خود کنار بیایند . علت عمده و اساسی فروکش کردن مبارزات در آن چند سال همین پندارنا درست هیتحاکمه بود . دولت بریتانیاییز بنوبه ی خود در چارخطای جبران ناپذیری شد : زیرا چنین حساب میکرد که جناح انقلابی هیئت فرمانروای امریکایانحوه ی عمل خود از مردم جدا شده و بی یار و یاور مانده و هنگام آن رسیده است که بیکباره و برای همیشه به زانو درآید . با این محاسبه بدایره تجاوزات خود افزود ، و آنقدر در این زمینه راه افراط پیمودند تا سرانجام انقلاب مسلح را در دستور روز مردم امریکا قرار دادند . آقایان " را دیکال " ناگزیر شدند با بار دیگر دست

توسل بسوی مردم دراز کنند و از آنها همت و فداکاری بخواهند . یکبار دیگر تبلیغات آزاد یخواهانه مبدل بکالای روز شد . پیاپی اعلامیه های حقوق بشر بود که از طرف مجالس و سازمانها مختلف انتشار می یافت . در همه جا سخن از برادری و برابری میرفت . و این و عدو و عید ها طبعاً ما را دیگر توده ای مردم - یعنی آنهایی را که ناگزیر باید با رجنک را برد و شر بکشند بمیدان کشانید و مبارزه جانانه سازمانهای نویسن توده ای بود که به توماس جفرسون ، یکی از صادق ترین و صمیمی ترین رهبران جناح رادیکال طبقاتی فرمانروا ، مردی با اندیشه های لیبرالی و انسانی ، مجال داد که اعلامیه ای استقلال را با آن مضمون عالی تدوین کند و علیرغم مخالفان قوی پنجه ، با کمک یاران خود و به نیروی همین مردم از تصویب کنگره بگذراند :

" . . . ما باین حقایق ایمان داریم :

که تمام مردم آزاد خلق شده اند و بتمام آنها از طرف آفریننده ای آنها حقوق مشخص و غیر قابل نقضی اعطا شده است : از آن جمله است حق زندگی کردن ، آزادی ،

تلاش برای حصول نیکبختی ،

که دولتها برای تامین این حقوق سازمان داده شده اند و نیروی خود را از همسان مردمی میگیرند که تحت اداره ای آنها قرار دارند ،

که هر زمان وجود هر یک از اشکاک حکومت برای این آرمانها از این بخترا باشد حق مردم است که آنها را منحل کنند ، دولت نویی بوجود آورند و آنها را بر جتنان اساسی استوار سازند و قدرتها را در آن جمعیتی سوق بدهند که برای تامین امنیت و نیکبختی خود مناسب تشخیص دهند "

بد نیاب انتشار این اعلامیه جنگی برپا شد که آن نیز هفت ماه بطول انجامید و با پیروزی آمریکا و ایجاد یک دولت ولت نویسن بپایان رسید . این جنگ را فرزندان توده ای عام مردم بشمر مظلوم رسانیدند . در این سالهای دشوار که فرزندان خلق گروه گروه بخاک و خون میغلتیدند ، طبقات فرمانروا از فرصت طلایی استفاده کرده موضع خویش را کاملاً استوار و تمام مواضع حساس را اشغال کردند . آنها جرج واشنگتن را که از یک خانواده ای اشرافی بود و در جنگهای هفت ساله علیه فرانسه و اسپانیا بسمت یک ژنرال دربارشاهی بریتانیا جنگیده و بیروزیهایی بدست آورده بود بمسرح فرماندهی تمام نیروهای جنگی برگزیدند و چون جنگ بپایان رسید او را بعنوان نخستین رئیس جمهوری براریکه ای قدرت نشانند و کوشیدند تا تمامی مضامین اعلامیه استقلال را در روزی کاغذ زنجیر کنند و همه تلاشها را برای تحقق بخشیدن باین آرمانها خنثی نمایند و سپهر نیز نتوانستند خاکستر فراموشی بر روی آن پاشیدند تا خاطر آنها را از ازانها نعمومی بزدایند . با وجود این نبرد برای تحقق بخشیدن به اندیشه های انقلابی دو بیست سال پیش در آمریکا همچنان ادامه دارد .

برای تهیه این مقاله از کتابهای زیر استفاده شده است :

نداهائی از انقلاب آمریکا : نشریه " کمیسیون خلقی جشنهای دو بیست ساله ای انقلاب " ،

منشاء اید هال و لوریک انقلاب آمریکا : تالیف برنارد بالین ، ما باین حقایق مؤمنیم : تالیف

استوارت گری براون ، تاریخ مردم آمریکا : تالیف ارتور گیلمان ، منشاء انقلاب آمریکا :

تالیف جان سی . میلر که بطور عمده مورد استفاده قرار گرفته است .

در جستجوی عبث « راه سوم »

جستجوی گاه صادقانه و گاه مفرضانه " حد وسط " بین دو قطب دیالکتیکی تضادهای سازش ناپذیر و تلاش برای التقاط و برجینی چیزی از آن و چیزی از این بمنظور ساختن آمیزه " تازه در آمدنی " که نه این باشد و نه آن ، خاصیت طبیعی اجتماعی آن قشرها و طبقاتی است که در جامعه موضع میانه را اشغال میکنند . بخش اساسی وعده این نیروی اجتماعی متزلزل و نوسانگر ، خورده بورژوازی شهرود است و ولی بخشی از بورژوازی متوسط و کوچک ، گروه عظیمی از کارمندان و روشنفکران ، اشرافیت کارگری و غیره نیز ، از جهت شیوه موضعگیری اجتماعی ، در همین مقام و محل قرار میگیرند . چنانکه دیده میشود ، این نیروی بزرگی است که تاکنون غالباً مانند آونگ ، خواه خواسته و خواه نخواسته ، سرانجام تعادل را بسود قطب سرمایه داران بزرگ در جوامع پیشرفته سرمایه داری نگاه داشته است . سرمایه داری جهانی بسیار خرسند خواهد بود اگر نیروهای حد وسط این نقش را در " جهان سوم " نیز ایفاء کنند و جامعه را از بی تعادلی و احياناً انفروش بسمت چپ ، بسمت انقلاب اجتماعی ، بسمت سوسیالیسم حفظ نمایند و امروز سرمایه داری بیش از پیش با این نیروها و از آنجمله سوسیال دموکراسی راست امید بسته است .

این نیروی رجستجوی " راه سوم " است و این جستجو در عرصه جهان بینی ، بین ماتریالیسم پیگیر و پیکارجوی علمی از سوئی و ایدئالیسم و مذهب و صوفیگری از سوی دیگر ، در عرصه ایده ثلوزوی اقتصادی - اجتماعی بین سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس و لنین از سوئی و سرمایه داری از سوی دیگر ، بین انقلاب اجتماعی زحمتکشان برهبری پرلتریا از سوئی و حفظ وضع موجود یعنی تسلط سرمایه بر کار از سوی دیگر ، بین جمع گرائی (کلکتیویسم) پرلتراری و دموکراسی سوسیالیستی از سوئی و فرد گرائی (اندیوید و آلیسم) بورژوازی و دموکراسی بورژوازی از سوی دیگر انجام میگیرد . جوینده یا بنده است و از این جستجوی داعی در هوا و صد ها مکتب فلسفی و سیاسی و اجتماعی که همه آنها را میتوان در مقوله " راه سوم " خلاص کرد ، با اساسی ، استدلالات ، شعارها ، سازمانها ، ادعاهای سخت گوناگون بوجود آمده است . " راه سوم " با چهره قاضی بیطرف و عین گرا (ایزکتیف) معایب هر دو قطب " افراط و تفریط " را بر میسرود . " محاسن " آنها را بقول خود بر میگزیند و سپس برکزیده های خود را مانند " پونج " با هم قاطی میکند ، خوب هم میزند و نوشابه " تازه " را در کیلاس میریزد . شاعر فرانسوی میگوید : " جامن کوچک است ولی من از جام خود می نوشم "

(Mon verre est petit, mais je bois dans mon verre)
مثلاً " راه سوم " میکوشد سوسیالیسم را با تعصبات و تنگ نظریهای ملی آشتی دهد و انترناسیونالیسم پرلتراری و همبستگی نیروهای انقلابی را بعنوانین مختلف رد کند ، لجن مال کند ، بی اعتبار سازد و سوسیالیسم یا کمونیسم ملی را بوجود آورد . یا میکوشد سوسیالیسم را با فرد گرائی سرمایه داری و ایدئولوژی " لیبرالیستی " ناشی از آن در آمیزد و جمع گرائی سوسیالیستی را بعنوان " نظام سربازخانه "

رد کند و موکراسی چند گرا (پلورالیستی) سرمایه داری را که در واقع چیزی جز حکومت مطلقه سود ورزی سرمایه داری نیست جانسین دموکراسی نوع تازه سوسیالیستی سازد . یا میکوشد تنگنویزی انقلاب اجتماعی مارکس ، انگلس و لنین را کهنه شده اعلام دارد و ر و شهای بلانکیستی و تروریستی و اسلوبهای آناشستی را بعنوان " هم استراتژی و هم تاکتیک " ، بعنوان وسیله بحرکت درآوردن توده های " کرخت و مرعوب " توجیه نماید . یا سعی دارد ادعا کند که برای رسیدن به سوسیالیسم حرکت گام بگام " قانونی " از راه پارلمانها و تصویب آئین نامه ها کافی و روش انقلابی باعث " بی اندام کردن " (Destructurisation) و از ریخت انداختن نظام جامعه است . یا سعی دارد سوسیالیسم را در قالب سخنان کلی و وهم آلود پیمبران بکنجاند و مارکس را در کنار عیسی مسیح بنشانند . یا سوسیالیسم را آنقدر رتنزل میدهد که معنایش عبارت میشود از نبود وضع تعطیلات و معالجه و حقوق بازنشستگی یا آنقدر " اعتلاء " میدهد که به خیال گرائی (نوتویسم) میبویند و مانند مارکوزه از جامعه استراحت و خوشی یا مانند رژه گارودی از خود گردانی (اتوژسیون) عمومی و " دموکراسی مستقیم " دمیزند . یا از این مکاتب که برشمریم ، تکه های از اینجا ، تکه های از آنجا بر میدارند و از آن مرتقی میسازد که هر وصله اش را زانبار دیگری ربوده شده است .

با همه تنوع عجیب که در این مکاتب " نیروی سوم " وجود دارد ، همه اش از جهت برخی مختصات و وظائف عمدتاً مانند قطره آب بهم شباهت دارند : نفی خشمناک نمونه موجود و زنده سوسیالیسم که در اثر پیروزی انقلاب اکتبر توسط بعدی حوادث در کشور شوروی بود یگراعضا " جامعه سوسیالیستی پدید آمده و آنچه پیروزیهای سیاسی ، نظامی ، اقتصادی بکف آورده و متهم کردن آن بهمه گناهان ممکن ! در این زمینه ، همسرای کز آهنگ عجیبی است که در آن شاه در کنار سولژنیستین ، مائوتسه دون ، در کنار کراسکی ، کیسینجر در کنار انورالسادات ، پینوشه در کنار رژه گارودی دیده میشود .

در این دوران " وانفاسه " اعتلاء موج انقلاب جهانی ، بخش معینی از قشرهای متوسط در کنار بورژوازی بدفاع از فاحشه " مالکیت خصوصی " برخاسته و بیخ و بیخ این بخش ، چون بیشتر میتوانند قیافه خلقی و انقلابی بخود بگیرد ، بر مراتب بیشتر است . این منظره زالنین در دوران خود دید و اکنون مادر و ران خود می بینیم . لنین مینویسد :

" گذار از سرمایه داری به کمونیسم ، همیشه يك دوران تاریخی را در بر میگیرد . تا زمانیکه این گذار به پایان نرسیده ، بهره کشان امید را سخ دارند که نظام بهره کشی را از نو زنده سازند . بهره کشانی که سلب مالکیت شده اند ، با نیروی دچندان ، با خشم و کینه ای صد چندان ، وارد عرصه ستیز میشوند تا بهشت گمشده خود را بازیابند . در این سرمایه داران بهره کش ، توده وسیع خورد بورژوازی است . دهها سال تجربه انقلابی ، در همه کشورها ثابت کرده است که این توده مردود و مذذب است : امروزند نیال پرلتاریا میروند : فردا ، هر سال از انقلاب ، از اولین شکست ها یا نیمه شکست هارم میکند ، دیوانه میشود ، به بیجان میآید ، بزاری می افتد ، بازار و گاهی بطارد و گاه دیگر میگریزد " . (جلد ۲۸ ، صفحه ۲۶۳) .

از زمان شکست جنبش توده ای و جنبش ملی کردن صنایع نفت تا کنون بیش از دهه میگذرد . و این دوده ، خواه در داخل کشور و خواه در خارج آن ، محصولات فراوانی از " تزلزل و تذبذب " و فلسفه بافی و مکتب تراشی خورد بورژوازی بدست داده است . بجای درک این مسئله که شکست حزب توده ایران ، نقائص آن ، مسئولیت های رهبری آن ، هر قدر هم جدی باشد ، ابد اصحت جهان بینی و مشی سیاسی و اجتماعی او را در معرض سؤال قرار نمیدهد و ابد انافی خدمات برجسته اش

به تاریخ کشورمان نیست، کسان زیادی پیدا شدند که بقول انگلس، "همراه آب چرکین بجه راهم بدور انداختند". نفی حزب توده ایران، به نفی اتحاد شوروی، به نفی کشورهای سوسیالیستی، به نفی جنبش کمونیستی جهانی کشید و کرمک دارد به نفی جنبش رهاش بخش ملی نیز می‌رسد. فاصله گیری از شرط عظیم انقلاب جهانی با انگیزه های مختلف بیشتر و بیشتر می‌شود.

با آنکه ماهه قانونمندی اجتماعی این روند باورداریم، ولی نه فقط از آن شاد نیستیم، بلکه با تمام قوا می‌کشیم، قشرهای دموکراتیک رابوسی مشی واقعی انقلابی جلب کنیم. اینجا اصل صحبت ما بر مشی سیاسی است نه بر سرافراد جداگانه. ای چه بسا که افراد جداگانه ای که سیاست غلط را دنبال میکنند از افراد جداگانه ای که سیاست درست را دنبال میکنند، از جهت این یا آن صفت و فضیلت، در حد معینی برتری‌هایی هم داشته باشند. مثلا احدی درصد نیست فدکاری جمعی از جوانان ضد رژیم را که در سالهای اخیر گرچه باشیوه‌های نادرست، ولی بهر حال بی‌پاگانه وارد عرصه نبرد اجتماعی شدند انکار کنند یا نپذیرد که در میان این نسل درصد مقاومت نسبت به تسلط‌های گذشته حتی تا حدی نمایشگر افزایشی است که خود ناشی از تکامل عمومی جنبش انقلابی در ایران و جهان است. ولی آنچه که در پایان، فتح میکند مشی سیاسی است نه این یا آن فضیلت واقعی یا ادعائی شخصی.

حزب توده ایران و با عناصر و نیروهای دارای این مشی سیاسی حتما در نبرد خود سرانجام پیروزند، زیرا خطوط عمد و تعیین کنند ه یک روش از لحاظ تاریخی و انقلابی درست را دنبال میکنند، در جستجوی راه سوم نیستند، در جستجوی التقاط بی‌پرنسیب نیستند، از روند مشخص تاریخی انقلابی که از زمان اکتبر ۱۹۱۷ شروع شده و پیشرفته و آنهمه فیروزیهای عظیم بگف آورده، حمایت میکنند و بر نهائی با همین روند است که خطه اساسی تاریخ معاصر جهان و شاخه روینده تکامل آنرا تشکیل میدهد.

تمام گروه‌های با اصطلاح "جپ" علیه هم‌میزان انرژی که در کلمات یا سخنان خود در شرایط کنونی درج کنند (در شرایطی که در ایران شاه و ساواک ملوکانه حکمرواست)، علیه هم در رخسش موضعی و گد را که احیاناً اینجا و آنجا از خود بروز دهند، علیه هم هر سخن جداگانه درستی هم‌گد داشته باشند در صورت لحاج در مشی عمومی کنونی خود که از بنیاد نادرست است، مسلما شکست خواهند خورد. کسانی از نسل موجود حتما صحت این پیش‌بینی را لمس خواهند کرد.

این در نتیجه گیری از جهت انتزاعاً منطقی روشن است. اما از جهت زمانی، تحقق آن‌ها به درها و صد ها عامل بفرنج مربوط است که محلی برای غیبت‌گویی باقی نمی‌گذارد. ولی اگر مشی پراگماتیک نیستیم، و اگر نمی‌خواهیم در "قارحواد" تویی زده باشیم و اگر ما اصولی هستیم و میخواهیم در مسیر قانونمندی تاریخ پیروزمندان نهائی باشیم، باید باین در نتیجه‌گیری حداکثر توجه را مبذول داریم. می‌گویند: "درود بر کسی که گوشش شنواست"

احسان طبری (A bon entendeur salut!)

پرولتاریا برای بدست آوردن قدرت حاکمه

هیچ سلاح دیگری جز سازماندهی ندارد

نبن

D O N Y A
Political and Theoretical Organ of
the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran
April 1976, No. 2

Price in :	بهای تکفروشی در کتابفروشی ها و کیوسک ها :
U.S.A.	0.4 dollar
Bundesrepublik	1.00 Mark
France	1.50 franc
Italia	250 Lire
Österreich	7.00 Schilling
England	4 shilling

بها برای کسانی که مجله را در خارج از کشور بوسیله پست دریافت میکنند
۱ مارک و معادل آن به سایر ارزها

« دنیا » را بخوانید و به پخش آن یاری رسانید !

حساب بانکی ما :

Sweden
Stockholm
Stockhölms Sparbank
N: 0 400 126 50
Dr. Takman

با ما بآدرس زیر مکاتبه کنید :

Sweden
10028 Stockholm 49
P.O.Box 49034

دنیَا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران
چاپخانه " زالتسر لاند " ۳۲۵ شتاسفورت
بهداد ایران ۱۵ ریال

Index ۲